



دانشگاه الزهراء (س)

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان نامه

جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد

رشته الهیات و معارف اسلامی، گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان

ماهیت و مصادیق تشبّه به کفّار از منظر مذاهب خمسّه

استاد راهنما

دکتر زهرا سادات میر هاشمی

دانشجو

راضیه دالائی

بهمن ماه ۱۳۹۷



دانشگاه الزّهراء (س)

دانشکده الهیّات و معارف اسلامی

پایان نامه

جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد

رشته الهیّات و معارف اسلامی، گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان

ماهیت و مصادیق تشبّه به کفّار از منظر مذاهب خمسّه

استاد راهنما

دکتر زهرا سادات میر هاشمی

استاد مشاور

دکتر فریبا حاجی علی

دانشجو

راضیه دالائی

بهمن ماه ۱۳۹۷

کلیه‌ی دستاوردهای این تحقیق متعلّق به دانشگاه الزّهراء (سلام‌الله‌علیها) می‌باشد.

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين علي بن ابي طالب

و اولاده المعصومين (سلام الله عليهم اجمعين)

تمام حمد از آن خدایی است که انسان را آفرید و به او آموخت تا در تاریکی های جهالت خویش به سر نبرد و سپاس از او و

اولیای او که هماره در سخت ترین برهه های زندگی دست گیری ام کرده و رهایم نکردند

امید است که در سرای دیگر نیز، لطف و عنایتشان ربانی بخشمان باشد

اللهم صلّ وسلم وزد وبارك على صاحب الدعوة النبوية والصلوة الحيدرية والعصمة الفاطمية والحكم الحسنية والشجاعة الحسينية و

العبادة السجادية والاثار الباقية والاثار الجعفرية والعلوم الكاظمية والنجح الرضوية والوجود التقوية والمقاومة التقوية والسياسة العسكرية و

الغيبية الالهية

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ

پیشکش به ساحت مقدس پدران بزرگوار امت اسلام

حضرت تختی مرتبت و حضرت امیر المؤمنین (روحی لهما الفداء)

به امید نیم نگاهشان

با سپاس فراوان از آمان که مهر آسمانی شان آرام بخش آلام زمینی ام است

نمک گاه استوارم، دستان پر مهر پدرم

و نگاه سبز زندگی ام، چشمان مهربان مادرم

که هر چه آموختم در مکتب عشق آن ها آموختم و هر چه بگو شتم قطره ای از دریای بی کران مهربانی شان را سپاس توانم بگویم

باشد که حاصل تلاشم نیم کونه عباد محنتی شان را بر داید

چکیده

یکی از اقدامات کفار در جهت تضعیف امت اسلامی، سعی در تشبیه مسلمین به کفار است تا از این طریق، به تدریج در تمایلات مسلمین تصرف کرده و آنها را از اعتقادات دینی خود جدا سازند. تشبیه به کفار، در پیش گرفتن روش‌های فردی و اجتماعی کافران در تمام عرصه‌ها و حتی تجلی‌های زندگی، توسط یک مسلمان است که او را به آنان شبیه می‌سازد. به عبارت دیگر، تشبیه به کفار با آنچه تحت عنوان سبک زندگی مطرح می‌گردد، ارتباط وثیقی دارد. در حال حاضر مسئله‌ی تشبیه به کفار با کمک تهاجم فرهنگی غرب، وارد مرحله‌ی جدیدی از دوران حیات خود شده است. از سوی دیگر با توجه به این که در کتب فقهی، به صورت تفصیلی به این موضوع پرداخته نشده است، در حال حاضر مؤمنان درصدد یافتن مفهوم و ضابطه‌ای هستند تا پس از شناخت افعالی که تشبیه به کفار محسوب می‌شوند، از آنها اجتناب کنند. تشبیه به کفار در اموری که برگرفته از شعائر آنها باشد، محکوم به حرمت است و یکی از مهم‌ترین مستندات این حکم، قاعده‌ی فقهی نفی سبیل است. اما در صورتی که تشبیه به کفار در اموری غیر از شعائر آنها صورت بگیرد، محکوم به کراهت است. معیارهای لازم برای شناخت مصادیق تشبیه به کفار، از روایات استفاده می‌گردد و با تنقیح آنها می‌توان به مصادیق جدید تشبیه به کفار دست یافت. این پژوهش که پژوهشی بنیادی-کاربردی است و با مراجعه به اسناد و مدارک موجود، به روش کتابخانه‌ای تهیه گردیده، پس از بررسی حکم تشبیه به کفار از منظر مذاهب خمسه‌ی اسلامی و ذکر ادله و برخی از فلسفه‌های نهی از آن، به تبیین ابعاد، عناصر مادی و معنوی، معیارهای شناخت مصادیق و برخی از مصادیق تشبیه به کفار در اعتقادات، عبادات، پوشش، آرایش، آداب و رسوم و ساختمان سازی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

تشبیه، کفار، سبک زندگی، نفی سبیل، تهاجم فرهنگی

فهرست مطالب

مقدمه.....	أ
الف- مسئله‌ی پژوهش.....	ب
ب- ضرورت پژوهش.....	ج
ج- اهداف و روش پژوهش.....	ج
د- اهمیت پژوهش.....	ج
ه- پیشینه‌ی پژوهش.....	د
و- پرسش‌های اصلی پژوهش.....	د
ز- پرسش(های) فرعی.....	د
ح- فرضیات اصلی پژوهش.....	د
ط- فرضیات فرعی پژوهش.....	د
ی- طرح پژوهش.....	ه
فصل اول: کلیات و شناخت موضوع.....	۱
۱. مفهوم شناسی.....	۲
۱.۱. واژه‌ی «تشبه».....	۲
۱.۱.۱. معنای لغوی «تشبه».....	۲
۲.۱.۱. معنای اصطلاحی «تشبه».....	۴
۲.۱. واژه‌ی «کفار».....	۵
۱.۲.۱. معنای لغوی «کفار».....	۵
۲.۲.۱. معنای اصطلاحی «کفار».....	۵
۳.۲.۱. اقسام کافر از نظر منشأ کفر.....	۸
۱.۳.۲.۱. ملحد.....	۸
۲.۳.۲.۱. مشرک به معنای خاص.....	۸
۳.۳.۲.۱. منکر وجود خداوند.....	۸
۴.۳.۲.۱. منکر اصل نبوت یا رسالت.....	۹
۵.۳.۲.۱. اهل کتاب.....	۹
۶.۳.۲.۱. منکر معاد.....	۱۰
۷.۳.۲.۱. منکر ضروری دین و عُلات.....	۱۰
۴.۲.۱. تکفیر مسلمین.....	۱۲

۱۳	۱،۴،۲،۱. حکم تکفیر مسلمین.....
۱۶	۲،۴،۲،۱. مصادیق حکم به تکفیر مسلمین و ردّ آن‌ها.....
۱۶	اول. تشبّه به کفّار.....
۱۶	دوم. زیارت قبور اولیای الهی، طلب شفاعت از آنان و استغاثه به آنان.....
۱۹	سوم. مشارکت در انتخابات.....
۲۰	چهارم. تعلیم و تعلّم فلسفه.....
۲۱	۲. حکم نهی از تشبّه به غیر در سایر اُمّت‌ها.....
۲۴	۳. حکم تشبّه به کفّار و ادّله‌ی آن.....
۲۴	۱،۳. حکم تشبّه به کفّار از منظر مذاهب خمسّه.....
۲۶	۲،۳. ادّله‌ی حکم تشبّه به کفّار.....
۲۶	۱،۲،۳. ادّله‌ی حکم حرمت.....
۲۶	۱،۲،۳. آیات.....
۲۶	اول: آیات متضمّن نهی از تبعیّت از کفّار.....
۲۷	الف. آیه ۱۲۰ سوره البقره.....
۲۹	ب. آیه ۱۴۵ سوره البقره.....
۳۰	ج. آیه ۱۱۵ سوره النساء.....
۳۲	د. آیات ۴۸ و ۴۹ سوره المائده.....
۳۵	ه. آیه ۵۶ سوره الأنعام.....
۳۶	و. آیه ۱۵۰ سوره الأنعام.....
۳۷	ز. آیه ۳۵ سوره یونس.....
۳۸	ح. آیه ۳۷ سوره الرعد.....
۳۹	ط. آیه ۱۵ سوره الشوری.....
۴۰	دوم. آیات متضمّن نهی از اطاعت از کفّار.....
۴۱	الف. آیه ۱۰۰ سوره آل عمران.....
۴۲	ب. آیات ۱۴۹ و ۱۵۰ سوره آل عمران.....
۴۴	ج. آیه ۵۲ سوره الفرقان.....
۴۵	د. آیه ۱ سوره الأحزاب.....
۴۶	ه. آیه ۴۸ سوره الأحزاب.....
۴۶	سوم. آیات متضمّن نهی از دوستی با کفّار.....
۴۷	الف. آیه ۲۸ سوره آل عمران.....

ب. آیه ۱۱۸ سوره آل عمران.....	۴۹
ج. آیات ۸۸ و ۸۹ سوره النساء.....	۵۱
د. آیات ۱۳۸ و ۱۳۹ سوره النساء.....	۵۲
ه. آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ سوره النساء.....	۵۳
و. آیات ۵۱ و ۵۲ سوره المائدة.....	۵۵
ز. آیه ۵۷ سوره المائدة.....	۵۹
ح. آیات ۸۰ و ۸۱ سوره المائدة.....	۶۰
ط. آیه ۲۳ سوره التوبة.....	۶۲
ی. آیه ۱ سوره الممتحنة.....	۶۳
ک. آیه ۱۳ سوره الممتحنة.....	۶۶
۲،۱،۲،۳. روایات.....	۷۰
اول: روایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم).....	۷۰
دوم: روایات امیر مؤمنان (علیه السلام).....	۷۱
۳،۱،۲،۳. قاعده‌ی فقهی نفی سبیل.....	۷۲
اول. ضرورت قاعده‌ی نفی سبیل.....	۷۵
دوم. ادله‌ی قاعده‌ی نفی سبیل.....	۷۶
الف. آیات.....	۷۶
ب. روایت اعتلاء.....	۷۸
ج. اجماع فقهاء.....	۸۱
د. دلیل اعتبار یا مناسبت حکم و موضوع.....	۸۲
ه. ادله‌ی دالّ بر وجوب تعظیم شعائر و حرمت اهانت به آن‌ها.....	۸۳
۲،۲،۳. ادله‌ی حکم کراهت.....	۸۴
۴. فلسفه‌ی نهی از تشبّه به کفار.....	۸۴
۱،۴. قطع راه‌های تمایل مسلمین به کفار.....	۸۴
۲،۴. برائت از کفار.....	۸۸
۱،۲،۴. آیه‌ی برائت.....	۸۹
۲،۲،۴. آیات شدت بر کفار و غلظت در برابر آنان.....	۹۱
۳،۲،۴. آیات لزوم آمادگی در برابر دشمنان.....	۹۳
۳،۴. تمییز کفار از مسلمین.....	۹۳
فصل دوم: ماهیت و مصادیق تشبّه به کفار.....	۹۴

۱. ماهیت، شرایط و معیار شناخت تشبّه به کفّار ۹۵
- ۱,۱. ابعاد تشبّه به کفّار ۹۵
- ۱,۱,۱. ابعاد اعتقادی ۹۵
- ۲,۱,۱. ابعاد عبادی ۹۸
- ۳,۱,۱. ابعاد رفتاری و عملی ۹۸
- ۴,۱,۱. ابعاد فردی و اجتماعی ۱۰۰
- ۲,۱. عناصر و شرایط تحقّق تشبّه به کفّار ۱۰۱
- ۱,۲,۱. عنصر مادی ۱۰۲
- ۱,۲,۱. نسبی بودن مصادیق تشبّه به کفّار ۱۰۳
- ۲,۱,۲,۱. جایگاه عرف در تشبّه به کفّار ۱۰۵
- ۳,۱,۲,۱. تشبّه به کفّار در گذر زمان ۱۰۷
- اول. تبادل فرهنگی ۱۰۹
- دوم. تهاجم فرهنگی ۱۱۰
- ۲,۲,۱. عنصر معنوی یا نیت تشبّه به کفّار ۱۱۴
- ۳,۱. معیارهای شناخت مصادیق تشبّه به کفّار ۱۱۵
- ۱,۳,۱. اضرار به مسلمین ۱۱۶
- ۲,۳,۱. تقویت دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آنان ۱۱۸
- ۴,۱. اجتماع امر به واجب و نهی از تشبّه به کفّار ۱۱۹
- ۱,۴,۱. استدلال قول به جواز ۱۲۱
- ۲,۴,۱. استدلال قول به امتناع ۱۲۲
- ۳,۴,۱. ثمره نزاع ۱۲۴
- ۴,۴,۱. حکم اجتماع امر به عبادت و نهی از تشبّه به کفّار بنا بر اقوال مختلف ۱۲۶
۲. مصادیق تشبّه و تماثل به کفّار ۱۲۶
- ۱,۲. مصادیق تشبّه به کفّار در روایات ۱۲۶
- ۱,۱,۲. تشبّه به کفّار در اصول اعتقادی ۱۲۷
- ۲,۱,۲. تشبّه به کفّار در احکام عبادی ۱۳۲
- ۱,۲,۱,۲. تکفیر در نماز ۱۳۲
- ۲,۲,۱,۲. ائتزار و توشّح ۱۳۸
- ۳,۲,۱,۲. استفاده از برطله در حال طواف ۱۴۰
- ۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در رفتار و عمل ۱۴۱

۱,۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در پوشش.....	۱۴۱
اول. پوشیدن لباس دشمنان خدا.....	۱۴۱
دوم. پوشیدن لباس عجم.....	۱۴۵
سوم. انحاء خاصّ استفاده از خاتم.....	۱۴۶
چهارم. تصلیب (کشیدن صلیب بر لباس یا هر چیز دیگری).....	۱۴۷
پنجم. پوشیدن لباس سیاه.....	۱۴۹
ششم. پوشیدن لباس زرد پر رنگ.....	۱۵۰
هفتم. پوشیدن بعضی از کفش‌ها.....	۱۵۱
۲,۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در خوراک.....	۱۵۲
۳,۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی.....	۱۵۲
اول. غذا خوردن نزد صاحبان عزا.....	۱۵۳
دوم. نباحه.....	۱۵۵
سوم. عدم نظافت محیط زندگی.....	۱۵۶
۴,۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در آرایش.....	۱۵۷
اول. آرایش کردن همانند دشمنان خدا.....	۱۵۷
دوم. احفاء شارب و اعفاء لحيه.....	۱۵۷
سوم. عدم تغییر رنگ موها.....	۱۶۲
۲,۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار.....	۱۶۸
۱,۲,۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در پوشش.....	۱۶۸
۲,۲,۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی.....	۱۷۲
۳,۲,۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در آرایش.....	۱۷۵
۴,۲,۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در ساختمان سازی.....	۱۷۶
نتایج تحقیق.....	۱۷۸
پیشنهاده‌ها.....	۱۸۲
فهرست منابع و مآخذ.....	۱۸۳
منابع فارسی.....	۱۸۳
منابع عربی.....	۱۸۵
مقالات.....	۱۹۷
پایان نامه‌ها.....	۱۹۸
سایت‌ها.....	۱۹۸

جامعیت دین اسلام یکی از مبانی اعتقادی مسلمانان است. دستورات این دین بزرگ که چگونگی سیر در ابعاد گوناگون زندگی را برای انسان‌ها بیان کرده و تمام زوایا و خفایای زندگی بشر را مورد بررسی قرار داده است، چون چراغی فروزان، روشنگر راه انسان‌های حقّ جو است. جامعه‌ی اسلامی از بدو ایجاد، شاهد حضور کفّار در میان مسلمین بوده است. اگرچه پیامبر اکرم و ائمّه‌ی معصومین (علیهم‌السّلام) همواره تمام تلاش خود را در راه هدایت و تربیت انسان‌ها به کار گرفتند و برای توسعه‌ی جامعه‌ی اسلامی لحظه‌ای غفلت نکردند، امّا کافران نیز از جهت مقابل، برای جلوگیری از گسترش جامعه‌ی اسلامی لحظه‌ای کوتاهی نکرده و از هر حيله و قدرتی برای براندازی جامعه‌ی اسلامی استفاده کرده‌اند.

یکی از اقداماتی که دولت‌های کفر در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی برای جلوگیری از رشد و پیشرفت اسلام و انحطاط جامعه‌ی اسلامی انجام داده‌اند، تلاش برای شبیه سازی مسلمانان به کافران بوده تا از این طریق، به تدریج در تمایلات مسلمین دخل و تصرف کرده و آن‌ها را از اعتقادات دینی خود جدا سازند. تشبّه به کفّار، موجب سلطه‌ی سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... آن‌ها بر مسلمین می‌گردد. زیرا این امر در سطح گسترده، برای کفّار توهّم همراهی مسلمین با آن‌ها را ایجاد می‌کند و زمینه‌ی حمله‌ی نظامی آن‌ها را فراهم می‌سازد. همچنین ممکن است تشبّه به کفّار در انظار جهانی، به معنی اعراض مردم از حکومت اسلامی تلقی شود و موقعیت دولت اسلامی در روابط بین المللی تضعیف و آیین کفّار ترویج گردد.

پیشوایان دین که از این اقدام کفّار آگاه بودند، برای جلوگیری از این انحراف و خنثی کردن توطئه‌های شوم دشمنان اسلام، مسلمین را آگاه ساخته و آن‌ها را از تشبّه به کفّار نهی می‌فرمودند.

پس از معصومین نیز، فقهای مذاهب اسلامی در کتب خود به بررسی این احادیث پرداخته، نهی موجود در احادیث را با استفاده از قرائن موجود، بر حرمت یا کراهت حمل نموده و از این احادیث با عنوان احادیث تشبّه به کفّار یاد کرده‌اند.

البته در شریعت اسلام، ایجاد ارتباط و پیوندهای مختلف با کفّار در حدّی که به استقلال و شخصیت دینی مسلمین لطمه‌ای وارد نشود و موجب تمایل مسلمین به سوی کفر نگردد، مانعی ندارد و این ارتباطات

می‌تواند زمینه‌ی تبلیغ دین مبین اسلام را از یک سو و بهره‌مندی ملل اسلامی از علوم و فنون جدید از سوی دیگر را فراهم آورد.

در عصر حاضر با توجه به توسعه‌ی تکنولوژی و دگرگونی‌های بنیادینی که در زندگی بشر رخ داده و سیمای جوامع انسانی و شیوه‌ی زندگی آنان را دچار تغییرات شگرف کرده است، خطر تشبّه به کفّار بیش از پیش در جوامع اسلامی محسوس است. در واقع در حال حاضر مسئله‌ی تشبّه به کفّار با کمک تهاجم فرهنگی غرب، وارد مرحله‌ی جدیدی از دوران حیات خود شده است. از سوی دیگر با توجه به این که در کتب فقهی، به صورت تفصیلی به این موضوع پرداخته نشده است، در حال حاضر مؤمنان درصدد یافتن مفهوم و ضابطه‌ای هستند تا پس از شناخت افعالی که تشبّه به کفّار محسوب می‌شوند، از آن‌ها اجتناب کنند.

الف- مسئله‌ی پژوهش:

توسعه‌ی روابط میان ملّت‌ها، گسترش وسائل ارتباط جمعی و هجوم فرهنگ کفّار به کشورهای اسلامی به همراه تبلیغات گسترده، موجب شده که برخی مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ آنان قرار گرفته و در عرصه‌ی های گوناگون زندگی از جمله پوشش، آرایش و آداب و رسوم از آنان پیروی نموده و خود را همانند آنان سازند.

همانندی به کفّار در امور یاد شده، تشبّه به کفّار نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد وضعیّت یاد شده با این گستردگی که اکنون به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح است، از ویژگی‌های عصر ما و از تبعات پیشرفت بشر، به ویژه در زمینه‌ی ارتباطات است. چنان که کیفیت طرح مسأله در آثار فقهی و انجام نگرفتن بحث جدّی و منسجم پیرامون آن، گویای همین نکته است. برای خروج از این وضعیّت و حراست از فرهنگ اصیل اسلامی، راهکارهایی وجود دارد که یکی از آن‌ها، بیان حکم، ماهیت و مصادیق تشبّه به کفّار به صورت تفصیلی است.

ب- ضرورت پژوهش:

خداوند اسلام را دینی قرار داد تا همه‌ی مسلمین با هر رنگ و نژادی، به صورت یک امت واحد درآیند به گونه‌ای که هیچ امت و ملّتی در شرافت و عظمت، هم پایه‌ی مسلمانان نباشد. لذا متمایز بودن و برتری مسلمین بر سایر امت‌ها، یکی از اهداف شارع مقدّس بوده است و برای تحقّق این هدف، شارع مقدّس در برخی موارد و در مناسبت‌های گوناگون، مسلمین را از شباهت ورزیدن به کفّار نهی نموده است. تشبّه به کفّار، در پیش گرفتن روش‌های فردی و اجتماعی کافران در تمام عرصه‌ها و حتّی تجلّی‌های زندگی، توسّط یک مسلمان است که او را به آنان شبیه می‌سازد. این شبیه سازی اگر با هدف داخل شدن در جامعه‌ی کفّار و خروج از جامعه‌ی اسلامی باشد، حرام است. زیرا اگر شخص توجّه داشته باشد که این عمل به معنای بیرون شدن از اسلام است، ارتکاب آن موجب ارتداد است و اگر متوجّه این نکته نباشد و فقط به هدف شبیه شدن به کفّار در امور خود از آنان پیروی کند، این کار گناهی بزرگ محسوب می‌شود که زمینه ساز سلطه‌ی بیگانگان می‌باشد. بنابراین با توجّه به حکم فقهی حرمت تشبّه به کفّار، پیچیدگی‌های زندگی مدرن و گسترش روابط انسان‌ها با یکدیگر، باید ماهیت و مصادیق تشبّه به کفّار برای مکلفین روشن باشد تا در پرتوی آن، از ارتکاب این فعل حرام از سوی آن‌ها جلوگیری شود.

ج- اهداف و روش پژوهش:

از آنجا که پابندی به احکام شریعت اسلامی بر شناخت آن‌ها و شناخت موضوع و مصادیق آن‌ها متوقّف است، مهمّ‌ترین هدف تحقیق حاضر که تحقیقی بنیادی-کاربردی است و با مراجعه به اسناد و مدارک موجود، به روش کتابخانه‌ای تهیّه گردیده، بیان حکم و برخی مصادیق تشبّه به کفّار است تا در پرتوی آن، مسلمین بتوانند وظیفه‌ی خود را در این زمینه شناخته و به آن عمل نمایند.

د- اهمّیت پژوهش:

در وضعیّت کنونی و در شرایطی که سرعت بروز تغییرات در عناصر فرهنگ عمومی به سوی غربی شدن بسیار زیاد است، اهمّیت پرداختن به مسئله‌ی تشبّه به کفّار نسبت به ادوار گذشته، چندین برابر شده و بذل توجّه بیشتر به این موضوع، ضروری به نظر می‌رسد.

ه- پیشینه‌ی پژوهش:

در رابطه با ماهیت و مصادیق تشبّه به کفار از منظر مذاهب خمسّه، کتاب و پایان نامه‌ی مستقلّی به نگارش درنیامده است. اگرچه در میان جست‌وجوهای انجام شده، کتب و مقالاتی یافت شد که با این موضوع مرتبط هستند. از میان کتب می‌توان به «اقتضاء الصّراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم»، اثر ابن تیمیّه و از میان مقالات به «تشبّه به کفار و پیروی از آنان»، اثر سیّد محسن خرازی اشاره کرد. در کتب فقهی از جمله أجوبة الاستفتاءات آیت الله سیّد علی خامنه‌ای نیز، حکم حرمت تشبّه به کفار بیان شده است؛ اما مصادیق تشبّه به کفار در آن‌ها، به صورت جامع تبیین نگردیده است.

و- پرسش(های) اصلی پژوهش:

۱. تشبّه به کفار از منظر مذاهب خمسّه به چه معناست؟

۲. مصادیق تشبّه به کفار از منظر مذاهب خمسّه کدامند؟

ز- پرسش(های) فرعی پژوهش:

۱. حکم فقهی تشبّه به کفار از منظر مذاهب خمسّه چیست؟

ح- فرضیات اصلی پژوهش:

۱. تشبّه به کفار، در پیش گرفتن روش‌های فردی و اجتماعی غیر مسلمانان است که وارد متن زندگی

مسلمانان شده و فرهنگ جامعه‌ی اسلامی و سبک زندگی مسلمانان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

۲. تشبّه به کفار، دارای مصادیق مختلفی است و در عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی

مسلمین قابل تحقّق می‌باشد.

ط- فرضیات فرعی پژوهش:

۱. از نظر فقهی مذاهب خمسّه‌ی اسلامی، تشبّه به کفار به شرطی که داخل شدن در هیأت کفار و

خارج شدن از هیأت مسلمین باشد، حرام است.

ی- طرح پژوهشی:

این تحقیق در دو فصل تدوین گردیده است. در فصل اوّل پس از مفهوم شناسی، به بررسی فلسفه‌ی نهی

از تشبّه به کفّار و حکم آن پرداخته می‌شود و در فصل دوم، ماهیت و برخی مصادیق تشبّه به کفّار مورد

بررسی قرار می‌گیرد.

فصل اوّل:

کلیّات و شناخت موضوع

- مفهوم شناسی
- حکم نهی از تشبّه به غیر در سایر امّت‌ها
- حکم تشبّه به کفار و ادلهی آن
- فلسفه‌ی نهی از تشبّه به کفار

در این فصل، ابتدا به بررسی مفاهیم پژوهش پرداخته می‌شود و سپس حکم شرعی مسئله‌ی تشبّه به کفّار و ادله‌ی آن، بررسی می‌گردد.

۱. مفهوم شناسی

در مباحث فقهی، مفهوم شناسی واژگان در جهت رسیدن به حکم مسئله دارای اهمّیت فراوانی است. لذا در این بخش به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه‌های «تشبّه» و «کفّار» پرداخته می‌شود.

۱.۱. واژه‌ی «تشبّه»

۱.۱.۱. معنای لغوی «تشبّه»

واژه‌ی «تشبّه» مصدر باب تفعّل از ریشه‌ی «شبه» است. در معجم مقاییس اللّغة آمده است:

«سه حرف شین، باء و هاء، اصلی واحد است که بر شباهت و هم شکل بودن دو چیز از نظر رنگ و وصف دلالت می‌کند و در جواهرات به آنچه که شبیه طلا باشد، شَبّه گفته می‌شود و امور مشبّه، امور هم شکل با یکدیگر هستند و دو چیز هنگامی با یکدیگر اشتباه گرفته می‌شوند که هم شکل گردند.»^۱

ابن منظور نیز در لسان العرب می‌نویسد:

«شَبّه، شَبّه و شبیه به معنای مثل و مانند است و جمع آن اشباه می‌باشد و این که چیزی شبیه چیز دیگر شد، یعنی مثل آن شد.»^۲

در زبان عربی، الفاظی وجود دارند که قرابت معنایی بسیاری با واژه‌ی «تشبّه» دارند و ما را در رسیدن به مقصود یاری می‌دهند. این الفاظ عبارتند از:^۳

الف. تمثّل که مصدر باب تفعّل از ریشه‌ی «مثل» است. ابن منظور در بیان معنای واژه‌ی «مثل» می‌گوید:

^۱. الشّین و الباء و الهاء، أصلٌ واحدٌ يَدُلُّ عَلَى تَشَابُهِ الشَّيْءِ وَ تَشَاكُلِهِ لَوْنًا وَ وَصْفًا وَ الشَّبّه مِنْ الْجَوَاهِرِ: الَّذِي يَشَبُه الذَّهَبَ وَ الْمُشَبّهات مِنْ الْأُمُورِ: الْمُشْكِلَات وَ إِشْتَبَه الْأُمُورَ إِذَا أَشْكَلَتْ. (ابن فارس، ابی الحسین احمد، معجم مقاییس اللّغة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ هـ، ج ۱، ص ۶۳۹)

^۲. وَ الشَّبّه وَ الشَّبّه المِثْل وَ الْجَمْعُ اشْبَاهٌ وَ أَشْبَهَ الشَّيْءُ الشَّيْءَ: مِثْلُهُ. (ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب المحیط، بیروت: دارالفکر للطباعة و النّشر و التّوزیع-دارصادر، ۱۴۱۴ هـ، ق، چاپ سوم، ج ۱۳، ص ۵۰۳)

^۳. اللّوحيق المطیری، جمیل بن حبیب، التَّشْبَه المنهَى عنه فی الفقه الاسلامی، المملکة العربیة السّعودیة: جامعہ أم القرى، پایان نامه‌ی مقطع دکتری، ۱۴۱۷ هـ، ق، صص ۱۶-۱۷

«مثل واژه‌ای است که برای تسویه به کار می‌رود. گفته می‌شود این مثل و مَثَل دیگری است

همانطور که گفته می‌شود این در معنی شَبِه و شَبَه دیگری است و مِثْل به معنای شَبِه است.»^۱

ب. مُحَاكَاة که از ریشه‌ی «حکی» است.

«محاکاة به معنای مشابهت است و آنچه که بیشتر در شباهت‌های ناپسند به کار می‌رود، محاکاة

است.»^۲

ج. مُشَاكَلَة که مصدر باب مُفَاعَلَة و از ریشه‌ی «شکل» است.

«ماده‌ی شکل به فتح حرف شین، به معنای شَبِه و مثل است و جمع آن، أَشْکَال و شُكُول است و

این که این شیء به شکل این شیء است، یعنی شبیه آن است و مشکله و تشاکل به معنای

موافقت هستند.»^۳

فیومی نیز در المصباح المنیر می‌گوید:

«واژه‌ی شکل به معنای مثل است و جمع آن شکول و گاهی نیز اشکال است و این که او به

شکل دیگری است، یعنی مشابه آن است.»^۴

د. اتِّبَاع که مصدر باب افتعال از ریشه‌ی «تبع» است.

در لسان العرب در بیان معنای این واژه، اینگونه آمده است:

«این که دیگری در افعال از یک شیء تبعیت کرد یا این که من از یک شیء تبعیت کردم، یعنی

اثر آن شیء را دنبال کردم. تو از قوم تبعیت می‌کنی زمانی که پشت سر ایشان حرکت کنی یا

ایشان بر تو گذر کنند و تو با ایشان همراه شوی.»^۵

در مفردات راغب نیز آمده است که:

«این که گفته می‌شود او از آن تبعیت کرد، یعنی اثر آن را دنبال کرد.»^۶

^۱. کَلِمَةُ تَسْوِيَةٍ، يُقَالُ هَذَا مِثْلُهُ وَ مَثَلُهُ كَمَا يُقَالُ شَبِهُهُ وَ شَبَّهَهُ بِمَعْنَى وَ الْمِثْلُ: الشَّبَه. (ابن منظور، لسان العرب المحيط، همان، ج ۱۱، ص ۶۱۰)

^۲. الْمُحَاكَاةُ الْمُشَابَهَةُ وَ أَكْثَرُ مَا يَسْتَعْمَلُ فِي الْقَبِيحِ الْمُحَاكَاةُ. (همان، ج ۱۴، ص ۱۹۱)

^۳. الشَّكْلُ بِالْفَتْحِ، الشَّبَه وَ الْمِثْلُ وَ الْجَمْعُ أَشْكَالٌ وَ شُكُولٌ وَ هَذَا أَشْكَالٌ بِهَذَا أَيْ أَشْبَهَ وَ الْمُشَاكَلَةُ الْمُوَافَقَةُ وَ التَّشَاكُلُ مِثْلُهُ. (همان، ج ۱۱، ص ۳۵۶)

^۴. الشَّكْلُ الْمِثْلُ وَ الْجَمْعُ شُكُولٌ وَ قَدْ يُجْمَعُ عَلَى أَشْكَالٍ وَ هُوَ يُشَاكَلُهُ أَيْ يُشَابِهُهُ. (الفيومي، احمد بن محمد بن علي المقرئ، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير

للرافعي، قم: منشورات دارالرضی، بی‌تا، چاپ اول، ص ۳۲۱)

^۵. تَبِعَ الشَّيْءُ تَبَعًا وَ تَبَاعًا فِي الْأَفْعَالِ وَ تَبِعْتُ الشَّيْءَ تَبُوعًا سِرْتُ فِي إِثَرِهِ. تَبِعْتُ الْقَوْمَ تَبَعًا وَ تَبَاعًا بِالْفَتْحِ: إِذَا مَشَيْتَ خَلْفَهُمْ أَوْ مَرَوْا بِكَ فَمَضَيْتَ مَعَهُمْ. (ابن منظور، لسان

العرب المحيط، همان، ج ۸، ص ۲۷)

^۶. يُقَالُ تَبِعَهُ قَفَا أَثَرَهُ. (الراغب الاصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد، المفردات في غريب القرآن، المكتبة المرتضوية، ۱۳۳۲ هـ ش، ص ۷۲)

ه. تَأْسَى که از ریشه‌ی «أسا» اخذ شده است.

«اسوه به معنای مقتدا و الگو است و هنگامی که گفته می‌شود به او تَأْسَى کن، یعنی به او اقتدا کن و مثل او باش. این که کسی از دیگری اسوه می‌گیرد، یعنی به آنچه که او راضی است، رضایت می‌دهد و به او اقتدا می‌کند و حالش مثل او می‌شود و تَأْسَى در امور، به معنای اُسوه است.»^۱

در مفردات راغب نیز اینگونه آمده است:

«اسوه به معنای قدوه است و آن، حالتی است که انسان در تبعیت از دیگران، بر آن استوار است. خواه این حالت نیکو باشد یا ناپسند.»^۲

و. مُوَافَقَةٌ که مصدر باب مُفَاعَلَةٌ از ریشه‌ی «وفق» می‌باشد. ابن فارس در بیان معنای این واژه می‌گوید:

«سه حرف واو، فاء و قاف، بر همراهی دو شیء با یکدیگر دلالت دارد و این که با دیگری موافقت کردم، یعنی با او همراه شدم و او را تصدیق کردم.»^۳

ز. تقلید که مصدر باب تفعیل از ریشه‌ی «قلد» است.

«تقلید از دیگری به معنای تبعیت و پیروی از او در گفتار یا افعال او است بدون این که بر این تقلید، دلیل و حجتی در دست باشد.»^۴

۲،۱،۱. معنای اصطلاحی «تشبه»

«تشبه» در اصطلاح فقهاء، معنای خاصی نداشته و در همان معنای لغوی به کار می‌رود.

^۱ الْأُسُوَّةُ الْقُدْوَةُ وَ يُقَالُ: اتَّسَى بِهِ أَيْ: اقْتَدَى بِهِ وَ كُنْ مِثْلَهُ. فَلَانْ يَأْتِسَى بِفُلَانٍ أَيْ يَرْضَى لِتَفْسِيهِ مَا رَضِيَهِ وَ يَقْتَدَى بِهِ وَ كَانَ فِي مِثْلِ خَالِهِ وَ النَّاسِ فِي الْأُمُورِ: الْأُسُوَّةُ. (ابن منظور، لسان العرب المحيط، همان، ج ۱۴، ص ۳۵)

^۲ الْأُسُوَّةُ كَالْقُدْوَةِ وَ هِيَ الْحَالَةُ الَّتِي يَكُونُ الْإِنْسَانُ عَلَيْهَا فِي اتِّبَاعِ غَيْرِهِ إِنْ حَسَنًا وَ إِنْ قَبِيحًا. (الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، همان، ص ۱۸)

^۳ الْوَاوُ وَ الْفَاءُ وَ الْقَافُ كُلُّمَهُ تَدُلُّ عَلَى مُلَاءَمَةِ الشَّيْئَيْنِ وَ وَاَفَقْتُ فَلَانًا: صَادَقْتُهُ. (ابن فارس، معجم مقاییس اللُّغَةِ، همان، ج ۲، ص ۶۴۰)

^۴ قُلْتُ فَلَانًا: اتَّبَعْتُ فِيمَا يَقُولُ أَوْ يَفْعَلُ مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ وَ لَا دَلِيلٍ. (جمعی از نویسندگان با اشراف صلاح الدین الهواری، المعجم الوسیط، بیروت: دارالمکتبة الهلال، بی‌تا، ص ۱۳۵۷)

۲,۱. واژه‌ی «کَفَّار»

۱,۲,۱. معنای لغوی «کَفَّار»

واژه‌ی «کَفَّار»، جمع مکسّر «کافر» است و «کافر»، اسم فاعل از ریشه‌ی «کَفَر» می‌باشد. این واژه در اصل از «کَفَر» که مصدر فعل «كَفَرَ» و به معنای ستر و پوشاندن است، أخذ شده است.^۱

ابن فارس در بیان معنای این واژه می‌گوید:

«حروف کاف، فاء و راء، اصلی صحیح است که بر معنایی واحد دلالت دارد و آن معنا، ستر و پوشاندن است و به کشاورز، کافر گفته می‌شود. زیرا او دانه را به وسیله‌ی خاک زمین می‌پوشاند.»^۲

اما در کتاب التّحقیق، در بیان معنای واژه‌ی «کفر» اینگونه آمده است:

«کفر در لغت به معنای ردّ و عدم اعتناء به شیء است و تبرّی، محو و تغطیه، از آثار آن است.»^۳

بنابراین آنچه لغت شناسان در معنای این واژه بیان کرده‌اند، معنای این واژه نبوده و از آثار معنای لغوی آن است.

۲,۲,۱. معنای اصطلاحی «کَفَّار»

«کُفَر» در اصطلاح، در معنای نقیض ایمان به کار می‌رود.^۴

۱. الف- الحسینی الزّبدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق و مصحح: علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر و التّوزیع، ۱۴۱۴ ه. ق، چاپ اول، ج ۷، ص ۴۵۰

ب- الفیومی، المصباح المنیر فی غریب الشّرح الکبیر للرافعی، همان، ص ۵۳۵

ج- الرّآغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، همان، ص ۴۳۳

۲. الکاف و الفاء و الرّاء أصلٌ صحیحٌ یدلُّ علی معنی واحد و هو السّتر و التّغطیة و یقال لِلزّارعِ کافرٌ لِأنّه یُغطّی الخبَّ بِترابِ الأرض. (ابن فارس، معجم مقاییس اللّغة، همان، ج ۲، ص ۴۵۰)

۳. الْکُفْرُ هُوَ الرَّدُّ وَ عَدَمُ الْإِعْتِنَاءِ بِشَیْءٍ وَ مِنْ آثَارِهِ التَّبَرُّی، الْمَحْوُ وَ التّغْطِیةُ. (مصطفوی، حسن، التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ه. ش، ج ۱۰، ص ۷۹)

۴. الف- الفراهیدی، ابی عبد الرّحمن الخلیل بن احمد، کتاب العین، محقق: مهدی مخزومی، ابراهیم السامرائی، قم: مؤسسه‌ی دارالهجرة، ۱۴۱۰ ه. ق، ج ۵، ص ۳۵۶

ب- الحسینی الزّبدی، تاج العروس من جواهر القاموس، همان، ج ۷، ص ۴۵۰

ج- ابن منظور، لسان العرب المحيط، همان، ج ۵، ص ۱۴۴

د- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح- تاج اللّغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۸۰۷

ه- ابن تیمیة، احمد بن عبد الحلیم، شرح العمدة- کتاب الصّلاة، محقق: خالد بن علی بن محمد المشیقق، ریاض: دارالعاصمة، ۱۴۱۸ ه. ق، چاپ اول، ص ۸۰

و- گروهی از مؤلّفین، الموسوعة الفقهیة الكويتیة، مصر: مطابع دارالصفوة، ۱۴۲۷-۱۴۰۴ ه. ق، چاپ اول، ج ۳۵، ص ۱۴

در کتاب معجم مقاییس اللغة آمده است:

«كُفْرٌ ضِدُّ إِيمَانٍ است. زیرا کفر، پوشاندن حق است و کفران نعمت نیز، به معنای انکار و پوشاندن آن است.»^۱

اندیشمندان اسلامی در بیان معنای واژه‌های «کفر» و «کافر»، از عبارات مختلفی استفاده کرده‌اند.

ابوعبدالله زرکشی از علمای اهل سنت، کفر را اینگونه تعریف می‌کند:

«کفر به معنای انکار چیزی است که به ضرورت از دین حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) دانسته می‌شود. همانند انکار وجود صانع و نبوت نبی مکرم اسلام (علیه‌الصلاة والسلام) و حرمت زنا و ایمان نیز تصدیق رسول است در رابطه با هر چیزی که آوردنش توسط ایشان، به ضرورت معلوم است.»^۲

شیخ طوسی (رحمه‌الله) نیز می‌فرماید:

«ایمان همان تصدیق قلبی است. کفر نقیض آن است و به معنای انکار قلبی آن چیزی است که خداوند تعالی معرفت آن را به انسان واجب کرده است و با دلیل شرعی معلوم می‌گردد که کافر مستحق عقوبت دائم و فراوان است. در میان امامیه گروهی قائلند که ایمان تصدیق قلبی و زبانی و عمل با اعضا و جوارح است و تعداد زیادی از روایات ائمه (علیهم‌السلام) بر این قول دلالت دارد.»^۳

اختلاف مذکور در کلام شیخ طوسی، در میان علمای اهل تسنن نیز، وجود دارد.^۴

۱. الكُفْرُ ضِدُّ الْإِيمَانِ، سُمِّيَ لِأَنَّهُ تَغْطِيَةُ الْحَقِّ وَ كَذَلِكَ كُفْرَانُ النَّعْمَةِ جُحُودُهَا وَ سَتْرُهَا. (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، همان، ج ۲، ص ۴۵۰)
۲. الكُفْرُ وَ هُوَ إِنْكَارُ مَا عَلِمَ ضَرُورَتَا أَنَّهُ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كَانْكَارِ وَجُودِ الصَّانِعِ وَ نُبُوَّتِهِ (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ) وَ حُرْمَةِ الرِّثَا وَ نَحْوِ ذَلِكَ وَ هَذَا كَمَا أَنَّ الْإِيمَانَ تَصْدِيقُ الرَّسُولِ فِي كُلِّ مَا عَلِمَ بِالضَّرُورَةِ مَجِيئُهُ بِهِ. (الزرکشی، بدر الدین محمد بن عبدالله، المنتور فی القواعد الفقهیة، وزارة الأوقاف الكويتیة، ۱۴۰۵ هـ ق، چاپ دوم، ج ۳، ص ۸۴)
۳. الْإِيمَانُ هُوَ التَّصْدِيقُ بِالْقَلْبِ. الْكُفْرُ نَقِيضُ ذَلِكَ وَ هُوَ الْجُحُودُ بِالْقَلْبِ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ الْمَعْرِفَةَ بِهِ وَ يُعْلَمُ بِدَلِيلٍ شَرْعِيٍّ أَنَّهُ يَسْتَحِقُّ الْعِقَابَ الدَّائِمَ الْكَثِيرَ. فِي أَصْحَابِنَا مَنْ قَالَ: الْإِيمَانُ هُوَ التَّصْدِيقُ بِالْقَلْبِ وَ اللَّسَانِ وَ الْعَمَلُ بِالْجَوَارِحِ وَ عَلَيْهِ دَلَّتْ كَثِيرٌ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمَرْوُوعَةِ عَنِ الْأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ). (شیخ طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد (للشیخ الطوسی)، تهران: انتشارات کتابخانه‌ی جامع چهل ستون، ۱۳۷۵ هـ ق، چاپ اول، صص ۱۴۱-۱۴۰)
۴. ابن ابی العز الحنفی الأذرعی، محمد بن علاء الدین، شرح العقيدة الطحاویة، مصر: دارالسلام للطباعة و النشر، التوزیع و الترجمة، ۱۴۲۶ هـ ق، چاپ اول، ص ۳۲۳

به اعتقاد شهید ثانی کافر کسی است که الوهیت یا رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یا بعضی از آنچه که به نحو ضروری جزء دین دانسته شده^۱ را، انکار نماید.^۲

صاحب کتاب العروة الوثقی معتقدند کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یا یکی از ضروریات دین باشد به شرط آن که به ضروری بودن آن توجه داشته باشد و به گونه‌ای که انکار آن، به انکار رسالت باز گردد.^۳

به اعتقاد محقق حلی، کافر کسی است که از اسلام خارج گردد یا آن که اسلام را اختیار کند، ولی آنچه که به نحو ضروری جزء دین دانسته می‌شود را، انکار نماید.^۴

از نظر امام خمینی (رحمه الله)، کافر کسی است که دینی جز اسلام را اختیار نماید یا آن که اسلام را اختیار کند، ولی آنچه به نحو ضروری جزء دین دانسته می‌شود را، انکار نماید به گونه‌ای که انکارش به انکار رسالت یا تکذیب نبی (صلی الله علیه وآله وسلم) یا تنقیض شریعت مطهر او بازگشت نماید یا از او سخن یا کرداری صادر شود که کفر او را اقتضاء نماید.^۵

عبد الهادی فضلی در کتاب دروس فی فقه الامامیه، معتقدند که کفر به معنی انکار وحدانیت خداوند یا رسالت است. ولی زمانی که به این امر بدیهی نزد مسلمین، مبنی بر آن که کفر، مقابل اسلام است و قوام اسلام -از حیث عقیدتی- بر سه رکن معروف توحید، نبوت و معاد است رجوع می‌کنیم، درمی‌یابیم که هر کس یکی از این ارکان را انکار کند، مسلمان نیست. بنابراین اکتفاء به انکار وحدانیت یا رسالت در بیان معنای کفر، خالی از تسامح نیست.^۶

^۱ مقصود از ضروری دین، امری است که در انتساب آن به دین، به استدلال نیازی نیست. بلکه هر مسلمانی بالضروره می‌داند که آن مورد، از امور دینی بوده و داخل در دین است. مگر این که از افرادی باشد که اساساً از دین اطلاعی نداشته یا در مکانی زندگی می‌کند که از مسائل اسلام به آنجا نرسیده است. (رک: بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقهیه (للجنوردی، السید حسن)، قم: نشر الهادی، ۱۴۱۹ هـ ق، چاپ اول، ج ۵، ص ۳۶۷؛ موسوی خمینی، سید روح الله، تهذیب تحریر الوسیله، لبنان: مرکز المصطفی العالمی (صلی الله علیه وآله وسلم) للترجمة و النشر، ۱۳۹۶ هـ ش، ج ۲، صص ۲۵۶ و ۲۶۰)

^۲ شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، مصحح: سید محمد کلاتر، قم: مکتبه داورى، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۱، ص ۲۸۶

^۳ طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی، بیروت: مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ هـ ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۶۷

^۴ محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه‌ی اسماعیلیان، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۴۵

^۵ موسوی خمینی، تهذیب تحریر الوسیله، همان، ج ۲، ص ۲۵۶

^۶ الفضلی، عبد الهادی، دروس فی فقه الامامیه، مؤسسه‌ی أم القرى للتحقیق و النشر، ۱۴۱۵ هـ ق، ج ۱، ص ۳۱۹

آیت الله خویی (رحمه الله) نیز می‌فرماید:

«اگرچه فقهای ما موضوع اقرار به معاد را ترک کرده و آن را در تحقق اسلام مورد توجه قرار

نداده‌اند، ولی ما برای ترک آن وجهی نمی‌یابیم.»^۱

لذا در حاشیه‌ی العروة الوثقی اینگونه آمده است: کافر کسی است که منکر الوهیت باشد یا کسی که

معترف به الوهیت باشد، ولی منکر توحید، رسالت یا معاد باشد.^۲

۱,۲,۳. اقسام کافر از نظر منشأ کفر

با توجه به این که علت و منشأ کفر متعدد می‌باشد، کافر هم دارای اصناف مختلفی است که در این

بخش به بیان و توضیح این اصناف می‌پردازیم.

۱,۲,۳.۱. ملحد

کسی که منکر وجود صانع و خالق برای آفرینش جهان باشد، کافر است. به این شخص که معتقد است

ماده‌ی اولیّه‌ی عالم هستی، قدیم بالذات است و وجود ماده، مسبوق به عدم واقعی نیست، ملحد گفته می

شود.

۱,۲,۳.۲. مشرک به معنای خاص

کسی که به وجود خداوند معترف است، ولی شریک دیگری برای خداوند قائل است نیز، کافر است. زیرا

منکر یگانگی خداوند است. به این فرد، مشرک به معنای خاص اطلاق می‌گردد.

۱,۲,۳.۳. منکر وجود خداوند

کسی که به معبودانی جز خدای تعالی معتقد است، کافر است. زیرا منکر وجود خدای متعال است.

به هر سه گروه مذکور، مشرک به معنای عام اطلاق می‌شود.^۳

^۱. منها الاعتراف بالمعاد و إن أهمل فقهائنا إلّا أنّنا لا نرى لإهمال اعتبار وجهاً. (موسوی خویی، سید ابوالقاسم، التَّنْقِیْحُ فِی شَرْحِ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، قم: مؤسسه‌ی آل البیت (علیهم‌السلام) للطباعة و النشر، بی‌تا، چاپ دوم، ج ۲، ص ۵۹)

^۲. خوانساری، ابوالفضل، حاشیه‌ی العروة الوثقی، بنیاد اندیشه‌ی اسلامی، ۱۴۰۵ ه.ق، ص ۱۵

^۳. الفضلی، دروس فی فقه الامامیه، همان، ج ۱، ص ۳۱۹

۴,۳,۲,۱. منکر اصل نبوت یا رسالت

کسی که منکر الوهیت یا وحدانیت الهی نبوده، ولی منکر اصل نبوت یا رسالت انبیای الهی است، کافر است. این فرد معتقد است که خداوند متعال برای هدایت انسان عقل را قرار داده و عقل حجت باطنی است که در هدایت انسان، بازداشتن او از معاصی و اداره‌ی امور انسان در جامعه کفایت می‌کند.

۵,۳,۲,۱. اهل کتاب

کسی که با اعتراف و اعتقاد به وجود خداوند و انبیای الهی، نبوت پیامبر اسلام را انکار کند، کافر است و در اصطلاح به او اهل کتاب اطلاق می‌گردد. مقصود از اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان هستند که گروه اول، کتاب آسمانی تورات و گروه دوم، کتاب آسمانی انجیل را داشتند. در رابطه با این که آیا مجوس هم جزء اهل کتاب محسوب می‌شوند یا خیر، میان فقهاء اختلاف نظر وجود دارد. معروف است که می‌گویند نسبت به مجوس شبهه‌ی وجود کتاب آسمانی است.^۱

شیخ طوسی (رحمه‌الله) در المبسوط می‌فرماید:

«قسمی از کفار، اهل کتاب هستند که عبارتند از یهود و نصاری. گروهی نیز که در موردشان

شبهه‌ی وجود کتاب است، مجوس هستند که حکم اهل کتاب بر آن‌ها جاری می‌شود.»^۲

شافعی و مالک نیز به این امر قائلند،^۳ اما ابوحنیفه و احمد بن حنبل معتقدند که مجوسیان کتاب

آسمانی ندارند.^۴

^۱ الف- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه‌ی آل البيت (عليهم السلام)، ۱۴۱۴ هـ ق، چاپ اول، ج ۹، صص ۲۸۰-۲۷۹.
ب- نجفی (صاحب الجواهر)، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ ق، چاپ هفتم، ج ۳۰، صص ۴۳-۴۴.
^۲ شیخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، محقق: سید محمد تقی کشفی، تهران: المکتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ هـ ق، چاپ سوم، ج ۲، صص ۳۶-۳۷.
^۳ الف- الرافعی القزوينی الشافعی، ابی القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم، العزیز شرح الوجیز المعروف بالشرح الکبیر، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ ق، چاپ اول، ج ۱۱، ص ۵۰۷.
ب- فیروز آبادی شیرازی، ابی اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف، المهدب فی فقه الامام الشافعی، دارالکتب العلمیة، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۴۳.
ج- الشاشی القفال، سیف الدین ابی بکر محمد بن احمد، حلیة العلماء فی معرفة مذاهب الفقهاء، مکتبة الرسالة الحدیثة، ۱۹۸۸ هـ ق، چاپ اول، ج ۷، ص ۶۹۶.
^۴ الف- الرافعی القزوينی الشافعی، العزیز شرح الوجیز المعروف بالشرح الکبیر، همان، ج ۱۱، ص ۵۰۷.
ب- ابن قدامة مقدسی، موفق الدین عبدالله بن احمد، الکافی فی فقه الامام احمد، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ هـ ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۱۷۰.
ج- ابن قدامة مقدسی، موفق الدین عبدالله بن احمد، المغنی، بیروت: دارالفکر، ۲۰۱۱ م، ج ۱۰، ص ۵۶۰.
د- ابن قدامة مقدسی، شمس الدین عبد الرحمن بن ابی عمر محمد بن احمد، الشرح الکبیر علی متن المقنع، دارالکتب العربیة للنشر و التوزیع، بی‌تا، ج ۱۰، ص

اختلاف مذکور، در رابطه با صابئین نیز وجود دارد.^۱ شهرستانی در ملل و نحل معتقد است که این گروه کتاب آسمانی ندارند، ولی دارای حدود هستند.^۲ اما گروهی از فقهاء، صابئین را هم جزء اهل کتاب می‌دانند.^۳ کافران اهل کتاب، خود به دو دسته‌ی کفار اهل ذمه و کفار حربی تقسیم می‌شوند. کفار اهل ذمه، کفاری از اهل کتاب هستند که بین آن‌ها و مسلمانان قرارداد ذمه برقرار می‌شود^۴ و بر اساس آن، کفار یاد شده به مسلمین جزیه می‌پردازند و در نتیجه حکومت اسلامی، حفظ ناموس، امنیت، جان، مال و آبروی آنان را بر عهده دارد. کافر حربی نیز به غیر اهل کتاب و یا اهل کتابی که عقد ذمه را نپذیرد یا به تعهدات آن عمل نکند، اطلاق می‌شود. کافر حربی از تابعیت حکومت اسلامی برخوردار نیست و از اتباع بیگانه محسوب می‌شود.^۵

۱,۲,۳,۶. منکر معاد

کسی که منکر معاد است و به جهان واپسین معتقد نیست، کافر است.

۱,۲,۳,۷. منکر ضروری دین و غلات

به اعتقاد فقهای مذاهب اسلامی، کسی که با التفات به این که امری ضروری (بدیهی) دین است، منکر آن باشد و غلات کافرنند.^۶

در میان فقهاء اختلاف است که انکار ضروری دین، خود مستقلاً سبب کفر می‌باشد یا از این جهت که موجب انکار نبوت و رسالت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌گردد، موجب کفر است. بسیاری از فقهاء

^۱. رک: شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، قم: کنگره جهانی هزاره‌ی شیخ مفید (رحمة‌الله‌علیه)، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ اول، صص ۲۷۲-۲۷۰

^۲. رک: شهرستانی، محمد بن عبد‌الکریم، الملل والنحل، مؤسسه‌ی حلبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۷

^۳. رک: الف- اسکافی (ابن جنید)، محمد بن احمد کاتب بغدادی، مجموعه فتاوی ابن جنید، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیّه، قم، ۱۴۱۶ هـ ق، چاپ اول، ص ۱۶۴

ب- موسوی خمینی، تهذیب تحریر الوسیله، همان، ج ۲، ص ۲۶۰

^۴. عمید زنجانی، عباس علی، فقه سیاسی (عمید)، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۴۲۱ هـ ق، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۲۱۹

^۵. جمعی از مؤلفان، مجله‌ی فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، قم: مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، بی‌تا، چاپ اول، ج ۴۵، ص ۲۰۸

^۶. الف- نجفی (کاشف الغطاء)، حسن بن جعفر بن خضر، أنوار الفقاهة- کتاب الطهارة (لکاشف الغطاء، حسن)، نجف اشرف: مؤسسه‌ی کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ هـ ق، چاپ اول، ص ۳۵۸

ب- طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، همان، ج ۱، ص ۶۹

ج- یجنوردی، القواعد الفقهیة (للیجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۵، ص ۳۷۱

د- شیخ انصاری، مرتضی بن محمد، کتاب الطهارة (للشیخ الأنصاری)، قم: کنگره‌ی جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ هـ ق، چاپ اول، ج ۵، ص ۱۴۹

ه- مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، بیروت: دارالتیارات الجدید-دارالجواد، ۱۴۲۱ هـ ق، چاپ دهم، ج ۲، صص ۵۰۲-۵۰۱

معتقدند که انکار ضروری دین، یک سبب استقلالی است و شخص منکر ضروری دین - هر چند انکارش منجر به انکار نبوت پیامبر خاتم نگردد - کافر است.^۱ اما برخی دیگر معتقدند که انکار ضروری دین فی نفسه موجب کفر نیست. بلکه چنانچه کاشف از انکار نبوت باشد و منجر به نفی رسالت پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گردد، موجب کفر می شود.^۲

مستند قول اول، برخی از روایات و اجماعی است که ادعا گردیده است. اما اجماع در این مسئله از حیث صغری و کبری کامل نیست. از حیث صغری کامل نیست. زیرا در این موضوع، فقهای زیادی اعتقاد به خلاف آن دارند. بنابراین صحیح نیست گفته شود در این مسئله اجماع وجود دارد. اما این که از حیث کبری ناقص است، به این علت است که اجماع مصطلح نیست که کاشف از قول معصوم و حجت باشد. بلکه محتمل است این اجماع مستند به روایاتی باشد که استدلال به آنها نیز، مورد مناقشه واقع شده است. بنابراین اگر کسی به جهت شبهه‌ی علمی - بدون این که نبوت پیامبر اسلام را تکذیب نماید - یکی از ضروریات دین اسلام را انکار کند، محکوم به کفر نیست.^۳

علامه مغنیه می فرماید: منکر ضروری دین، از منظر همه‌ی مذاهب اسلامی کافر است و سرّ این اجماع، آن است که انکار ضروری دین، منجر به انکار رسالت رسول اکرم می گردد.^۴

از آنچه گذشت می توان گفت که مجمع همه‌ی اقسام کفر، عدم تصدیق نبوت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا انکار یکی از ضروریات دین مبین اسلام است^۵ و از آنجا که انکار ضروری دین نیز، سببی استقلالی برای ثبوت کفر نیست، می توان گفت که همه‌ی اقسام کفر، به انکار رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بازمی گردد.

^۱. نجفی (صاحب الجواهر)، محمد حسن، جواهر الکلام فی ثوبه الجدید، قم: مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۲۱ ه. ق، چاپ اول، ج ۳، صص ۲۸۷-۲۸۶

^۲. الف - طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، همان، ج ۱، ص ۶۷

ب - بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۵، ص ۳۷۱

ج - موسوی خمینی، تهذیب تحریر الوسیله، همان، ج ۲، ص ۲۵۶

^۳. بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۵، صص ۳۶۹-۳۷۰

^۴. مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، همان، ج ۲، ص ۵۰۳

^۵. همان، ص ۳۲۹

فقه‌های امامیه، افراد و گروه‌های زیر را -اگرچه خود را منتسب به اسلام می‌دانند- کافر و خارج از شریعت اسلامی دانسته‌اند. زیرا این افراد، منکر ضروری دین و معتقد به امور منافی شریعت می‌باشند.

الف. خوارج^۱ و نواصب^۲

ب. مجبّر که قائل به جبر مطلق هستند و مَفْوضه که قائل به تفویض مطلق در اعمال انسان هستند.^۳

ج. مجسمه^۴ و مشبّهه^۵

د. معتقدین به وحدت وجود (صوفیه) که ادّعا می‌کنند وجود هیچ موجودی امری مباین با وجود خدای متعال نبوده، بلکه عین آن است.^۶

سه گروه اخیر، چنانچه ملتزم به احکام اسلام باشند، کافر نیستند. مگر این که به این امر که التزامشان به لوازم اعتقادشان از مفاسد است، علم داشته باشند.^۷ به عبارت دیگر، این افراد در صورتی که به لوازم اعتقاد خویش ملتزم باشند، کافرند.^۸

۴,۲,۱. تکفیر مسلمین

یکی از بزرگترین مشکلات پیش روی جوامع اسلامی در دوره‌های اخیر، پدیده‌ی شوم تکفیر است. اما این پدیده، در تاریخ اسلام بی سابقه نبوده است و نمونه‌هایی در تاریخ صدر اسلام مشاهده می‌شود که مسلمین، به راحتی و با کوچکترین بهانه مورد تکفیر واقع شده‌اند. برای نمونه، سعد بن ابی وقاص، عمّار را

۱. الف- طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، همان، ج ۱، ص ۶۹

ب- بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردي، السيد حسن)، همان، ج ۵، ص ۳۷۱

ج- شیخ انصاری، کتاب الطّهارة (للشیخ الأنصاری)، همان، ج ۵، ص ۱۴۹

۲. الف- طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، همان، ج ۱، ص ۶۹

ب- بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردي، السيد حسن)، همان، ج ۵، ص ۳۷۱

ج- نجفی (کاشف الغطاء)، أنوار الفقاهة-کتاب الطّهارة (لکاشف الغطاء، حسن)، همان، ص ۳۵۹

د- شیخ انصاری، کتاب الطّهارة (للشیخ الأنصاری)، همان، ج ۵، ص ۱۴۳

۳. بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردي، السيد حسن)، همان، ج ۵، صص ۳۷۱-۳۷۲

۴. الف- همان، صص ۳۷۲-۳۷۳

ب- شیخ انصاری، کتاب الطّهارة (للشیخ الأنصاری)، همان، ج ۵، ص ۱۵۰

ج- نراقی، مولى محمد مهدي بن ابی ذر، لوايح الأحكام فی فقه شریعة الإسلام، قم، بی‌تا، چاپ اول، ص ۱۳۸

۵. بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردي، السيد حسن)، همان، ج ۵، صص ۳۷۲-۳۷۳

۶. الف- طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، همان، ج ۱، ص ۶۹

ب- بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردي، السيد حسن)، همان، ج ۵، صص ۳۷۳-۳۷۵

ج- نراقی، لوايح الأحكام فی فقه شریعة الإسلام، همان، ص ۱۳۸

۷. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، همان، ج ۱، ص ۶۹

۸. موسوی خویی، التَّنْقِیح فی شرح العروة الوثقی، همان، ج ۲، صص ۷۷-۷۹

صرفاً به سبب مخالفت با سیاست‌های نادرست عثمان، کافر می‌خواند و به او می‌گفت: «عهد اسلام از گردنت برداشته شده و کافر گشته‌ای.»^۱

تکفیر امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) توسط خوارج نیز، از مشهورترین وقایع تلخ تاریخ اسلام است. این گروه، به سبب پذیرش حکمیت از سوی امام علی (علیه‌السلام) در جنگ صفین، ایشان و افرادی را که در پذیرش حکمیت از ایشان تبعیت کردند، تکفیر می‌کنند.^۲

در حال حاضر بخش عمده‌ی جریان تکفیر، توسط گروهک وهابیان صورت می‌گیرد. گروهکی که مدعی اسلام است. اما اسلام از آن بری است. حرکات ناپسند و کارهای خلاف شرع و انسانی که از این گروهک سر می‌زند، در مسیر تحقق اهداف دشمنان اسلام و مسلمین است و دشمن از طریق این گروهک، با صرف کمترین هزینه، بیشترین استفاده‌ی تبلیغاتی را علیه اسلام و مسلمین می‌برد. این گروه، عامه‌ی مسلمین - شیعه و سنی - را جزء کفار می‌داند.

۱،۴،۲،۱. حکم تکفیر مسلمین

قرآن کریم به شدت از تکفیر مسلمین نهی فرموده و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید و به خاطر این که سرمایه‌ی ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند، نگویید مسلمان نیستی. زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدید). پس (به شکرانه‌ی این نعمت بزرگ)، تحقیق کنید. قطعاً خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

^۱. أخرَجَتْ رَقِيبَةُ الْإِسْلَامِ مِنْ عُثْقِكَ. (ابن قتیبة الذینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، المعارف، محقق: ثروت عكاشة، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۲ م، چاپ دوم، ص ۵۵۰)

^۲. رک: فرمانیان، مهدی، فرق و مذاهب کلامی اهل سنت، قم: مهدی فرمانیان، ۱۳۹۳ ه. ش، چاپ اول، ص ۴۷

^۳. سورة النساء (۴): آیه (۹۴)

منظور از ﴿ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، خارج شدن از خانه به منظور جهاد است و کلمه‌ی «تَبَيَّن»، به معنای تمییز دادن و منظور از آن تمییز دادن مؤمن از کافر می‌باشد و مراد آیه این است که مسلمانان به خاطر این که در جنگیدن و گرفتن غنیمت مجاز باشند، مسأله‌ی مسلمان نبودن سپاه مقابل را بهانه نکنند و این هدف پست و مادی را مجوز جنگیدن با آنان نسازند. زیرا غنیمت‌ها و فوایدی که نزد خدای تعالی است، افضل از غنیمت‌های دنیایی است. برای این که هم بیشتر است و هم باقی و دائمی است. پس طالب غنیمت باید غنیمت‌های الهی را بر غنیمت‌های دنیایی ترجیح دهد.^۱

سپس می‌فرماید: شما قبل از این که ایمان بیاورید، همین وضع را داشتید. یعنی همه در پی به دست آوردن عرض و متاع حیات دنیا بودید. ولی خدای تعالی بر شما منت نهاده، ایمانی به شما داد که آن ایمان شما را از آن هدف پست منصرف نموده و به سوی خدا و مغانم بسیاری که نزد او است، متوجه کرد. حال که خدا چنین منّتی بر شما نهاده، وقتی با جمعیتی رو به رو می‌شوید که وضع اسلام و کفرشان برایتان روشن نیست، تحقیق کنید و اگر لفظ «تَبَيَّن» را تکرار کرد، برای تأیید حکم بوده است. پس مسلمانان حق تفتیش باطن کسی را ندارند. باطن هر کس را خدا می‌داند و امر دل‌ها به دست خدای لطیف و خبیر است.^۲

بنابراین، این آیه حکایت از آن دارد که اسلام با خشونت و ریختن خون مسلمانان به شدت مخالف است. مگر در محدوده‌ی قوانینی که خود اسلام معین کرده است. در صدر اسلام نیز، سیره‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر آن بود تا در جنگ‌ها کمترین تلفات و ضایعات اتفاق بیفتد.

عمران بن حصین از رسول خدا نقل کرده که فرمودند: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَهُوَ كَفَرْتَلَهُ»^۳: هر گاه کسی به برادر دینی خود بگوید ای کافر، مثل آن است که او را به قتل رسانده باشد.

پس چگونه می‌توان آنچه را که تحت عنوان تکفیر واقع می‌گردد، با سیره‌ی پیامبر اسلام در این باب

تطبیق داد؟

^۱. رک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۴ ه. ش، چاپ پنجم، ج ۵، ص ۶۳

^۲. همان، صص ۶۳-۶۴

^۳. الهیثمی، نور الدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، محقق: حسام الدین القدسی، قاهره: مکتبه القدسی، ۱۴۱۴ ه. ق، ج ۸، ص ۷۳

بزرگان تشیع، با تکفیر و تفرقه افکنی در میان امت اسلامی مخالفند. رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای در رابطه با تکفیر مسلمین می‌فرماید:

«کلیّهی فرقه‌های اسلامی، بخشی از امت اسلامی به شمار می‌روند و از همه‌ی امتیازات اسلامی برخوردار هستند. تفرقه افکنی بین مذاهب اسلامی، بر خلاف آموزه‌های قرآن کریم و سنت پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است. افزون بر این، باعث تضعیف مسلمانان و دادن بهانه به دست دشمنان اسلام می‌شود. از این رو، تکفیر فرقه‌های اسلامی، به هیچ وجه جایز نیست.»^۱

ایشان در پیامی به حجاج بیت الله الحرام نیز فرمودند:

«اینجانب همچون بسیاری از علمای اسلام و دلسوزان امت اسلامی، بار دیگر اعلام می‌کنم که هر گفته و عملی که موجب برافروختن آتش اختلافات میان مسلمانان شود و نیز اهانت به مقدّسات هر یک از گروه‌های مسلمانان یا تکفیر یکی از مذاهب اسلامی، خدمت به اردوگاه کفر و شرک و خیانت به اسلام و حرام شرعی است.»^۲

اجماع علمای سلف از اهل سنت نیز، بر این است که تکفیر هیچ یک از افرادی که رو به قبله نماز می‌خوانند، جایز نیست. مگر در صورت انکار امر قطعی از روی علم و اصرار که ضروری بودنش در دین معلوم است.^۳

ابن تیمیّه که افکار و سخنانش تأثیر چشمگیری در پیدایش فرقه‌ی وهابیت داشته است، در رابطه با تکفیر مسلمین می‌گوید:

«همیشه سلف در بسیاری از این مسائل -مسائل خبری قولی و عملی- با یکدیگر نزاع داشته اند. ولی هیچ یک به کفر دیگری گواهی نداده است.»^۴

^۱ پژوهشکده‌ی حج و زیارت، فتاوا و نظرات مراجع عظام تقلید و اندیشمندان اسلامی پیرامون حرمت تکفیر مسلمانان و اهانت به مقدّسات مذاهب اسلامی، تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۲ ه. ش، چاپ دوم، ص ۱۲

^۲ همان، ص ۱۳

^۳ رضوانی، علی اصغر، تکفیر از دیدگاه علمای اسلام، قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (عليهم السلام)، ۱۳۹۳ ه. ش، چاپ اول، ص ۳۱۰

^۴ «وَمَا زَالَ السَّلَفُ يُتَنَازَعُونَ فِي كَثِيرٍ مِنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ -الْمَسَائِلِ الْخَبَرِيَّةِ الْقَوْلِيَّةِ وَ الْمَسَائِلِ الْعِلْمِيَّةِ- وَ لَمْ يَشْهَدْ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَحَدٍ لَّا يَكْفُرُ وَ لَّا يَفْسُقُ وَ لَّا مَعْصِيَةٍ. (ابن تیمیّه، احمد بن عبد الحليم، مجموع الفتاوى، محقق: عبد الرحمن بن محمد، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ ه. ق، ج ۳، ص ۲۲۹)

حتی برخی از علمای اهل سنت، وهابیان را به خوارج تشبیه کرده‌اند^۱ و ابن عابدین از فقهای حنفی مذهب، معتقد است که وهابیان داخل در خوارجند.^۲

۱,۲,۴,۲. مصادیق حکم به تکفیر مسلمین و رد آن‌ها

در این بخش برخی از مصادیق تکفیر مسلمین و پاسخ به آن‌ها بیان می‌گردد.

اول. تشبیه به کفار

ابن تیمیّه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم» با استناد به روایتی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)،^۳ به کفر فرد متشبه به کفار حکم می‌کند.^۴

در پاسخ به ابن تیمیّه می‌توان گفت که شباهت ورزی به کفار -همانگونه که در بحث از عناصر و شرایط تحقق تشبیه به کفار ذکر می‌گردد- تنها در شعارهای اختصاصی آنان، موجب وقوع تشبیه به کفار و ملحق شدن به ایشان می‌گردد. علاوه بر آن، تشبیه به کفار از عناوین قصدیه است و قصد تشبیه به کفار، در تحقق آن شرط می‌باشد. از سوی دیگر، بسیاری از افرادی که در ظاهر خود را به کفار شبیه می‌گردانند، به خدا، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و معاد اعتقاد داشته و به دستورهای شرع عمل می‌کنند. از این رو نمی‌توان تمام اینگونه افراد را تکفیر کرد.

دوم. زیارت قبور اولیای الهی، طلب شفاعت از آنان و استغاثه به آنان

وهابیان با استناد به آیه‌ی ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی زمر^۵، معتقدند که آنچه زائران در کنار قبور متبرک و ضریح‌های مطهر انجام می‌دهند، شبیه اعمال مشرکین است. زیرا مشرکان با غیر خدا به خداوند تقرب می‌جستند تا غیر خدا، شفیع آن‌ها گردد و مسلمین نیز، با این اعمال و تواضعاتی که در کنار این بقاع انجام

^۱ رضوانی، علی اصغر، وهابیان تکفیری، تهران: مشعر، ۱۳۹۰ ه. ش، چاپ اول، ص ۱۵۰

^۲ ابن عابدین، محمد امین بن عمر، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۲ م، چاپ دوم، ج ۴، ص ۲۶۲

^۳ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»: اگر کسی خود را به قومی شبیه سازد، پس او از آن‌ها است. (ابن ابی جمهور احسانی، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزیه، قم: دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۶۵)

^۴ ابن تیمیّه، احمد بن عبد الحلیم، اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، محقق: ناصر عبد الکریم العقل، بیروت: دار عالم الکتب، ۱۴۱۹ ه. ق، چاپ هفتم، ج ۱، ص ۲۷۰

^۵ «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ»: آگاه باشید که دین خالص از آن خداست و آن‌ها که غیر خدا را اولیای خود قرار می‌دهند، دلیلشان این است که این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند. قطعاً خداوند در روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند، داوری می‌کند. قطعاً خداوند کسی را که دروغگو و کفران‌کننده است، هرگز هدایت نمی‌کند.

می‌دهند، از صاحب قبر طلب شفاعت می‌کنند. بر این اساس، وهابیان به کفر عامّه‌ی مسلمین حکم کرده‌اند. در جواب به این استدلال وهابیان باید گفت که تواضع برای مخلوق، اگر به امر خداوند سبحان باشد، تواضع برای خدا است و سجده‌ی ملائکه برای حضرت آدم (علیه‌السلام) به امر خدا، شاهد بر این مدّعا است. بنابراین، آنچه در تواضع برای صاحب بقاع متبرک مهمّ است، تبعیّت از امر خدا است. پس اگر تواضع برای یکی از ائمّه یا قبور مطهر ایشان بر اساس امر الهی و اذن شرعی نباشد، قطعاً همانند افعال مشرکین بوده و فاعل آن در سلک آنان داخل می‌گردد.^۱

همچنین حقیقت شفاعت در روز جزاء، تنها طلب مغفرت از خدا درباره‌ی گناهکاران اّمّت است. در این صورت، طلب شفاعت، در واقع طلب دعا از آنان خواهد بود و دعای آنان، در سایه‌ی قرب و مقامی که نزد خدا دارند، به هدف اجابت می‌رسد و طبعاً گناهکار مشمول مغفرت خدا می‌گردد. بنابراین درخواست دعا از برادر مؤمن کوچک‌ترین اشکالی ندارد.^۲

از سوی دیگر، روایاتی دالّ بر جواز طلب شفاعت از اولیای الهی در منابع اسلامی وارد شده است. برای مثال ترمذی -نویسنده‌ی یکی از سنن اهل تسنن- از انس اینگونه نقل می‌کند:

از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) درخواست کردم که در روز قیامت در حقّ من شفاعت کند. ایشان پذیرفتند و فرمودند: «شفاعت خواهم کرد».^۳

این روایت بیانگر آن است که انس با ظرافت طبع از پیامبر گرامی اسلام درخواست شفاعت می‌کند و رسول اکرم پذیرفته و نوید این عمل را به او می‌دهند. پس اگر در شریعت اسلام، طلب شفاعت از اولیاء الهی جایز نبود، پیامبر اکرم این امر را نمی‌پذیرفتند و انس را از این درخواست نهی می‌فرمودند.

۱. رک: اراکی، محمد علی، کتاب الطّهارة (للأراکی)، قم: مؤسسه‌ی در راه حق، ۱۴۱۳ ه. ق، چاپ اول، ج ۱، صص ۵۳۹-۵۳۸.

۲. سبحانی، جعفر، راهنمای حقیقت: پرسش و پاسخ پیرامون عقاید شیعه، تهران: مشعر، ۱۳۸۶ ه. ش، چاپ سوم، ص ۷۲.

۳. سَأَلْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَنْ يَشْفَعَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ: «أَنَا فَاعِلٌ». (الترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، محقق: ابراهیم عطوة، مصر: شرکة مکتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۹۷۵ م، چاپ دوم، ج ۴، ص ۶۲۱)

با توجه به این روایت و سنت جاری در میان مسلمین در تمام اعصار، موضوع درخواست شفاعت، به صورت یک مسئله‌ی بدیهی درمی‌آید که هرگز نباید در رابطه با آن کوچکترین شک و تردیدی به خود راه داد.^۱

وهّابیان سفر برای زیارت به قصد قبر پیامبر اسلام را نیز، کفر می‌دانند.^۲ ابن تیمیّه این سفر را جهل دانسته و می‌گوید:

«و اگر نقل کردند که بر سفر برای زیارت اجماع وجود دارد، پس معلوم است که مسلمانان مسجد را قصد می‌کنند و قبر، قبر -نه مسجد- را فقط جاهل قصد می‌کند.»^۳

این در حالی است که شخصی که قبر پیامبر اکرم را از زیارت قصد کرده است، خدا، توحید، پیامبر و معاد را قبول دارد. پس با چه ملاکی می‌توان او را جاهل و کافر دانست.

مسئله‌ی توسّل به اولیای الهی و استعانت از ارواح آنان بعد از وفاتشان، از مهم‌ترین مسائل استعانت از غیر است. وهّابیان این نوع توسّل و استعانت را از اقسام شرک دانسته، به شدت با آن مقابله کرده و مخالفان خود را از هر مذهبی که باشند، تکفیر می‌کنند.^۴

در حالی که در تاریخ مواردی دالّ بر آن که صحابه به روح مطهر پیامبر اسلام استغاثه می‌کردند، ذکر شده است. برای مثال، در فتح الباری آمده است که ابن ابی شیبّه به سند صحیح از مالک الدّار -خزینه دار عمر- چنین نقل می‌کند:

«در زمان عمر قحطی بر مردم عارض شد. شخصی کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) آمد

و به او استغاثه و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بخواه. زیرا آنان هلاک شدند.»^۵

از آنجا که این درخواست بدون شک در منظر صحابه بوده و کسی او را از این کار منع نکرده است، رجحان و جواز استغاثه به ارواح اولیای الهی اثبات می‌گردد.

^۱. رک: سبحانی، جعفر، آیین وهّابیت، تهران: مشعر، ۱۳۸۰ ه. ش، چاپ چهارم، ص ۲۵۹

^۲. فاضل لنکرانی، محمد جواد، مبانی فقهی تکفیر، قم: انتشارات برگ فردوس، ۱۳۹۴ ه. ش، چاپ اول، صص ۳۱-۳۲

^۳. وَ لَوْ نَقَلُوا الْإِجْمَاعَ عَلَى السَّفَرِ لِلزِّيَارَةِ فَمَعْلُومٌ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ يَقْصِدُونَ الْمَسْجِدَ وَالْقَبْرَ لَا يَقْصِدُونَ الْقَبْرَ دُونَ الْمَسْجِدِ إِلَّا جَاهِلٌ. (ابن تیمیّه، مجموع الفتاوی، همان، ج ۲۷، ص ۲۹۲)

^۴. رک: رضوانی، تکفیر از دیدگاه علمای اسلام، همان، ص ۴۱۲

^۵. أَصَابَ النَّاسَ قَحْطٌ فِي زَمَنِ عُمَرَ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ لَأُمَّتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا. (ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۷۹ ه. ق، ج ۲، ص ۴۹۵)

علمای اهل سنت نیز در کنار علمای امامیه، در موضوع استغاثه به ارواح اولیاء، در برابر وهابیان ایستاده و آن را جایز می‌دانند.

ابن الحاج مالکی در رابطه با خصوص توسل به پیامبر اعظم (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) می‌نویسد:

«در زیارت سرور اولین و آخرین که درود و سلام خدا بر او باد ... ایشان شفاعت کننده‌ای هستند که شفاعتشان پذیرفته شده و ردّ نمی‌گردد و هر کس که ایشان را قصد کند یا بر ایشان وارد گردد یا از ایشان کمک خواهد یا به ایشان استغاثه کند، نا امید بر نمی‌گردد. زیرا پیامبر - درود و سلام بر او باد - قطب دایره‌ی کمال و عروس مملکت خداوند است.»^۱

از سوی دیگر، سیره‌ی مسلمانان در زمان پیامبر اکرم و پس از ایشان، پیوسته بر این جاری بود که مسلمین به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسل می‌جستند.^۲

سوم. مشارکت در انتخابات

طرفداران اندیشه‌ی تکفیر، بارها ادعا کرده‌اند که مشارکت در انتخابات -چه با رأی دادن و چه با کاندید شدن- کفر است. زیرا این عمل به معنای پیروی و اطاعت از نظام حاکمی است که بر اساس آنچه خداوند نازل کرده است، حکم نمی‌کند و این اطاعت و فرمانبرداری از حاکم، همان رضایت داشتن به احکام غیر الهی است. به گونه‌ای که عنوان تبعیت و اطاعت در زمینه‌ی حلال و حرام بر آن صدق می‌کند.^۳

آیا هر کس که با رأی دادن در انتخابات شرکت کند، حتی اگر به کاندیدی رأی بدهد که از جمله‌ی برنامه‌هایش اجرای بیش از پیش فرامین قرآن کریم است، خواهان حرام ساختن حلال الهی است؟ آیا هر کس که برای نمایندگی مجلس کاندید شود و از مجلس قانون گذاری بخواهد که قرآن را منبع و اساس تشریع قرار دهد، مشرک به شمار می‌رود؟ اگر شخص مسلمان در عصر حاضر، توانایی عمل کردن به احکام الهی در تمام جنبه‌های زندگی را نداشته باشد، اما به منظور برپایی حکم خداوند، به قدر امکان و استطاعت تلاش کند و با رأی خود، افراد معتقد به حکم خداوند را در مناصب گوناگون قرار دهد، آیا چنین شخصی

^۱ و أمّا فی زیارۃ سید الأوّلین و الآخرین (صلوات اللّٰه علیہ وعلیہ وسلم) ... أنّه الشّافعی المَشْفَعُ الَّذی لَا تُرَدُّ شَفَاعَتُهُ وَ لَا یُخِیْبُ مَنْ قَصَدَهُ وَ لَا مَنْ نَزَلَ بِسَاحَتِهِ وَ لَا مَنْ اسْتَعَانَ أَوْ اسْتَغَاثَ بِهِ إِذْ أَنَّهُ (عَلِیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ) قُطْبُ دَائِرَةِ الْکَمَالِ وَ عُرُوسُ الْمَمْلَکَةِ. (ابن الحاج، ابوعبدالله محمد بن محمد، المدخل، دار التراث، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۸)

^۲ رک: سبحانی، آیین وهابیت، همان، ص ۱۶۰

^۳ بهنساوی، سالم، نقد و بررسی اندیشه‌ی تکفیر، مترجم: سالم افسری، نشر احسان، ۱۳۹۲ هـ ش، چاپ دوم، صص ۲۳۴-۲۳۵

کافر به شمار می‌آید؟ بی‌گمان کسی که تلاش می‌کند تا فرایند قانون گذاری بر مبنای دستورات الهی صورت بگیرد، در شمار کفار قرار نمی‌گیرد.

آنچه گذشت تنها بخشی از عقاید وهابیان و پاسخ‌های علماء به آن‌ها بود که بر مبنای آن، بی‌اساس بودن عقاید این گروهک تکفیری مشخص می‌گردد.

چهارم. تعلیم و تعلّم فلسفه

یکی از مصادیق تکفیر مسلمین، تکفیر فلاسفه است. تکفیر فلاسفه در ابتدا توسط امام محمد غزالی - عالم سنی مذهب - مطرح شد. اما در جهان امروز، برخی از شیعیان نیز در این زمینه پیروی او هستند. از دیدگاه غزالی، فلاسفه در بعضی از استدلالات خود، برهان را به کار می‌گرفتند نه در همه‌ی استدلال‌تشان. او معتقد است که در برخی مسائل، فلاسفه به جای برهان، اوهام خود را به کار گرفته‌اند و عتّ بدعت گذار یا کافر خوانده شدن فلاسفه از طرف غزالی نیز همین امر است.^۱

در پاسخ به او می‌توان گفت که انحصار راه ایمان در تقلید و تحقیق، صحیح به نظر نمی‌رسد. زیرا حداقلّ یک مورد نقض آن، خود غزالی است. او می‌گوید رابطه‌ی خود را با تقلید، از همان آغاز زندگی گسسته و عقاید موروثی را که از طریق تقلید به دست آورده، به کناری گذاشته است.^۲ حال اگر راه ایمان منحصر به تقلید یا تحقیق و برهان باشد، با نفی تقلید باید او با برهان و تحقیق از شک به یقین رسیده باشد. در صورتی که او می‌گوید:

«آنچه مرا از اعماق اقیانوس شک به ساحل اطمینان و آرامش رسانیده، نظم و ترتیب کلام نبود؛

بلکه نور الهی بود که در درونم درخشیدن گرفت.»^۳

البته ممکن است غزالی بعد از تابش نور الهی، نسبت به توانایی عقل و برهان به یقین رسیده باشد، اما مهمّ آن است که این نور و رحمت واسعه‌ی الهی، همان تقلید یا برهان و تحقیق نیست.

^۱. رک: الغزالی الطّوسی، ابوحامد محمد بن محمد، المنقذ من الضّلال، به قلم عبد الحلیم محمود، مصر: دارالکتب الحدیثه، بی‌تا، صص ۱۱۲-۱۱۱

^۲. رک: همان

^۳. همان، ص ۱۱۵

نکته‌ای که توجه به آن ضروری به نظر می‌رسد، آن است که غزالی معتقد است مردم باید تا آنجا که می‌توانند زبان خود را از تکفیر اهل قبله باز دارند. زیرا در صدور حکم تکفیر، خطرهایی وجود دارد که هیچ یک از آن‌ها در سکوت موجود نیست. اما او بر خلاف سخن خود، افرادی را از اهل قبله و ایمان تکفیر نمود.^۱

۲. حکم نهی از تشبّه به غیر در سایر اُمّت‌ها

هر چند امروزه با توجه به بلوغ و رشد فکری افراد در جوامع مختلف، نیازی به اثبات تاریخچه‌ی این بحث در ادوار گذشته نیست و هر عقل سلیمی، مسئله‌ی تبعیت از بیگانگان و دست کشیدن از ارزش‌های انسانی و الهی را امری مذموم تلقی کرده و از آن بیزاری می‌جوید، اما کاربردهای دیگر بحث از تاریخچه، سبب توجه به آن می‌گردد. یکی از این کاربردها، پاسخ به این سؤال است که نحوه‌ی پرداختن به این موضوع در آیین‌های گذشته چگونه بوده است.

به طور کلی برای استدلال به وجود پیشینه‌ی تاریخی طولانی این بحث، باید گفت هم زمان با خلقت حضرت آدم (علیه‌السلام)، خداوند حکیم برای هدایت هر قوم، پیامبرانی را مبعوث و کتبی را نازل نمود که شامل اوامر و نواهی الهی در ابعاد گوناگون بوده‌اند. این اوامر و نواهی در هر آیین آسمانی، با فتنه‌گری‌های انسان‌های مستکبر، شیطان صفت و مادی، مورد هجوم قرار می‌گرفت و یکی از راهکارهای آنان در مبارزه علیه حق، ایجاد خود باختگی فرهنگی و زیر سؤال بردن ارزش‌ها، آداب و رسوم ملل مورد تهاجم بوده است که تاریخ، خود گواه روشنی بر این مدّعاست. از سوی دیگر، اثبات این مدّعا، امری عقلی است و بحث گسترده پیرامون آن، ضرورتی ندارد. زیرا وجود جنود رحمانی و شیطانی در عرصه‌ی وجود انسان‌ها و پیکار حق و باطل در تمام ادوار تاریخ، بیانگر این نکته است.

در جست و جوی صورت گرفته در منابع سایر آیین‌ها، تصریحی در رابطه با نهی از تشبّه به غیر یافت نشد. اما با استفاده از برخی تعالیم ادیان غیر ابراهیمی، می‌توان ممنوعیت تشبّه به سایر اُمّت‌ها را در این ادیان اثبات کرد. یکی از این ادیان و مکاتب، آیین هندو است. اعتقاد و احترام به کتاب‌های باستانی و سنت

^۱. رک: همان، ص ۱۵۰

های دینی برهمنان، یکی از اصول اعتقادی آیین هندو است که با استفاده از آن، می‌توان نهی از شباهت ورزی به سایر اَمَت‌ها در این آیین را اثبات نمود.^۱

نکته‌ای که در این زمینه جالب توجه است، این است که بر اساس یکی از اعتقادات هندویسم، این آیین با خود محوری میانه‌ای ندارد و یک هندو می‌تواند علاوه بر آیین خود، به هر یک از ادیان جهان بگردد و این امر، گویای تناقض آشکار میان آموزه‌های این مکتب است.^۲

در منابع اسلامی نیز، روایتی وجود دارد که از آن، عدم اختصاص نهی از تشبّه به کفار به دین اسلام استفاده می‌گردد.

شیخ صدوق (رحمه‌الله) در علل الشرائع می‌فرماید: «خداوند عزوجلّ به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد که به مؤمنین بگو که لباس دشمنان مرا نپوشید و غذای دشمنان مرا نخورید و راه‌های دشمنان مرا نپیمایید که در غیر این صورت همانند آنان، دشمن من می‌باشید.»^۳

روایت فوق، با تغییر اندکی در الفاظ، در «تهذیب الأحکام» نیز وارد شده است.

خداوند به پیامبری از پیامبران وحی کرد که به قومت بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند و غذای دشمنان مرا نخورند و هم شکل دشمنان من نگردند که در غیر این صورت همانند آنان، دشمن من می‌باشند.^۴

مرحوم خوبی سند این روایت را به سبب وجود نوفلی در سلسله‌ی روات، ضعیف می‌دانند.^۵ اما این تضعیف صحیح نیست. زیرا در طریق شیخ صدوق، همه‌ی راویان به جز حسین بن یزید نوفلی،^۶ دارای توثیق

۱. عباسی، محمود و دیگران، اخلاق زیستی از منظر ادیان غیر ابراهیمی، فصلنامه‌ی اخلاق زیستی، سال دوم، شماره‌ی چهارم، ۱۳۹۱ ه. ش، ص ۱۲۷

۲. همان، ص ۱۲۸

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي.» (شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، قم: کتابفروشی داور، ۱۳۸۶ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۳۴۸)

۴. عَنْهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي وَلَا يُشَاكِلُوا بِمَشَاكِلِ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي.» (شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ه. ق، چاپ چهارم، ج ۶، ص ۱۷۲)

۵. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة (المکاسب)، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۰

۶. رک: بروجردی، سید مهدی بحر العلوم، الفوائد الرجالیة (للسید بحر العلوم)، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۸۵

خاصّ هستند. اسماعیل بن ابی زیاد سکونی نیز در این طریق، از عامّه است.^۱ ولی این امر به اعتبار سند، ضرری وارد نمی‌سازد. زیرا نوفلی از رجال کامل الزّیارات^۲ و از ثقات تفسیر علیّ بن ابراهیم^۳ است. ابن قولویه در مقدّمه‌ی کامل الزّیارات، به وثاقت راویانی که در اسانید آن واقع شده‌اند، تصریح نموده است.^۴ علیّ بن ابراهیم نیز در مقدّمه‌ی تفسیرش، به وثاقت راویانی که در طریق احادیث تفسیرش واقع شده‌اند، تصریح کرده است.^۵ از این رو کسانی که در اسناد این دو کتاب قرار گرفته‌اند، از جمله نوفلی، موثق به توثیق عامّ هستند. چنانچه مرحوم خویی همه‌ی کسانی را که در اسناد این دو کتاب واقع شده‌اند، موثق می‌دانند.^۶ اما سکونی اگرچه از عامّه است، ولی توثیق خاصّ دارد و بنا بر گفته‌ی شیخ طوسی، طایفه‌ی امامیه به روایات او عمل نموده‌اند.^۷ بنابراین طریق شیخ صدوق در علل الشّرائع معتبر است. طریق شیخ طوسی نیز، اگرچه در آن علاوه بر نوفلی و سکونی، ابراهیم بن هاشم واقع شده که توثیق خاصّ ندارد، همانند طریق شیخ صدوق معتبر است. زیرا ابراهیم از ثقات تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم است به گونه‌ای که در طریق بسیاری از احادیث آن واقع شده است.^۸ از این رو بسیاری از بزرگان فنّ، به وثاقت و صحت روایت ابراهیم تصریح نموده اند.^۹ پس حدیث مورد بحث، از نظر سند معتبر به شمار می‌رود.

همانگونه که به صورت آشکار از متن روایت بر می‌آید، پیامبر مورد خطاب در این روایت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) نبوده‌اند. بلکه پیامبری از پیامبران گذشته، مخاطب این حدیث قدسی بوده و مأمور به بازداشتن پیروان خود از تشبّه به کفّار گردیده است.

این روایت که از مهمّ‌ترین روایات در بحث تشبّه به کفّار است، بیانگر نکات زیر است:

الف. سابقه‌ی بحث تشبّه به کفّار و پیروی از آنان، مربوط به قبل از اسلام می‌باشد.

۱. علّامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، رجال العلّامه - خلاصه الأقوال، نجف اشرف: منشورات المطبعة الحیدریّه، ۱۳۸۱ هـ. ق، چاپ دوم، ص ۱۹۹

۲. ابن قولویه، ابوالقاسم جعفر بن محمّد، کامل الزّیارات، نجف اشرف: دارالمرتضویه، ۱۳۹۸ هـ. ق، چاپ اول، ص ۹۸

۳. قمی، علیّ بن ابراهیم، تفسیر قمی، محقّق: سیّد طبیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷ هـ. ش، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۳۸۸ و ج ۲، ص ۳۴۲

۴. ابن قولویه، کامل الزّیارات، همان، ص ۴

۵. قمی، تفسیر قمی، همان، ج ۱، ص ۴

۶. موسوی خویی، سیّد ابوالقاسم، المستند فی شرح العروة الوثقی، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۰

۷. شیخ طوسی، محمّد بن حسن، العدة فی اصول الفقه، محقّق: محمّد رضا انصاری قمی، بی‌جا، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۴۹

۸. قمی، تفسیر قمی، همان، ج ۱، ص ۱۲۰

۹. الف- سیّد ابن طاووس، رضی الدّین علی، فلاح السائل و نجاح المسائل، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیّه قم، ۱۴۰۶ هـ. ق، چاپ اول، ص ۱۵۸

ب- المامقانی، الشّیخ عبدالله و دیگران، تنقیح المقال فی علم الرّجال، مؤسسه‌ی آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التّراث، بی‌تا، ج ۵، ص ۸۳

در هر زمان، ملل مختلف با توطئه‌ها و هجوم فرهنگی بیگانگان مواجه بوده و در برابر این تهاجم قیام نموده و در این راه از خود پایمردی و رشادت نشان داده‌اند. موج روحیه‌ی استکبار ستیزی و دشمنی با مظاهر بیگانگان، در میان اقوام و ملل گذشته کم نیست و از مصادیق بارز آن در زمان‌های اخیر و در جوامع غیر مسلمان، می‌توان به قیام گاندی رهبر فقید هند اشاره کرد که از طریق تحریم کالاها و لباس‌های دشمنان کشورش، با تهاجم فرهنگی آن‌ها به مبارزه برخاست و در این راه موفق به نجات ملت ستمدیده و استعمار زده‌ی خود گردید.

ب. تهاجم علیه ارزش‌های انسانی و الهی، در هر زمان با توجه به شرایط و مقتضیات آن دوره توسط جبهه‌ی کفر و منحرفانی که از این طریق به دنبال از خود بیگانه نمودن انسان‌های متدین و عدم پایبندی آنان به ارزش‌های اصیل فرهنگی و دینی خود بوده‌اند، وجود داشته است.

ج. مبارزه با مظاهر کفر و ضلالت در همه‌ی ادیان الهی و در هر زمانی وجود داشته و این امر، به دین مبین اسلام اختصاص ندارد.

در این روایت، لباس، طعام و مسالک به اعداء اضافه شده‌اند و این امر، بیانگر آن است که استفاده از البسه و اطعمه و پیمودن مسالکی که مختص کفار است، ممنوع می‌باشد.

بنابراین اگرچه موضوع تشبیه به کفار و نهی از آن در نگاهی گسترده و به عنوان یک معضل اجتماعی، از ویژگی‌های عصر ما و از تبعات پیشرفت بشر در زمینه‌های گوناگون است، اما می‌توان گفت که این مسئله از مختصات دین مبین اسلام نیست و نهی از تشبیه به دشمنان خداوند، در سایر آیین‌ها نیز وجود داشته است.

۳. حکم تشبیه به کفار و ادله‌ی آن

۱،۳. حکم تشبیه به کفار از منظر مذاهب خمس

از بررسی ادله مشخص می‌شود که تشبیه به کفار در فقه اسلامی احکام گوناگونی دارد. توضیح آن که، گاهی تشبیه به کفار موجب کافر شدن فرد متشبه می‌گردد و گاهی فقط حرام است، اما کافر شدن فرد متشبه را در پی ندارد. گاهی نیز این تشبیه مکروه و مفسده‌ی موجود در آن، ضعیف است.

فقه‌های مذاهب خمس‌ه‌ی اسلامی بر این امر اتفاق نظر دارند که اگر مسلمانی همراه با قصد شباهت ورزی به کفار، در اعمال دینی (همانند اعیاد دینی) یا دنیوی (همانند پوشیدن لباس) خاص کفار، خود را به آنان شبیه سازد، علاوه بر آن که مرتکب فعل حرام شده است، حکم وضعی کافر بودن نیز بر او حمل می‌گردد.^۱ به بیان دیگر، شبیه شدن به کافران در آنچه که از شعائر آنان محسوب می‌گردد، در صورتی که هدف از انجام آن، داخل شدن در جامعه‌ی کفار و خارج شدن از جامعه‌ی اسلامی باشد، موجب ارتداد فرد متشبه است. زیرا شباهت ورزی به کفار همراه با قصد و رضایت، تنها معلول اعتقاد به کفر، نیکو دانستن روش باطل کفار و محبت به آن است و این امر از نواقض اسلام است. بر این اساس محبت به خداوند و دین او، نفرت از کفر و اعمال کفار را اقتضاء می‌کند.^۲

همچنین فقه‌های مذاهب خمس‌ه‌ی اسلامی بر این امر اتفاق نظر دارند که اگر شباهت ورزی به کفار در آنچه که از شعائر آن‌ها محسوب می‌گردد، با قصد همراه نباشد، منجر به کفر نمی‌گردد، ولی همچنان حرام است.^۳ زیرا این کار یکی از مصادیق تبعیت از اهواء کفار است و آیاتی از قرآن کریم،^۴ مسلمین را از این امر نهی می‌کنند.^۵ همچنین اینگونه از شباهت ورزی به کفار، ممکن است به تدریج موجب تمایل فرد مسلمان به کفار گردد.^۶

^۱ رک: الف- جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، قم: مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، ۱۴۲۶ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۴۸۵

ب- خرازی، سید محسن، تشبه به کفار و پیروی از آنان، فصلنامه‌ی تخصصی فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، ۱۳۷۷ ه. ش، سال چهارم، شماره‌ی ۱۵، ص ۲۵

ج- اللویحق المطیری، التشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۵۹

د- الصنعانی، أبوابرهم محمد بن اسماعیل، سبل السلام، دارالحدیث، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴۷

ه- گروهی از علماء با نظارت نظام الدین بلخی، الفتاوی الهندیة، دارالفکر، ۱۳۱۰ ه. ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۷۶

و- المواق المالکی، محمد بن یوسف، التاج والاکلیل لمختصر الخلیل، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ ه. ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۴۰۸

ز- الانصاری، زکریا بن محمد بن زکریا، أسنی المطالب فی شرح روض الطالب، دارالکتب الاسلامیة، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۱

^۲ اللویحق المطیری، التشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۵۹

^۳ الف- خرازی، تشبه به کفار و پیروی از آنان، همان، ص ۲۵

ب- اللویحق المطیری، التشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۶۱

ج- المواق المالکی، التاج والاکلیل لمختصر الخلیل، همان، ج ۴، ص ۴۰۸

^۴ این آیات در بحث از ادله‌ی حکم حرمت تشبه به کفار مطرح می‌گردد.

^۵ خرازی، تشبه به کفار و پیروی از آنان، همان، ص ۲۶

^۶ الف- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، صص ۲۳۷-۲۳۶

ب- اللویحق المطیری، التشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۶۱

فقه‌های مذاهب خمس‌ه‌ی اسلامی بر این امر نیز متفقند که اگر مسلمین در صورت فعلی که اصل آن در شریعت اسلامی و آیین کفار ثابت است، خود را به کفار شبیه سازند، مرتکب فعل مکروه شده‌اند. به بیان دیگر، در صورتی که شباهت ورزی مسلمین به کفار، در امری غیر از شعائر آن‌ها صورت بگیرد، حتی اگر همراه با قصد نباشد، موضوع حکم تکلیفی کراهت واقع می‌گردد.^۱

۲،۳. ادله‌ی حکم تشبه به کفار

همانگونه که گذشت، تشبه به کفار در برخی موارد، حرام و در برخی موارد مکروه است. در این بخش ادله‌ی حکم حرمت و کراهت تشبه به کفار مورد بررسی تفصیلی واقع می‌گردد.

۱،۲،۳. ادله‌ی حکم حرمت

در این بخش ادله‌ی حکم حرمت بر اساس آیات و روایات مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱،۲،۳. آیات

با تتبع در آثار فقه‌های سلف، مشخص می‌گردد که هیچ یک از آن‌ها در بحث تشبه به کفار، به آیات قرآن کریم استناد نکرده‌اند و احکام صادر شده از سوی آن‌ها در رابطه با این مسئله، تنها با استناد به روایاتی است که در این باب وارد شده است. اما برخی از پژوهشگران معاصر، آیاتی از قرآن کریم را دال بر منع تشبه به کفار دانسته‌اند.^۲

اول: آیات متضمن نهی از تبعیت از کفار

همانگونه که در بیان معنای واژه‌ی «تشبه» گذشت، یکی از الفاظی که با این واژه قرابت معنایی دارد، «تبعیت» است. لذا می‌توان با استناد به آیاتی که متضمن نهی از تبعیت از کفار است، به حرمت تشبه به کفار حکم کرد.

^۱ رک: الف- جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، همان، ج ۲، صص ۴۸۶-۴۸۵.

ب- ابن قدامه مقدسی، الشرح الكبير على متن المقنع، همان، ج ۳، ص ۱۰۸.

ج- اللّوحي المطيري، التّشبه المنهية عنه في الفقه الاسلامي، همان، صص ۶۲-۶۱.

^۲ الف- خرازی، تشبه به کفار و پیروی از آنان، همان، ص ۲۶.

ب- نجفی، زین العابدین، تشبه به کفار در پوشش، آرایش و آداب و رسوم از منظر فقه امامیه، فصلنامه‌ی دین و سیاست، شماره‌ی ۷ و ۸، ۱۳۸۵ ه. ش، ص ۹۶.

الف. آیه ۱۲۰ سوره البقره

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ اتِّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾: هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آن‌ها شوی، و) از آیین (تحریف یافته‌ی) آنان پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است» و اگر از هوی و هوس‌های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

در شأن نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل شده که یهودیان مدینه و نصاری نجران انتظار داشتند که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، همواره در قبله با ایشان موافقت نمایند. هنگامی که خداوند قبله‌ی مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید، آن‌ها از پیامبر مایوس شدند. آیه‌ی فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و نصاری تنها در صورتی از تو راضی خواهند شد که آیین آن‌ها را بپذیری.^۱

بعضی دیگر نقل کرده‌اند که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اصرار فراوان داشتند که این دو گروه را راضی نمایند، شاید اسلام را بپذیرا گردند. آیه‌ی فوق نازل شد و تنها راه رضایت اهل کتاب را، تبعیت از آن‌ها اعلام کرد.^۲

در این آیه، خداوند رضایت یهود و نصاری از پیامبر اکرم را، به امری معلق کرده که وقوع آن از سوی پیامبر محال است و آن امر، تبعیت از آیین آن‌ها است و چیزی که بر امر محالی متوقف است، خود محال است.^۳

این آیه که برای ناامید سازی پیامبر اسلام از مسلمان شدن اهل کتاب است،^۴ رسول اکرم را مورد خطاب

۱. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، محقق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ه. ق، ج ۲، ص ۱۳۲

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ه. ش، چاپ سوم، ج ۱، ص ۳۷۴

۳. اندلسی، ابوحنّان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، محقق: صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ ه. ق، ج ۱، ص ۵۹۰

۴. الف- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، محقق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ه. ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۰۳

ب- مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۳

ج- زحیلی، وهبه بن مصطفی، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، بیروت-دمشق: دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ ه. ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۲۹۶

قرار داده است. زیرا مسئله‌ی عدم تبعیت از کفار، از اهمیت بسیاری برخوردار است. یعنی در این امر ملاحظه‌ی هیچ شخصی -حتی پیامبر خدا- صورت نمی‌گیرد. زیرا عظمت افراد، به عبودیت آن‌ها وابسته است و اگر افراد از مسیر الهی منحرف شوند، به انسان‌های معمولی تبدیل می‌شوند.^۱

آیت الله جوادی آملی در تفسیر این آیه‌ی شریفه می‌فرمایند:

«رضا و غضب، مهر و قهر، ارادت و کراهت، محبت و عداوت و سایر اوصاف متقابل، محصول

اعتقاد و ایمان مخصوص است. موحد که کمال را در قرب الهی می‌داند و آن را باور دارد، همه‌ی

مراحل تولی و تبری را بر مدار توحید تنظیم می‌کند. ملحد که وبال الحادی را کمال می‌پندارد،

همه‌ی مراتب محبت و عداوت و مهر و قهر خود را بر محور الحاد سامان می‌دهد.»^۲

منظور از ﴿هُدَى اللَّهِ﴾ نیز، اسلام است که سود بخش تام بوده، و رای آن، هدایتی نیست و آنچه که یهود و نصاری طلب تبعیت پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از آن را داشتند، هدایت نبوده و هوای نفس است که نام دین بر آن گذاشته‌اند.^۳ سپس خداوند وعید شدیدی را خطاب به رسول اکرم به کار می‌برد که در دین، گذشتی نیست و نمی‌توانی دستور خدا را رها کرده و پیروی آن‌ها باشی.^۴ البته ممکن است که مخاطب این تحذیر، امت پیامبر اکرم باشد و به کار بردن این عبارت، از قبیل «ای در به تو می‌گوییم، دیوار تو بشنو» باشد.^۵

پس از رحلت پیامبر اکرم نیز، همواره زعمای برخی کشورهای اسلامی، سعی در کسب رضایت کشورهای غیر اسلامی داشته و در این راه خواسته‌های آنان در محدوده‌ی اسلام را اجابت می‌کردند. اما دولت‌های غیر مسلمان، به این مقدار بسنده نکرده و خواستار آن بوده‌اند که مسلمین از دین خود دست بردارند تا کمترین استقلال برایشان باقی نماند.^۶

۱. فضل الله، سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، بیروت: دارالملاک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ه ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۹۴

۲. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، تحقیق و تنظیم: محمد فراهانی و حسین اشرفی، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳ ه ش، چاپ اول، ج ۶، ص ۳۷۱

۳. الف- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه ق، چاپ سوم، ج ۱، ص ۱۸۳

ب- اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر، همان، ج ۱، ص ۵۹۰

۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ه ش، چاپ سوم، ج ۱، صص ۲۲۹-۲۲۸

۵. الف- فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، محقق: حسین اعلمی، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ه ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۸۵

ب- رشید رضا، سید محمد، تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار، قاهره: دارالمنار، ۱۳۶۶ ه ق، ج ۱، ص ۴۴۵

۶. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار، همان، ج ۱، ص ۱۱۳

بنابراین در صورتی که تشبّه به کفار مصداقی برای تبعیت از آنان باشد و با علم و آگاهی همراه گردد، سبب دوری از ولایت و نصرت الهی می‌گردد.

ب. آیه ۱۴۵ سوره البقره

﴿وَلَيْنَ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَيْنَ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾: سوگند که اگر برای (این گروه از) اهل کتاب، هر گونه آیه (و نشانه و دلیلی) بیاوری، از قبله‌ی تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز، هیچ گاه از قبله‌ی آنان، پیروی نخواهی نمود. (آنها نباید تصوّر کنند که بار دیگر، تغییر قبله امکان‌پذیر است) و حتی هیچ یک از آنها، از قبله‌ی دیگری پیروی نخواهد کرد و اگر پس از این آگاهی، تو از هوس‌های آنها متابعت کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود.

خداوند در این آیه، علّت امتناع اهل کتاب از پذیرفتن دعوت پیامبر اسلام را، عناد ایشان در دین خدا و لجبازی آنان در برابر حقّ بیان می‌کند. زیرا اگر پیامبر اکرم تمام معجزاتی که تصوّر می‌شود را، برایشان می‌آوردند، باز هم قبله‌ی مسلمین را به رسمیت نشناخته و هم چنان بر عناد و جحود خود ادامه می‌دادند. سپس خداوند خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: تو نمی‌توانی پیروی قبله‌ی ایشان باشی. زیرا تو از ناحیه‌ی پروردگارت حجّت و برهان داری. البته ممکن است جمله‌ی ﴿وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ﴾، نهی به صورت خبر باشد. یعنی تو نباید چنین کنی.^۱

آنچه علامه طباطبایی (رحمه‌الله)، در مورد عبارت ﴿وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ﴾ بیان کرده‌اند، در علم اصول فقه، تحت عنوان جملات خبریه‌ای که در مقام زجر انشاء شده‌اند، مطرح می‌گردد. توضیح آن که گاهی شارع در مقام بیان منهیّ عنه، به جای آن که از فعل نهی استفاده کند، از عدم وقوع آن فعل از سوی مکلف خبر می‌دهد. برخی اصولیون معتقدند که ظهور این جملات در حرمت، بیشتر از ظهور فعل نهی در حرمت است.

^۱ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱، صص ۴۹۱-۴۹۰

زیرا شارع در این جملات، ترک فعل از سوی مکلف را، امری مفروغٌ عنه دانسته و اعلام می‌دارد که فقط با ترک این فعل، رضایت او حاصل می‌گردد.^۱

در تفسیر روح البیان آمده که عبارت ﴿وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ﴾، قطع طمع اهل کتاب است از این که پیامبر اکرم به سمت قبله‌ی آن‌ها عبادت کند. زیرا اهل کتاب امیدوار بودند که پیامبر اکرم به قبله‌ی آن‌ها برگردد و با خود می‌گفتند که اگر محمد بر قبله‌ی ما ثابت باشد، امید است همان شخصی باشد که ما منتظرش بودیم.^۲ یهودیان و نصاری نیز تنها به سبب پیروی از هوی و هوس، قبله‌ی یکدیگر را قبول ندارند. یهودیان هر جا که باشند، رو به صخره‌ی بیت المقدس می‌ایستند، ولی مسیحیان هر جا باشند، به طرف مشرق می‌ایستند.^۳ پس همانگونه که به موافقت و همراهی آن‌ها با یکدیگر امیدی نیست، به موافقت آن‌ها با تو نیز امیدی نیست.^۴

در نهایت خداوند رسول گرامی خود را تهدید می‌کند. ولی این تهدید، در حقیقت متوجه امت آن جناب است و به این امر اشاره دارد که اگر کسی تمرد کند، اهواء اهل کتاب را پیروی کرده و به همین جهت ستمکار است.^۵

با توجه به این آیه‌ی شریفه، در صورتی که تشبّه به کفار مصداقی برای تبعیت از آنان تلقی گردد و از روی علم و آگاهی انجام گردد، نوعی ظلم است.

ج. آیه ۱۱۵ سوره النساء

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۚ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾: کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ داخل می‌کنیم و جایگاه بدی دارد.

۱. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهاء، تهران: مؤسسه‌ی سمت، ۱۴۲۱ هـ ق، چاپ سوم، ص ۲۱

۲. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۲

۳. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱، ص ۴۹۱

۴. حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، همان، ج ۱، ص ۲۵۲

۵. الف- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱، ص ۴۹۱

ب- فیض کاشانی، تفسیر الصافی، همان، ج ۱، ص ۲۰۰

ج- رشید رضا، سید محمد، تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار، مصر: مطبعة المنار، ۱۳۵۰ هـ ق، ج ۲، ص ۱۸

در روایت ضحاک از ابن عباس آمده که این آیه در حقّ قومی از قریش نازل شد که از مکه به مدینه آمده و اظهار ایمان کردند تا مقصود ایشان حاصل گشت. آنگاه به مکه برگشتند و مرتدّ گشتند.^۱

ولی بسیاری از مفسّرین معتقدند که این آیه در رابطه با ابن ابیرق نازل شد که پیشتر پس از سرقت از مسلمانی، شخص بی گناهی را متهم ساخت و با صحنه سازی در حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم)، خود را تبرئه کرد، ولی رسوا شد و به دنبال آن رسوایی، به جای این که توبه کند، مرتدّ گشت و به مکه رفت.^۲

«مشاقّه» و «شقاق» مصدر باب مفاعله از ماده‌ی «شقّ» است که به معنای قطعه‌ی جدا شده از چیزی است. مثلاً می‌گویند این شاخه‌ی افتاده، شقیّی از آن درخت است. پس مشاقّه و شقاق این است که تو در یک شقّ قرار بگیری و طرف مقابلت در شقّ دیگر و این امر کنایه از مخالفت و طرفیت است. بنابراین، مشاقّه کردن با رسول خدا -آن هم بعد از آن که راه هدایت مشخص شده- به معنای مخالفت کردن با ایشان و سرپیچی کردن از اطاعتشان است و جمله‌ی ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ بیان دیگری برای مشاقّه با رسول خدا است. مراد از سبیل مؤمنین نیز، اطاعت رسول است. زیرا اطاعت رسول، اطاعت خدای تعالی است.^۳

جرجانی در تفسیر این آیه می‌گوید: هر که با رسول خدا مخالفت و مخاصمت کند و پس از آن که حقّ بر او ظاهر گشته، از او برگردد و از راهی غیر از راه مؤمنان تبعیت کند، خداوند او را به آن راه و رهبران باز می‌گذارد و او را با متبوع و مقتدایش رها می‌گرداند. زیرا هر طریقی غیر از راه مؤمنین، راه دوزخ است و چون او بر آن راه بوده است، به دوزخ می‌رود و آتش دوزخ بازگشتگاه بدی است.^۴

^۱ جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، *جلاء الأذهان و جلاء الأحزان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ هـ ش، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۷۶

^۲ الف- قمی، تفسیر قمی، همان، ص ۱۵۲

ب- فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ ق، چاپ سوم، ج ۱۱، ص ۲۱۹

ج- اندلسی، *البحر المحيط فی التفسیر*، همان، ج ۴، ص ۶۶

د- ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التّنویر*، بی‌جا، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۵۴

ه- ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، محقق: شیخ محمد علی معوض و شیخ عادل احمد عبد الموجود، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۳۰۱

^۳ طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، همان، ج ۵، ص ۱۳۱

^۴ جرجانی، *جلاء الأذهان و جلاء الأحزان*، همان، ج ۲، ص ۲۷۶

تعمیمی که جرجانی در تفسیر این آیه بیان می‌کند، از اطلاق لفظ «مَن» در ابتدای آیه‌ی شریفه استفاده می‌گردد و از آنجا که سبیل پیامبر اعظم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، همان سبیلی است که خداوند به آن حضرت ارائه کرده است و با توجه به مقام عصمت مطلقه‌ی آن حضرت، کسی که با ایشان مخالفت کند و بر غیر سبیل مؤمنین باشد، در حقیقت با خدای تعالی مخالفت کرده است.

با توجه به این آیه‌ی شریفه، مکلفی که از روی علم و آگاهی، خود را به کفار شبیه سازد و از این طریق از آنان تبعیت کند، در واقع با خدای سبحان مخالفت کرده است و جایگاهش دوزخ است.

د. آیات ۴۸ و ۴۹ سوره المائدة

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَ أَنْ أَحْكَم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾ و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم. در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگاهبان آن‌هاست. پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آن‌ها حکم کن. از هوی و هوس‌های آنان پیروی نکن و از احکام الهی، روی مگردان. ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه‌ی روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شما را امت واحدی قرار می‌داد. ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده، بیازماید (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوید. بازگشت همه‌ی شما، به سوی خداست. سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید، به شما خبر خواهد داد * و در میان آن‌ها [اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن و از هوس‌های آنان پیروی مکن و از آن‌ها بر حذر باش. مبدا تو را از بعضی از احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند و اگر آن‌ها (از حکم و داوری تو) روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.

ابن اسحاق از ابن عباس روایت می‌کند که کعب بن اسید و عبدالله بن صوری و شاس بن قیس که از سران یهود بودند، گفتند: نزد محمد برویم. شاید بتوانیم او را از آئین خود منحرف سازیم. لذا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آمدند و گفتند: یا محمد، تو می‌دانی که ما از اشراف و دانشمندان یهود هستیم. اگر ما بخواهیم از تو پیروی کنیم، به خاطر ما تمام یهودیان از تو پیروی خواهند نمود و از این حیث مخالفتی نخواهند کرد. ولی بین ما و بعضی از طوائف ما خصومتی است. به این شرط که به نفع ما و به ضرر آنها قضاوت نمایی، می‌خواهیم تو را برای خود حکم قرار دهیم. اگر چنین کاری را برای ما انجام دهی، به تو ایمان آورده و از تو پیروی می‌کنیم. پیامبر از این کار امتناع فرمودند و این آیات نازل گردید.^۱

در برخی کتب تفسیری، شأن نزول مشابهی برای این آیات بیان گردیده است. برای نمونه، مرحوم طبرسی معتقدند که آیه‌ی مذکور درباره‌ی یهود نازل شده که دو نفر از اشراف آنان با این که دارای همسر بودند، مرتکب زنا شدند و خاخام‌های یهود می‌خواستند به خاطر دل آنان حکم خدا در تورات که در زنا محصنه سنگسار بود، به شلاق مبدل کنند. پس کسانی را به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرستادند تا از آن جناب حکم زنا محصن را بپرسند و به آنها سفارش کردند که اگر آن جناب به شلاق زدن حکم کرد، قبول کنید و اگر به سنگسار حکم کرد، حکم او را رد کنید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) حکم به سنگسار فرمودند. فرستادگان یهود از آن جناب روی گرداندند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از ابن صوری از حکم تورات درباره‌ی زنا محصنه پرسید و او را به خدای تعالی و آیات او سوگند داد که راست بگوید و حکم تورات و آنچه را که در این مسئله حق می‌داند کتمان نکند. ابن صوری حکم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را تصدیق کرد و گفت: حکم رجم هم اکنون در تورات موجود است.^۲

این آیات خطاب به پیغمبر اکرم می‌باشد که به طور کلی در همه‌ی موارد مطابق احکام قرآن مجید حکم دهند و اظهارات دیگران فکر آن حضرت را از بیان حق و حکم واقعی منحرف نکند و این معنی درباره‌ی انبیاء و علماء بسیار حائز اهمیت است که هرگز نباید کمترین اضطراب و اختلالی در مقام بیان حکم الهی به خود راه داده و تغییری در حکم بدهند. هدف از بعثت، تطبیق دادن و برگردانیدن اهواء و خواهش‌های

۱. واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن (واحدی)، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ هـ. ق، ص ۲۰۰

۲. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، صص ۳۰۲-۳۰۱

ضعیف افراد است به آنچه از طرف خداوند متعال نازل می‌شود نه به عکس آن. منظور این است که اگر در مقابل حکم الهی اطاعت نکرده و خودسر و متوّلّی امور خود شدند، در اثر معاصی و مخالفت‌ها، مورد قهر و غضب خداوند قرار گرفته و نظر لطف و رحمت پروردگار متعال از آن‌ها قطع شده است و بزرگترین عقوبت برای انسان، منقطع شدن از لطف و توجّه خداوند متعال است به نحوی که از اقبال به وظایف و احکام الهی محروم و منحرف گردد.^۱

در تفسیر المیزان، در ذیل این آیات شریفه اینگونه آمده است: در این آیات خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که بر طبق وحی الهی حکم کند و از پیروی هوا و هوس‌های مردم -خصوص اهل کتاب یا عموم مردم- بر حذر باشد و برای مردم بیان کند که اگر از این دستور سرپیچی کنند، این اعراض و سرپیچی، خود ناشی از فسق آنان و کاشف از اضلال الهی است. چون خدای تعالی فقط فاسقان را اضلال می‌کند. خدای تعالی پیامبرش را مأمور کرده به این که از فتنه‌ی آنان بر حذر باشد و اگر چنین دستوری داده -با این که پیامبرش به عصمت خدایی معصوم است- برای این بوده که عصمت، اختیار را از معصوم سلب نمی‌کند. زیرا عصمت چیزی از سنخ ملکات علمی است.^۲

در تفسیر اثنی عشری نیز، در ذیل این آیات، نکته‌ای به این بیان مطرح می‌گردد: آیه‌ی شریفه دلیل بر وجوب مجانبت از اهل بدع و ضلال و اهوای باطله و ترک مخالطه با آن‌ها است و خطاب اگرچه به پیامبر مکرم اسلام است، لکن مراد امت می‌باشند. زیرا وجود مبارک نبوی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کامل الاخلاق و منزّه از تمام صفات قبیح بوده و به هیچ وجه خطایی از آن حضرت صادر نشده است.^۳

چون یهودیان از پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خواسته بودند بر خلاف آنچه خدا نازل کرده داوری کنند، لذا خدای علیم این آیات را برای آن بزرگوار فرستاد. نزول این آیات به این معنا نیست که پیامبر خدا می‌خواستند طبق خواسته‌ی آنان حکم کنند. بلکه نازل شدن این آیات به این منظور است که

۱. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ه. ش، چاپ اول، ج ۷، صص ۱۱۰-۱۰۹.

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، صص ۵۸۰-۵۷۲.

۳. حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، تهران: میقات، ۱۳۶۳ ه. ش، چاپ اول، ج ۳، ص ۱۰۳.

خداوند به یهودیان بفهماند که ما و پیامبر ما از نیت و تصمیم‌های ناپسند شما آگاه می‌باشیم. شاید آنان متنبه و پشیمان گردند.

بر اساس این آیات شریفه، اگر مکلفی از هوس‌های کفار پیروی کرده و خود را به آنان شبیه سازد، ممکن است از احکام الهی منحرف و به کفار متمایل گردد.

ه. آیه ۵۶ سوره الأنعام

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾: (به مشرکین) بگو: «من از پرستش کسانی که غیر از خدا می‌خوانید، نهی شده‌ام.» بگو: «من از هوی و هوس‌های شما، پیروی نمی‌کنم. اگر چنین کنم، گمراه شده‌ام و از هدایت‌یافتگان نخواهم بود.» به نظر می‌آید مشرکان خواسته‌اند یا به نظرشان آمده که یک نوع مصالحه و سازشکاری میان ایمان و شرک را به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیشنهاد کنند. ولی این آیه ائتلاف را غیر ممکن و سازشکاری را محکوم می‌کند.^۱

این آیه خطاب به نبی مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، ایشان را مأمور می‌کند که به مشرکین خبر دهند که خدای تعالی ایشان را از پیروی از هوای نفسانی نهی نموده و سبب خودداری از پیروی هوی را اینگونه معرفی می‌کند: پیروی هوی، ضلالت و خروج از زمره‌ی هدایت‌یافتگانی است که به صفت «قبول هدایت الهی» متصف شده و به این اسم و رسم شناخته شده‌اند و معلوم است که با این حال پیروی هوی با استقرار صفت هدایت در نفس منافات داشته و مانع این است که از نور توحید بر قلب تابیده و تابشش ثابت و دائم باشد تا بتوان از آن استفاده برد و نتیجه گرفت.^۲

بنابراین پیروی از کفار و تشبه به آنان، پیروی از خواهش‌های نفسانی است که با توجه به این آیه‌ی شریفه، به گمراهی و دوری از هدایت الهی منجر می‌شود.

^۱. قرشی، تفسیر أحسن الحديث، همان، ج ۳، ص ۲۳۱

^۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۷، ص ۱۶۲

و. آیه ۱۵۰ سوره الأنعام

﴿قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾: بگو: «گواهان خود را، که گواهی می‌دهند خداوند این‌ها را حرام کرده است، بیاورید.» اگر آن‌ها (به دروغ) گواهی دهند، تو با آنان (هم صدا نشو و) گواهی نده و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند، پیروی مکن.

در این آیه‌ی شریفه، خداوند شهادت مردمی را که پیروی هوای نفسند، غیر قابل اعتنا می‌داند.^۱ بنابراین جمله‌ی ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا﴾ که خطاب آن به پیامبر و مقصود از آن، امت ایشان است^۲ و در آن اشعاری است به این که تکذیب، مسبب تبعیت از هوی و تصدیق، مسبب تبعیت از حجت است،^۳ برای جمله‌ی ﴿فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ﴾، عطف تفسیر است. یعنی اگر تو هم با آنان شهادت دهی، شهادتت همانند شهادت آنان، پیروی از اهواء ایشان است. زیرا ایشان مردمی هستند که آیات خدا را تکذیب نموده و به آخرت ایمان نیاوردند.^۴

این آیه، مسلمین را از پیروی از روش کسانی که تابع هوای نفسند، نهی می‌کند. کسانی که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، یکی هستند. مع الوصف آن‌ها را جداگانه ذکر می‌کند تا نشان دهد که کفر دارای وجوهی است. گاهی کفر با اقرار به آخرت توأم است (کفر اهل کتاب) و گاهی با انکار آن (کفر بت پرستان). خداوند از کفار می‌خواهد که برای اثبات گفتار خود دلیلی بیاورند و عجز آن‌ها در این مورد را، دلیل بطلان عقیده و قولشان اعلام می‌فرماید و این خود دلیل است بر این که انسان باید تابع دلیل باشد نه تابع هوای نفس.^۵

۱. همان، ص ۵۰۵

۲. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۴، ص ۵۸۸

۳. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، همان، ج ۲، ص ۱۶۹

۴. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۷، ص ۵۰۶

۵. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۴، صص ۵۸۹-۵۸۸

با توجه به آیهی فوق، تبعیت از اهواء کفار و شباهت ورزی به آنان، به تدریج موجب تمایل مسلمین به آنان و تکذیب آیات الهی می‌گردد.

ز. آیه ۳۵ سوره یونس

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱ بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟» بگو: «تنها خدا به حق هدایت می‌کند. آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟»

هدایت عبارت از بیان و روشن کردن رشد و صلاح است خواه در امور مادی باشد یا معنوی و البته هدایت به حق و واقعیت، بر علم و احاطه به خصوصیات موضوعی که مورد نظر است، توقف دارد و کسی که در این مورد آگاهی کامل نداشته باشد، هرگز برای هدایت دیگران سزاوار نخواهد بود. اختیار کردن هدایت و مهتدی شدن، اساس هدایت کردن دیگری است و این معنی به خداوند متعال و کسی که بتواند با نور الهی از حقایق امور و واقعیات آگاهی پیدا کند، مخصوص می‌شود.^۱

خدای تعالی در این آیه حجتی عقلی را به رسول گرامی خود تلقین می‌کند که خواص و دانشمندان مؤمن به آن تکیه می‌کنند. یکی از مرتکبات فطری بشر که عقل وی به آن حکم می‌کند، این است که انسان باید حق را پیروی کند، حتی اگر احیاناً در یکی از اعمالش از حق منحرف شود و به خاطر اشتباه یا هوی و هوس از غیر حق پیروی کند، در همان لحظه که آن عمل غیر حق را انجام می‌دهد، پیش خودش آن عمل را حق می‌پندارد. چون امر بر او مشتبه شده است و به همین سبب تبعیت از کسی که انسان را به سوی حق راهنمایی می‌کند نیز، واجب است و باید چنین کسی را به کسی که ما را به سوی حق هدایت نمی‌کند یا به

^۱ مصطفوی، تفسیر روشن، همان، ج ۱۱، صص ۳-۴

سوی غیر حق می خواند، ترجیح داد. ولی مشرکین به عکس این حکم می کنند و بدین جهت خدای تعالی با جمله‌ی ﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾، ملامت و توبیخشان می کند.^۱

با توجه به آنچه مفسرین در تفسیر این آیه بیان نموده اند، تبعیت از کفار از طریق تشبّه به آنان، پیروی از افرادی است که به حق راه نیافته و سزاوار پیروی شدن نیستند.

ح. آیه ۳۷ سوره الرعد

﴿وَكَذَلِكَ أُنزِلْنَاهُ حُكْمًا غَرِيْبًا وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ﴾: همان گونه (که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم)، بر تو نیز این (قرآن) را به عنوان فرمان روشن و صریحی نازل کردیم و اگر از هوس های آنان - بعد از آن که آگاهی برای تو آمده - پیروی کنی، هیچ کس در برابر خدا، از تو حمایت و حفاظت نخواهد کرد.

منظور از جمله‌ی ﴿وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ﴾، نهی از پیروی خواسته های اهل کتاب است که بارها در قرآن کریم از آن نهی فرموده و علّت اصلی این نهی، آن است که اهل کتاب از پیش خود معجزاتی غیر از معجزه‌ی قرآن را پیشنهاد می کردند. علاوه بر این که اهل کتاب نسخ احکام را محال می پنداشتند و انتظار داشتند رسول خدا پیروی احکام دینی ایشان باشد و خداوند در این آیه خطاب به پیامبر اسلام، نتیجه‌ی تبعیت عالمانه از اهل کتاب را بیان می کند.^۲

اگرچه احتمال انحراف، مسلماً در پیامبر اکرم با آن مقام عصمت، معرفت و آگاهی وجود نداشته، اما این تعبیر اولاً روشن می سازد که خدا با هیچ کس ارتباط خصوصی و به اصطلاح خویشاوندی ندارد و حتّی اگر پیامبر، مقامشان والا است، به خاطر تسلیم، عبودیت، ایمان و استقامت ایشان است. ثانیاً تأکیدی است برای دیگران. زیرا وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در صورت انحراف از مسیر حق و گرایش به باطل، مصونیتی از مجازات الهی نداشته باشد، حساب دیگران آشکار است.^۳

^۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۰، صص ۸۱-۷۹

^۲. رک: الف- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۱، صص ۵۱۲-۵۱۱

ب- جوادی آملی، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، همان، ج ۴۳، ص ۶۵

^۳. الف- مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (علیهما السلام)، ۱۴۲۱ هـ ق، چاپ اول، ج ۷، ص ۴۳۱

ب- طنطاوی، سیّد محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، بی جا، بی تا، ج ۷، ص ۴۹۳

ط. آیه ۱۵ سوره الشوری

﴿فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾: پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آن چنان که مأمور شده‌ای استقامت نما و از هوی و هوس‌های آنان (اهل کتاب) پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما به عدالت حکم کنم. خداوند پروردگار ما و شما است. نتیجه‌ی اعمال ما از آن ما است و نتیجه‌ی اعمال شما از آن شما. خصومت شخصی در میان ما نیست و خداوند ما و شما را در یک جا جمع می‌کند و بازگشت (همه) به سوی اوست.»

این آیه تفریع و نتیجه‌گیری از آیات گذشته است^۱ که می‌فرماید: خدا برای همه‌ی انبیاء یک دین تشریع کرده بود، ولی امت‌ها دو قسم شدند. یکی نیاکان که با علم و از روی حسادت، در دین اختلاف انداختند و یکی نسل‌ها که در شک و تحیر ماندند. به همین جهت خدای تعالی تمامی آنچه را که در سابق تشریع کرده بود، برای شما تشریع کرد. پس تو ای پیامبر مردم را دعوت کن و چون آن‌ها دو دسته شدند، پس تو استقامت بورز و به آنچه مأمور شده‌ای، پایداری کن و از هوس‌های مردم پیروی مکن و جمله‌ی ﴿وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾، به منزله‌ی تفسیر کلمه‌ی «استَقِم» است. سپس می‌فرماید: «بگو به تمام کتاب‌هایی که خدا نازل کرده، ایمان دارم» و مراد از کتب آسمانی کتاب‌هایی است که مشتمل بر شریعت‌های الهی است. ممکن است نفی حجت، کنایه از نفی لازمه‌ی آن، یعنی خصومت باشد و معنای جمله این است که ما به سبب این که در رتبه و درجه متفاوتیم، با یکدیگر خصومتی نداریم. زیرا ربّ همه‌ی ما یکی است و مراد از ضمیر «نَا»، رسول خدا و مؤمنین به آن جناب و مراد از ضمیر «کُم»، سایر مردم یعنی اهل کتاب و مشرکین‌اند.^۲

با توجه به این آیه‌ی شریفه، اگرچه مسلمانان به کتب آسمانی پیشین معتقدند و با اهل کتاب خصومت شخصی ندارند، اما از پیروی از آنان و شبیه ساختن خود به آنان در امور گوناگون نهی شده‌اند.

۱. قرشی، تفسیر أحسن الحدیث، همان، ج ۹، ص ۴۶۹

۲. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۸، صص ۴۷-۴۴

از میان آیاتی که گذشت، آیات ۱۱۵ سوره مبارکه نساء، ۴۸ و ۴۹ سوره مبارکه مائده و ۳۵ سوره مبارکه یونس از سوی برخی پژوهشگران برای اثبات حکم حرمت تشبّه به کفار مورد استناد واقع شده است.^۱

ولی دلالت آیات مذکور بر مدّعا تمام به نظر نمی‌رسد. زیرا از دقت در متن آیات یاد شده و موضوع مورد بحث در آنها، مشخص می‌گردد که این آیات مربوط به مسائل بنیادی دین همانند توحید و شرک، عبودیت، رسالت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و حکم بر طبق «مَا أَنْزَلَ اللهُ» است.^۲ چنان که سخن مفسّرین نیز گویای همین مطلب است.^۳

بنابراین استدلال به آیات یاد شده برای اثبات مسئله‌ای فرعی همانند تشبّه به کفار، صحیح نیست.^۴ اما دلالت آیات زیر بر حرمت تشبّه به کفار در برخی موارد تمام است.^۵ به عبارت دیگر، اگر تشبّه به کفار، نوعی اطاعت از آنها یا دوستی با آنها قلمداد شود، مشمول آیات زیر و حکم حرمت واقع می‌گردد.

دوم. آیات متضمّن نهی از اطاعت از کفار

اطاعت از ماده‌ی «طَوَّع» و به معنی موافقت با اراده‌ی کسی است که به انجام کاری تشویق و ترغیب دارد، اگرچه فرمانی در کار نباشد. لذا اگر کسی فعلی را که به اقتضای عقل حسن است، انجام دهد، به او مطیع گفته می‌شود. اگرچه امری از سوی شارع در آن مورد وجود نداشته باشد.^۶

از سوی دیگر خداوند در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾: بسیاری از اهل کتاب با آن که

۱. خرّازی، تشبّه به کفار و پیروی از آنان، همان، ص ۲۶

۲. نجفی، تشبّه به کفار در پوشش، آرایش و رسوم از منظر فقه امامیه، همان، ص ۹۶

۳. الف- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۵۷۹ و ج ۱۵، ص ۶۳

ب- مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۴، ص ۳۰ و ج ۶، ص ۳۵۱

۴. نجفی، تشبّه به کفار در پوشش، آرایش و رسوم از منظر فقه امامیه، همان، ص ۹۶

۵. الف- فلاح یخدانی، محمد جواد؛ علی پور انجایی، محمد حسین، نگاهی به مفهوم و حکم فقهی تشبّه به کفار، دو فصلنامه علمی-تخصصی پژوهشنامه‌ی فقهی،

سال پنجم، شماره‌ی اول، ۱۳۹۵ هـ. ش، ص ۱۲۲

ب- نجفی، تشبّه به کفار در پوشش، آرایش و رسوم از منظر فقه امامیه، همان، ص ۹۶

۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، التّبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التّراث العربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۴

حقیقت بر آن‌ها آشکار شده است، از روی حسد، دوست دارند شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر بازگردانند. عفو کنید و گذشت کنید تا خدا فرمانش را بیاورد که او بر هر کاری تواناست.

در روایات آمده که مراد از عبارت «كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»، حیّ بن اخطب و اطرافیان متعصب یهودی او بودند.^۱ این آیه‌ی شریفه از اشتیاق و اراده‌ی گروهی از کفار برای بازگشت مسلمین به کفر خبر می‌دهد. بنابراین در صورتی که تشبّه به کفار، به معنای موافقت با اراده‌ی کفار باشد و نوعی اطاعت از آن‌ها قلمداد شود، مشمول آیات زیر واقع می‌گردد.

الف. آیه ۱۰۰ سوره آل عمران

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از گروهی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می‌گردانند.

در رابطه با شأن نزول این آیه آمده است که یکی از یهودیان به نام شأس بن قیس که در کفر و عناد کم نظیر بود، به چند نفر از قبیله‌ی اوس و خزرج برخورد کرد و متوجه شد که این دو قبیله که سال‌ها با یکدیگر جنگ داشتند، اکنون در صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. او از این امر بسیار ناراحت شد و به جوانی که همراهش بود، دستور داد میان این دو طایفه را تیره کند. آن جوان چنین کرد و آن دو طایفه را به نزاع با یکدیگر واداشت. در این میان خبر به رسول خدا رسید. ایشان برخاستند و به میان اوس و خزرج آمده و بینشان صلح برقرار ساختند و خدای تعالی این آیه را نازل کرد.^۲

«انقلاب»، تحوّل شدید پیدا کردن و بازگشت نمودن است و «ردّ»، مطلق بازگردانیدن -مادی یا روحانی-

است.^۳ مراد از «فریق» نیز، همه‌ی یهودیان یا گروهی از آن‌ها است.^۴

در این آیه خداوند مؤمنین را از اطاعت از اهل کتاب بر حذر داشته و نتیجه‌ی اطاعت از آنان را، کفر فرد مطیع اعلام می‌کند. روشن است که مقصود از این آیه‌ی شریفه، شأنیّت است نه فعلیّت. بدین معنا که لازم

^۱ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱، صص ۳۸۸-۳۸۹

^۲ رک: واحدی، اسباب نزول القرآن (واحدی)، همان، صص ۱۲۰-۱۱۹

^۳ مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۷۶

^۴ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۵۶۵

نیست اطاعت از کفار به صورت بالفعل و حتمی، منجر به کفر مطیعان گردد، بلکه همین که اطاعت، زمینه‌ی گرایش به کفر را در آن‌ها ایجاد نماید، مشمول نهی در آیه خواهد بود.^۱ بنابراین اگر کسی در اموری که کفار میل به گسترش آن دارند، خود را به آنان شبیه سازد، مشمول این آیه‌ی شریفه می‌گردد.

ب. آیات ۱۴۹ و ۱۵۰ سوره آل عمران

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید، شما را به گذشته‌هایتان بازمی‌گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد. (آن‌ها تکیه‌گاه شما نیستند، بلکه ولی و سرپرست شما، خدا است و او بهترین یاوران است.

برخی از مفسرین گفته‌اند که این آیات در مورد سخن منافقان نازل شده است که به مسلمانان پس از شکست در احد گفتند به دین گذشته‌ی برادران خود [یعنی مشرکان] برگردید.^۲ هم چنین گفته شده که این آیات در باب یهود و نصاری نازل شده است.^۳

این آیات در شأن جمعی است که از ابوسفیان طلب امان می‌کردند.^۴ در الدر المنثور نیز آمده است که ابن جریر و ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده‌اند که این آیات می‌فرمایند: اگر از ابوسفیان اطاعت کنید، از اسلام به کفر بازگشتید.^۵

از منظر تفسیر المیزان، از سیاق آیات استفاده می‌شود که کفار بعد از داستان جنگ احد و در روزهایی که این آیات نازل می‌شده، مؤمنین را می‌دیدند و این مطلب را به عنوان خیرخواهی به آنان القاء می‌کردند که جنگ با کفار قریش در احد اشتباه بوده است و به مؤمنین چیزهایی می‌گفتند که در آینده حاضر به قتل نشوند و به تفرقه افکنی بین آنان می‌پرداختند. خدای تعالی بعد از آن که در آیه‌ی نخست بیان کرد که

۱. رک: نجفی، تشبیه به کفار در پوشش، آرایش و آداب و رسوم از منظر فقه امامیه، همان، ص ۹۷

۲. الف- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۷ ه. ش، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۱۰

ب- الوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، محقق: علی عبد الباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۳۰۰

ج- ابن عطیه اندلسی، عبد الحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، محقق: عبد السلام عبد الشافی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ه. ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۵۲۲

۳. الف- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۲، ص ۸۵۶

ب- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ه. ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۸۰

۴. کاشفی سبزواری، حسین بن علی، مواهب علیه، محقق: سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ ه. ش، ص ۱۴۴

۵. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۲، ص ۸۳

اطاعت مسلمانان از کفار و میل به دوستی آنان، ایشان را به خسران -برگشتن به کفر قبلی و عقب گرد- می‌کشاند، در آیه‌ی دوم با آوردن کلمه‌ی «بَل»، از ولایت داشتن کفار اعراض نموده، فرمود: بلکه الله مولای شما است و او بهترین یاری دهندگان است.^۱

اطاعت از کافر، قهراً پیروی کردن از افکار و برنامه‌ی عملی او است و برنامه‌ی فکری و عملی او هرگز با برنامه‌ی ایمانی توافقی ندارد. پس کسی که به خداوند و آیین او گرایش پیدا کرده و می‌خواهد در راه او، به سوی او و طبق خواسته و رضای او حرکت کند، محال است در اعمال و حرکات خود از فرد کافری که مخالف برنامه‌ی حق است، اطاعت کند و از این لحاظ در پیروی کافر دو نتیجه ذکر شده است:

۱. تحوّل به عقب: عقب به معنی چیزی است که در خلف و پشت بوده و متصل باشد و از مصادیق آن پشت قدم (پاشنه) است. پس شخص مؤمن که به سوی حق و کمال حرکت می‌کند، در صورتی که از کفار پیروی کند، به سوی پشت برگشته و بر خلاف راه حق قدم برداشته و حرکت خواهد کرد.

۲. خسران: عبارت از زیانکاری و از میان رفتن سرمایه -مادی یا معنوی- است و شخصی که در ظاهر مؤمن بوده و از کافر اطاعت کرده، سرمایه‌ی ذاتی و تحصیلی خود را از دست داده و به صراحت از حق و سعادت رو گردان گشته و به سوی آلودگی و ضلالت خواهد رفت.^۲

اگرچه این آیه‌ی شریفه در مورد تبلیغات کفار پس از جنگ احد است، اما مورد نزول، حکم آیه را تخصیص نمی‌زند. پس با توجه به تبلیغات گسترده‌ی کافران برای ترویج فرهنگ خویش، آیه، مؤمنین را از تشبّه به کفار در اموری که از ویژگی‌ها و شعارهای آنان است، بر حذر می‌دارد. زیرا پیروی مؤمنان از کفار در امور مذکور، زمینه‌ی گرایش آنان به کفر را فراهم می‌سازد. در نتیجه تشبّه به کفار در اموری که از ویژگی‌ها و شعارهای آنان است، اطاعت از آنان بوده و طبق این آیه‌ی شریفه، حرام خواهد بود. زیرا اگرچه در این آیه، نهی به کار نرفته است، ولی مقصود از آن، فرمان به دوری کردن از پیروی کافران است.^۳

۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۴، ص ۴۳

۲. مصطفوی، تفسیر روشن، همان، ج ۵، صص ۷۴-۷۵

۳. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۲، ص ۸۵۶

ج. آیه ۵۲ سوره الفرقان

﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾: بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله‌ی آن (قرآن)

با آنان جهاد بزرگی بنما.

اگرچه خداوند در این آیه‌ی شریفه تبعات اطاعت از کفار را بیان نکرده، ولی صراحتاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را از اطاعت از آن‌ها بر حذر داشته است. ضمیر در «به»، به شهادت سیاق آیات، به قرآن برمی‌گردد و کلمه‌ی «مجاهده» و «جهاد»، به معنای جدّ، جهد و به کار بردن نهایت نیرو در دفع دشمن است. بنابراین معنای آیه این می‌شود که وقتی رسالت الهی در بر طرف کردن حجاب جهل و غفلت از دل های مردم به وسیله‌ی اظهار حق و اتمام حجّت مثل آفتاب است، حال که تو ای رسول ما حامل این رسالت شده‌ای و به سوی همه‌ی اهل قریه‌ها مبعوث گشته‌ای، دیگر جا ندارد که از کافران اطاعت کنی. زیرا اطاعت ایشان تباه‌گر این ناموس عمومی است که برای هدایت قرار داده‌ایم. پس باید در تبلیغ رسالت خود و اتمام حجّت بر مردم به وسیله‌ی قرآن که مشتمل بر دعوت حق است، نهایت کوشش و جهد خود را مبذول داری.^۱

بدون شک منظور از جهاد در این مورد، جهاد فکری، فرهنگی و تبلیغاتی است نه جهاد مسلحانه^۲ و این آیه دلیل روشنی است بر این که جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه‌های گمراهان و دشمنان حق، از بزرگترین جهادها است.^۳

این تعبیر عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می‌کند. زیرا قرآن کریم وسیله‌ای است برای این جهاد کبیر و سلاحی است برنده که قدرت بیان و استدلال و تأثیر عمیق و جاذبیتش ما فوق تصوّر و قدرت انسان‌ها است.^۴

۱. رک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۵، ص ۳۱۶

۲. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۱۱، ص ۲۸۰

۳. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۷، ص ۲۷۳

۴. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۱۱، ص ۲۸۱

د. آیه ۱ سوره الأحزاب

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾: ای پیامبر تقوای الهی

پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است.

در شأن نزول این آیه وارد شده که عده‌ای از رؤسای قریش، بعد از جنگ احد به مدینه آمده، از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) امان خواستند و درخواست کردند که آن جناب با ایشان و بت پرستی‌شان کاری نداشته باشد تا در عوض، ایشان هم با او و یکتا پرستی‌اش کاری نداشته باشند. این آیه نازل شد و رسول خدا از اجابت خواسته‌ی آنان خودداری نمودند.^۱

این آیه‌ی شریفه از اطاعت کفار و منافقین نهی فرموده است. از این معنا کشف می‌شود که کفار از رسول خدا چیزی می‌خواسته‌اند که مورد رضای خدای سبحان نبوده است. منافقین هم که در صف مسلمانان بودند، کفار را تأیید می‌کردند و از آن جناب می‌خواستند که پیشنهاد کفار را بپذیرند و آن پیشنهاد، امری بوده که خدای سبحان به علم و حکمت خود بر خلاف آن حکم رانده بوده و وحی الهی هم بر خلاف آن نازل شده بود. همچنین مشخص می‌گردد که آن امر، امر مهمی بوده که بیم آن می‌رفته که اسباب ظاهری بر خلاف آن مساعدت نکند. لذا رسول خدا مأمور شدند از اجابت کفار نسبت به خواهششان خودداری کنند.^۲

در برخی تفاسیر آمده است که این آیه‌ی شریفه، از باب «ای در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو» است. یعنی خطاب به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و مراد، امت ایشان است.^۳ بنابراین آیه‌ی شریفه، مسلمین را در هر عصری، از اطاعت از کفار و منافقین نهی می‌کند و با توجه به معنی اطاعت که در تفسیر آیات قبل بیان شد و ظهور نهی در حرمت،^۴ اگر مسلمانی در اموری که کفار میل به گسترش آن دارند، خود را متشبّه به آن‌ها گرداند، مشمول نهی در این آیه‌ی شریفه و حکم حرمت می‌شود.

۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۶، ص ۴۰۹

۲. همان

۳. الف- قمی، تفسیر قمی، همان، ج ۲، ص ۱۷۱

ب- شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۱۲

۴. مظفر، محمد رضا، أصول الفقه فی مباحث الألفاظ و الملازمات العقلیة و مباحث الحجّة و الأصول العملیة، محقق: عباس علی الزّارعی السّبزواری، قم: مؤسسه‌ی

بوستان کتاب، ۱۳۹۵ هـ ش، چاپ شانزدهم، ص ۱۱۶-۱۱۷

ه. آیه ۴۸ سوره الأحزاب

﴿وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾: و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزارهای آن‌ها اعتنا منما و بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است. مراد از کافران، کسانی است که تظاهر به کفر می‌کنند و مراد از منافقان کسانی است که اظهار اسلام می‌کنند و در باطن کافرند.^۱

علامه طباطبایی (رحمه‌الله) در تفسیر این آیه می‌فرمایند:

﴿وَدَعِ أَذَاهُمْ﴾، یعنی آنچه به تو آزار می‌رساند، رها کن و در مقام پی‌گیری آن نباش و خود را به آن مشغول نکن. زیرا جمله‌ی ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾، یعنی تو خود را در دفع آزار آنان مستقل ندان. بلکه خدا را در این دفع، وکیل خود بدان و خدا برای وکالت کافی است.^۲

بدون شک رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشتند. اما اهمیت موضوع به قدری است که خداوند این موضوع را به عنوان تأکید برای شخص پیامبر و هشدار و سرمشقی برای دیگران، برای دومین مرتبه در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب مطرح می‌نماید. زیرا از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد، به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید و گاه از طریق دادن امتیازات، زمینه‌های آن فراهم می‌شود و نتیجه‌اش عقیم ماندن همه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌ها و خنثی شدن همه‌ی مجاهدات است.^۳

دلالت این آیه‌ی شریفه بر حرمت تشبّه به کفار، همانند دلالت آیه‌ی سابق است.

سوم. آیات متضمن نهی از دوستی با کفار

تعدادی از آیات قرآن کریم، مسلمین را از دوستی با کفار نهی کرده و مضرّات آن را به مسلمین گوشزد می‌کنند. پیروی و تبعیت از کفار -به خصوص در مواردی که از روی آگاهی و علاقه باشد- با انگیزه‌ی دوستی با آنان همراه است و موضوع تشبّه به کفار و ولایت‌پذیری از کفار و دوستی با آنان، دو موضوع بی

^۱. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۸، ص ۳۴۹

^۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۶، ص ۴۹۵

^۳. رک: مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۱۳، صص ۳۰۱-۳۰۰

ارتباط به یکدیگر نیستند. بنابراین اگر تشبّه به کفّار یکی از مصادیق ولایت کفّار باشد و سبب ایجاد علاقه و حبّ شدید به کفّار گردد، مورد نهی این آیات شریفه واقع می‌گردد.^۱

الف. آیه ۲۸ سوره آل عمران

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾: افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود) مگر اینکه از آن‌ها بپرهیزد (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد و بازگشت (شما) به سوی خداست.

ابن عبّاس می‌گوید: سه یهودی به نام‌های حجاج بن عمرو، کهمس بن ابی حقیق و قیس بن زید، می‌خواستند به صورت پنهانی، عده‌ای از انصار را بغربند و از دین خارج کنند. رفاعه بن منذر و عبدالله بن جبیر و سعید بن خيثمه از قضیه مطلع شده و به انصار گفتند: از یهود بر حذر باشید و از همراهی و رابطه با آنان بپرهیزید. اما آن‌ها نپذیرفتند و با یهودیان همراه و همراه بودند و آیه‌ی مورد بحث به این مناسبت نازل شد.^۲

کلبی نیز در شأن نزول این آیه می‌گوید: آیه درباره‌ی عبدالله بن ابیّ -سر دسته‌ی منافقان- و یارانش نازل شد که با یهود و مشرکین دوستی ورزیده، اخبار مسلمین را به آن‌ها می‌رساندند و امید داشتند که مشرکین بر پیامبر اسلام پیروز گردند. پس این آیه در نهی مسلمین از چنین فعلی فرود آمد.^۳

به نظر می‌رسد هر دو قول در رابطه با شأن نزول آیه، با محتوا و مضمون آن سازگاری دارد. زیرا آنچه در هر دو شأن نزول به صورت مشترک وجود دارد، مسئله‌ی طرح دوستی با کفّار است که در آیه‌ی شریفه، این دوستی و اعتماد از سوی خداوند متعال مورد مذمت قرار گرفته است.

^۱ رک: فلاح یخدانی؛ علی پور انجایی، نگاهی به مفهوم و حکم فقهی تشبّه به کفّار، همان، ص ۱۲۵

^۲ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، محقق: عبد الرزاق المهدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۲۷

^۳ همان، صص ۴۲۸-۴۲۷

کلمه‌ی «اولیاء»، جمع کلمه‌ی «ولی» از ماده‌ی «ولایت» است و ولایت در اصل، به معنای مالکیت تدبیر امر است. اما این واژه در مورد حبّ نیز استعمال شده و به تدریج استعمالش زیاد گردیده و این به سبب آن است که غالباً ولایت مستلزم تصرف یک دوست در امور دوست دیگر است.^۱ منظور از ولایت در این آیه‌ی شریفه نیز، نصرت و مودّت به سبب قرابت یا محبّت یا ولاء قبل از اسلام است^۲ و این آیه بر عدم جواز ملاطفت مؤمنین با کفار دلالت دارد.^۳

اگر مسلمین کفار را اولیای خود بگیرند، خواه ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده و این امتزاج، مسلمین را به سمت متأثر شدن از اخلاق و سایر شؤون حیاتی آنان می‌کشاند. دلیل بر این معنا، آیه‌ی مورد بحث است که جمله‌ی ﴿مَنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ را، قید نهی قرار داده و می‌فرماید: «مؤمنین کفار را اولیای خود نگیرند در حالی که با سایر مؤمنین دوستی نمی‌ورزند.» از این قید به خوبی فهمیده می‌شود که منظور آیه این است که بفرماید اگر مسلمان اجتماعی و به اصطلاح نوع دوست هستیم، باید حداقل مؤمن و کافر را به اندازه‌ی هم دوست بداریم. اما این که کافر را دوست بداریم و زمام امور جامعه را به او بسپاریم و با مؤمنین هیچ ارتباطی نداشته باشیم، بهترین دلیل است که با کفار سنخیت داریم و از مؤمنین جدایییم و به همین جهت است که در ادامه می‌فرماید: «کسی که چنین کند، هیچ ارتباطی با حزب خدا ندارد» و سپس مورد تقیه را استثناء می‌کند. چون معنای تقیه این است که مؤمن از ترس کافر، اظهار دوستی با او می‌کند و حقیقت ولایت را ندارد. در نهایت، خدای تعالی دوستدار کفار را از خودش بر حذر داشته^۴ و او را به غضب و عقاب خود تهدید می‌کند.^۵

علّت این تحذیر، آن است که این قسم دوستی، خارج شدن از زیّ بندگی، ترک گفتن ولایت خدای سبحان، داخل شدن در حزب دشمنان او و شرکت در توطئه‌های آنان برای افساد امر دین او است که بدترین و خطرناک‌ترین ضرر را برای دین دارد. حتی ضررش از ضرر کفر کفار و شرک مشرکین نیز بیشتر

^۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۲۳۶

^۲. بلاغی نجفی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ هـ ق، ج ۱، ص ۲۷۲

^۳. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۲، ص ۴۳۴

^۴. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، صص ۲۴۱-۲۳۶

^۵. هویدی بغدادی، محمد، التفسیر المعین للواعظین و المتعظین، قم: انتشارات ذوی القربی، بی‌تا، چاپ اول، ص ۵۳

است. زیرا دشمنی کافر و مشرک برای دین آشکار است و به سهولت می‌توان خطرش را از حومه‌ی دین دفع نموده و از آن بر حذر بود. اما مسلمانی که دعوی صداقت و دوستی با دین می‌کند و در دل دوستدار دشمنان دین است و قهراً این دوستی، اخلاق و سنن کفر را در دلش رخنه داده، ندانسته حرمت دین و اهل دین را از بین برده و خود را به هلاکتی دچار می‌سازد که دیگر امید حیات و بقایی باقی نمی‌گذارد.^۱

مؤلف تفسیر نور، این آیه را روشنگر سیمای سیاست خارجی اسلام و نحوه‌ی برخورد با کفار دانسته و از آن چنین نتیجه می‌گیرند:

۱. پذیرش ولایت کفار از سوی مؤمنان، ممنوع است. (اگر مسلمانان جهان تنها به این آیه عمل می‌کردند، الآن وضع کشورهای اسلامی این چنین نبود) و در جامعه‌ی اسلامی، ایمان شرط اصلی مدیریت و سرپرستی است.

۲. ارتباط سیاسی نباید منجر به سلطه‌پذیری یا پیوند قلبی با کفار شود.^۲

ب. آیه ۱۱۸ سوره آل عمران

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید. آن‌ها از هر گونه شرّ و فسادى درباره‌ی شما، کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات (و راه‌های پیشگیری از شرّ آن‌ها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

از ابن عباس و مجاهد نقل شده که این آیه هنگامی نازل شد که عده‌ای از مؤمنین به سبب قرابت یا همسایگی یا حقّ رضاع یا پیمانی که پیش از اسلام با منافقان و یهودیان بسته بودند، با آن‌ها دوستی داشتند و به قدری با آن‌ها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می‌گفتند. بدین وسیله قوم یهود که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می‌کردند، از اسرار مسلمانان

۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۲۴۱

۲. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ه. ش، چاپ یازدهم، ج ۲، ص ۴۳

مطلع می‌شدند. آیه نازل شد و به آن عده از مسلمانان هشدار داد که چون آنان در دین شما نیستند، نباید آن‌ها را محرم اسرار خود قرار دهید. زیرا خوف آن می‌رود که آن‌ها علیه شما فتنه کنند.^۱

لفظ «بِطَانَةٍ» به معنای کسی است که انسان از روی اعتمادی که به او دارد، اسرارش را به او می‌گوید.^۲ جمله‌ی ﴿لَا يَأْلُوْنَكُمْ﴾ به معنای «لَا يَقْصُرُوْنَ فِيْكُمْ» است و کلمه‌ی «خَبَال» به معنای شرّ و فساد است. یعنی دشمنان از رساندن هیچ شرّی به شما کوتاهی نمی‌کنند.^۳

بنابراین، در این آیه خداوند متعال مؤمنین را از این که کفار را دوست و محرم اسرار خود انتخاب کنند، بر حذر داشته و علّت این امر را، حریص بودن کفار برای ضرر رساندن به مؤمنین و تلاش مداوم آن‌ها برای فاسد کردن مؤمنین اعلام می‌کند.^۴

جمله‌ی ﴿قَدْ بَدَتْ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾ می‌رساند که دشمنی آنان نسبت به مؤمنین آن قدر زیاد است که نمی‌توانند آن را پنهان کنند. بلکه دشمنی باطنیشان در لحن کلامشان اثر گذاشته است. پس در حقیقت در این جمله، کنایه‌ای لطیف به کار رفته و آن گاه بدون این که بیان کند در دل‌های خود چه چیز پنهان کرده‌اند، فرموده: ﴿وَمَا تُخْفِيْ صُدُوْرُهُمْ أَكْبَرُ﴾ تا به این امر اشاره کند که آنچه در سینه دارند، قابل وصف نیست. چون هم متنوّع است و هم آن قدر عظیم است که در وصف نمی‌گنجد و همین مبهم آوردن ﴿مَا فِيْ صُدُوْرِهِمْ﴾، بزرگ و عظیم بودن را تأیید می‌کند.^۵

با توجه به این آیه‌ی شریفه، تشبّه به کفار و دوستی با آنان، مسلمین را به صورت ناخواسته به آنان متمایل ساخته و نسبت به فرامین الهی بی‌توجه می‌سازد و این امر یکی از ضررهایی است که متوجه مسلمین است و دشمنان اسلام با تبلیغات گسترده‌ی خود در پی تحقق آن‌اند.

۱. واحدی، اسباب نزول القرآن (واحدی)، همان، ص ۱۲۴

۲. شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، بیروت: دارالبلاغه للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ هـ ق، چاپ اول، ص ۹۸

۳. الف- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۵۹۹

ب- جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن (الجصاص)، محقق: محمد صادق قمحاوی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ ق، ج ۲، ص ۳۲۵

ج- ابن هائم، شهاب الدّین احمد بن محمد، التّبیان فی تفسیر غریب القرآن، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۳ هـ ق، چاپ اول، ص ۱۲۷

۴. الف- آل سعدی، عبد الرّحمن بن ناصر، تیسیر الکریم الرّحمن، بیروت: مکتبه النّهضة العربیة، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ دوم، ص ۱۴۹

ب- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ هـ ش، چاپ اول، ج ۴، ص ۱۷۹

ج- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۳۰

د- خطیب، عبد الکریم، التّفیسیر القرآنی للقرآن، بی‌جا، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۶۴

۵. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۵۹۹

ج. آیات ۸۸ و ۸۹ سوره النساء

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أْتَرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا * وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحُذِّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾: چرا درباره‌ی منافقین دو دسته شده‌اید؟ (بعضی جنگ با آن‌ها را ممنوع و بعضی مجاز می‌دانید.) در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان، (افکار) آن‌ها را کاملاً وارونه کرده است. آیا شما می‌خواهید کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده، هدایت کنید؟ در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت. آنان آرزو می‌کنند که شما هم مانند ایشان کافر شوید و مساوی یکدیگر باشید. بنابراین، از آن‌ها دوستانی انتخاب نکنید، مگر این که (توبه کنند و) در راه خدا هجرت نمایند. هر گاه از این کار سر باز زنند (و به اقدام بر ضدّ شما ادامه دهند)، هر جا آن‌ها را یافتید، اسیر کنید و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید و از میان آن‌ها، دوست و یآوری اختیار نکنید.

این آیات درباره‌ی قومی نازل شد که از مکه به مدینه آمده و نزد مسلمانان اظهار اسلام کردند. آن گاه به مکه بازگشتند و در آن جا اظهار شرک کرده، سپس رهسپار یمامه شدند. مسلمانان درباره‌ی جنگیدن با آن‌ها اختلاف کردند. عده‌ای گفتند ما با آن‌ها نمی‌جنگیم. زیرا آن‌ها مؤمن‌اند و گروه دیگر گفتند آن‌ها مشرکند.^۱

آیات فوق، درمورد امر قتال با مشرکین دو چهره و منافق سخن می‌گوید و خدای سبحان در این آیات فرمان داده که این طائفه یا باید مهاجرت کنند یا قتال و مؤمنین را از این که در حقّ آنان شفاعت کنند، بر حذر می‌دارد.^۲

هر دو پرسش مطرح شده در آیه‌ی ۸۸، استفهام انکاری بوده^۳ و آیه‌ی ۸۹، به منزله‌ی بیان برای جمله‌ی

^۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۱۳۲

^۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۴۳

^۳. الف- محلی، جلال الدین، سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ هـ ق، چاپ اول، ص ۹۵

ب- فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۰، صص ۱۷۰-۱۶۹

﴿وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ﴾ است و معنای آن این است که چگونه می‌خواهید آنان را که خدای تعالی گمراهشان کرده، هدایت کنید؟ درحالی که علاوه بر این که خدا گمراهشان کرده و شما نمی‌توانید آنان را هدایت کنید، آن‌ها می‌خواهند شما را به طرف خود بکشند و دوست دارند شما و ایشان در کفر مساوی باشید.^۱ سپس خداوند به مسلمانان اعلام می‌کند که تنها در صورتی می‌توانند با این گروه دوستی کنند که آن‌ها از کفر خود دست برداشته و مسلمان شوند. پس اگر اسلام نیاوردند، تنها وظیفه‌ی مسلمین این است که آنان را هر جا یافتند دستگیر نموده و به قتل برسانند.^۲

د. آیات ۱۳۸ و ۱۳۹ سوره النساء

﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا * الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيتَهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾: به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آن‌هاست. همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند. آیا عزّت و آبرو را نزد آنان می‌جویند؟ با این که همه‌ی عزّت‌ها از آن خداست؟!

این آیات شریفه، تهدیدی برای منافقان است که آنان را به دوستی با کفار و بریدن از مؤمنین توصیف کرده و این وصف از نظر مصداق، هم شامل منافقینی است که دل‌هایشان ایمان نیاورده و تنها به لقلقه‌ی زبان تظاهر به ایمان می‌کنند و هم شامل مؤمنینی است که همواره مبتلا به دوستی با کفارند و به ظاهر از جماعت مؤمنین فاصله می‌گیرند، ولی در باطن با آنان اتصال دارند.^۳

تعبیر به عنوان «بشارت» در موردی که سخن از «عذاب الیم» است، یا به عنوان استهزاء نسبت به افکار پوچ و بی اساس منافقان است^۴ یا به خاطر آن است که کلمه‌ی بشارت که در اصل از «بشر» به معنی صورت

۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۴۵

۲. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، همان، ج ۳، صص ۸۵۸-۸۵۹

۳. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۱۸۷

۴. الف- کرمی حویزی، محمد، التفسیر لکتاب الله المنیر، قم: چاپخانه‌ی علمی، ۱۴۰۲ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۳۰۷

ب- شیر، سید عبد الله، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، کویت: مکتبه‌ی الألفین، ۱۴۰۷ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۱۴

ج- مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۳، ص ۴۹۲

د- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، همان، ج ۳، ص ۱۶۵

ه- بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، همان، ج ۲، ص ۱۰۳

و- فضل الله، تفسیر من وحی القرآن، همان، ج ۷، ص ۵۰۶

گرفته شده، معنایی وسیعی دارد و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد و او را مسرور یا غم‌آلود کند، شامل می‌شود.^۱

از آنجا که قبل از ظهور اسلام، کفار دارای شوکت و صلابت ظاهری بودند، منافقان جویای عزتمندی از طریق دوستی با آن‌ها بودند.^۲ خداوند نیز در ادامه با استفهامی انکاری،^۳ درصدد بیان علت این دوستی و هدف منافقان از برقراری آن بوده و می‌فرماید: «آیا منافقان عزت را نزد کفار می‌جویند؟» سپس با عبارت ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ که تعلیلی برای بطلان گمان منافقان است، آن‌ها را از رسیدن به عزت و آبرو در سایه دوستی با کفار، ناامید می‌کند.^۴

بنابراین فردی که با پذیرش دوستی کفار از طریق تشبّه به آنان، در پی کسب عزت نزد آنان است، گرفتار گمانی بی اساس است.

ه. آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ سوره النساء

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا * إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید غیر از مؤمنان، کافران را ولی و دوست خود قرار ندهید. آیا می‌خواهید -با این عمل- دلیل آشکاری بر ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟ منافقان در پایین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند و هرگز یاری برای آن‌ها نخواهی یافت.

۱. الف- مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۳، ص ۴۹۲

ب- مغنیه، تفسیر الکاشف، همان، ج ۲، ص ۴۶۲

ج- جرجانی، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان، همان، ج ۲، ص ۲۹۴

د- قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، همان، ج ۵، ص ۴۱۶

۲. ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المديد فی تفسیر القرآن المجید، محقق: احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره: دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ هـ ق، ج ۱، ص ۵۷۶

۳. الف- شاذلی، سیّد بن قطب بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، بیروت-قاهره: دارالشروق، ۱۴۱۲ هـ ق، چاپ هفدهم، ج ۲، ص ۷۸۰

ب- کرمی حویزی، التفسیر لکتاب الله المنیر، همان، ج ۲، ص ۳۰۷

۴. حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، همان، ج ۲، ص ۳۰۵

در شأن نزول این آیات گفته شده که انصار در مدینه با قبیله‌ی یهودی بنی قریظه در پیمان و موّدت بودند. پس به رسول خدا گفتند: چه کسی را به دوستی خود بگیریم؟ ایشان فرمودند: مهاجرین را. پس این آیات نازل شد.^۱

این آیات مؤمنین را از این که یهود و سایر دشمنان اسلام را به دوستی خود بگیرند و به این سبب شبیه منافقین شوند، نهی می‌کند و اعلام می‌کند که دوستی با کافران، بیّنه‌ای بر نفاق است.^۲

در تفسیر المیزان ذیل آیات فوق آمده است که آیه‌ی ۱۴۴، مؤمنین را از این که به ولایت کفار و دوستی آن‌ها بپیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند، نهی می‌کند و سپس آیه‌ی ۱۴۵، به تهدید شدیدی که از ناحیه‌ی خدای تعالی متوجّه منافقین شده، مسئله را تعلیل می‌کند و این بیان و تعلیل فقط به این معنا است که خدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را «نفاق» دانسته و مؤمنین را از وقوع در آن بر حذر می‌دارد.^۳

به اعتقاد فخر رازی، این آیات، مذمتی برای منافقین و نهی‌ای برای مؤمنین است که همانند آن‌ها عمل نکنند.^۴ بنابراین اگر آیه‌ی ۱۴۴ را بر نهی مؤمنین از دوستی با کفار حمل کنیم، معنای عبارت ﴿أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾ که استفهامی در معنای تقریر است و دالّ بر آن است که خداوند فقط پس از اقامه‌ی حجّت علیه کسی، او را عذاب می‌کند،^۵ آن است که آیا می‌خواهید برای نفاق خود حجّت در دست خدا قرار دهید و اگر آیه‌ی فوق را بر مذمت منافقان حمل کنیم، عبارت مذکور اینگونه معنا می‌گردد که آیا می‌خواهید برای عقاب خود حجّت در دست خدا قرار دهید.^۶

۱. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۱، ص ۲۵۰

۲. الف- حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، همان، ج ۲، ص ۳۰۹

ب- عاملی، علی بن حسین، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، محقق: شیخ مالک محمودی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۵۰

ج- زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التّنزیل، همان، ج ۱، ص ۵۸۰

۳. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۱۱۸

۴. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۱، ص ۲۵۰

۵. دخیل، علی بن محمّد علی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۲۲ هـ ق، چاپ دوم، ص ۱۳۲

۶. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۱، ص ۲۵۱

و. آیات ۵۱ و ۵۲ سوره المائدة

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را ولیّ (و دوست و تکیه‌گاه خود) انتخاب نکنید. آن‌ها اولیای یکدیگرند و کسانی از شما که با آنان دوستی کنند، از آن‌ها هستند. خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند. (ولی) کسانی که در دل‌هایشان بیماری است را می‌بینی که در (دوستی با آنان)، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم).» شاید خداوند پیروزی یا حادثه‌ی دیگری از سوی خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد و این دسته، از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند.

در شأن نزول این آیات، بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند که بعد از جنگ بدر، عبادہ بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: «من هم پیمانان بسیاری از یهود دارم که بسیار نیرومندند. اکنون که آن‌ها ما را تهدید به جنگ می‌کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است، من از دوستی و هم پیمانی با آنان برائت می‌جویم. هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است.» عبدالله بن ابیّ گفت: «ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمی‌جویم. زیرا از حوادث مشکل می‌ترسم و به آن‌ها نیازمندم.» پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به او فرمودند: «از آنچه در مورد دوستی با یهود بر عبادہ می‌ترسیدم، بر تو نیز می‌ترسم (و خطر این دوستی و هم پیمانی برای تو از او بیشتر است).» عبد الله گفت: «چون چنین است، من هم می‌پذیرم و با آن‌ها قطع رابطه می‌کنم.»

آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت.^۱

۱. الف- فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۲، ص ۳۷۵

ب- زحیلی، وهبة بن مصطفى، تفسير الوسيط (زحیلی)، دمشق: دارالفکر، ۱۴۲۲ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۶۹

ج- مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۴، صص ۳۴-۳۳

د- واحدی، اسباب نزول القرآن (واحدی)، همان، صص ۲۰۱-۲۰۰

ه- مراغی، تفسیر المراغی، همان، ج ۶، ص ۱۳۵

اما برخی مفسران معتقدند زمانی که در احد، جنگ بر مسلمانان دشوار شد، بعضی از آنان گفتند ما به سمت یهودیان می‌رویم و از آن‌ها امان می‌خواهیم. طایفه‌ی دیگر گفتند ما به سمت شام می‌رویم و از نصاری امان می‌طلبیم. سپس این آیات نازل شد.^۱

میان مفسرین در معنای ولایت در این آیات شریفه اختلاف است. برخی از آن‌ها معتقدند که منظور از ولایت، هم پیمانی با کافران است و شأن نزول آیات نیز، دلیلی بر صحت این مدعا است.^۲ اما علامه طباطبایی (رحمه‌الله) در این زمینه نظر دیگری ابراز می‌دارند و می‌فرمایند:

«خداوند در این آیه، مسأله‌ی ولایت را مقید به هیچ خصوصیت و قیدی نکرده و به طور مطلق از قبول ولایت یهود و نصاری نهی فرموده است. از آیه‌ی بعد که می‌فرماید تو ای پیامبر بیمار دلان را می‌بینی که به سرعت به طرف یهود و نصاری می‌روند و می‌گویند می‌ترسیم بلائی بر سر ما بیاید ...، فهمیده می‌شود که مراد از ولایت، نوعی از نزدیکی و اتصال است که با بهانه‌ی بیمار دلان متناسب باشد و آن، این است که یهود و نصاری دولت و سلطه‌ای داشته‌اند که مسلمانان بیمار دل می‌ترسیدند تحت سلطه‌ی آنان منکوب شوند. برای همین با آن‌ها دوستی می‌کرده‌اند که از شرشان محفوظ بمانند. در این صورت ولایت به معنای محبت خواهد بود.»^۳

ایشان در ادامه، در نقد نظر قبلی اینگونه بیان می‌دارند که ما روایات شأن نزول را در آنچه که افاده می‌کنند قبول داریم. اما بیشتر روایات وارده در اسباب نزول علاوه بر ضعفی که در سند آن‌هاست، صرفاً تطبیق‌هایی است که ناقل تاریخ بر آیات قرآنی مناسب آن حوادث کرده‌اند. ولی این حوادث که در روایات آمده، نمی‌تواند عموم آیه‌ای از آیات قرآنی را مخصّص کند یا مطلق آن را مقید بسازد. زیرا اطلاق و تقیید دو حال از حالات لفظ هستند و حوادث خارجی نمی‌تواند در آن دخالت داشته باشد. ظاهر متفاهم عرفی هم مساعد با آن نیست. زیرا اگر بنا باشد که ظاهر آیات قرآنی به خاطر خصوصیت واقعه‌ای که آیه در آن واقعه نازل شده، دگرگون بشود و بدون این که در لفظ آیه دلیلی بر تخصیص عموم آن یا تقیید اطلاق آن وجود داشته باشد، ظهور آیه از آن گرفته شود، باید قرآن کریم با مردن افراد مربوط به آن حادثه بمیرد و دیگر در

^۱ بروجردی، سید محمد ابراهیم، تفسیر جامع، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۶۶ ه. ش، چاپ ششم، ج ۲، صص ۲۲۲-۲۲۳

^۲ مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۴، ص ۳۴

^۳ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۶۰۵

هیچ واقعه‌ای که در عصرهای بعد از عصر نزول اتفاق می‌افتد، استدلال به آن آیه ممکن نباشد و چنین چیزی نه با کتاب خدا موافق است نه با سنت و نه با عقل سالم.^۱

بنابراین این آیات شریفه، مؤمنین را از دوستی با یهود و نصارا نهی می‌کند و مراد از این دوستی، دوستی و رفاقتی است که باعث کشش روحی بین مسلمین و اهل کتاب شود و در نتیجه اخلاق اهل کتاب در بین مسلمین راه یابد. چون این دوستی در نهایت، سیره‌ی دینی جامعه‌ی اسلامی را که اساس آن پیروی از حق و سعادت انسان‌ها است، دگرگون ساخته، سیره‌ی کفر را که بر اساس پیروی از هوای نفس، پرستش شیطان و خروج از راه فطری زندگی است، در بین مسلمین جریان می‌دهد. سپس خداوند علت این نهی را، اتحاد دو طایفه‌ی یهود و نصارا علیه مسلمین بیان کرده و می‌فرماید: کسانی که یهود و نصارا را اولیای خود می‌گیرند، خدای تعالی آنان را از همان یهود و نصارا شمرده، هر چند که بر حسب ظاهر جزء مؤمنین باشند. اینگونه افراد، راه هدایت خدا را که همان ایمان است، طی نمی‌کنند؛ بلکه راهی را اتخاذ کرده‌اند که یهود و نصارا پیروی آن هستند و راهشان به آنجا کشیده می‌شود که راه یهود و نصارا به آنجا منتهی می‌گردد. پس این افراد مثل یهود و نصارا ظالمند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند.^۲

در آیه‌ی بعد به عذرتراشی‌هایی اشاره می‌کند که افراد بیمارگونه و ضعیف‌الایمان برای توجیه ارتباط‌ها و دوستی‌های نامشروع خود با بیگانگان انتخاب می‌کنند و می‌فرماید: آن‌هایی که در دل‌هایشان بیماری است، اصرار دارند که اهل کتاب را ولی و دوست خود انتخاب کنند و عذرشان این است که ما می‌ترسیم قدرت به دست آن‌ها بیفتد و گرفتار شویم. قرآن کریم در پاسخ به این افراد می‌گوید: همانطور که آن‌ها احتمال می‌دهند روزی قدرت به دست یهود و نصاری بیفتد، باید این احتمال را هم بدهند که ممکن است سرانجام خداوند مسلمانان را پیروز کند و قدرت به دست آن‌ها بیفتد و این منافقان، از آنچه در دل خود پنهان ساختند، پشیمان گردند.^۳

در این آیات کریمه، چهار موضوع مورد بحث قرار می‌گیرد:

^۱. همان، ص ۶۰۷

^۲. همان، صص ۶۱۳-۶۱۰

^۳. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۴، صص ۳۶-۳۵

۱. یهود و نصاری نباید متولیان امور فردی یا اجتماعی مسلمین قرار بگیرند. زیرا یهود به نحو کلی از احکامی که به عنوان تورات است و نصاری از احکام و دستورهای که به نام انجیل متداول است، پیروی می‌کنند و از این نظر هرگز یک فرد متدین و وابسته به احکام اسلام و قرآن مجید، نمی‌تواند تحت تولیت آنان امور خود را اداره کند چه رسد به آن که مسلمین چنان خودشان را ذلیل کنند که حکومت‌های غیر اسلامی، برای آن‌ها برنامه‌ی زندگی فردی یا اجتماعی تنظیم کرده و تولیت امور آن‌ها را به عهده بگیرند. ضعف، جهالت و غفلت مسلمین به جایی رسیده است که تولیت امور آن‌ها از مرز یهود و نصاری و اهل کتاب تجاوز کرده و به حکومت‌های مادی صرف رسیده است و بالاترین غفلت و سقوط مسلمین این است که امروز خود مسلمانان از هر جهت (روش زندگی، تعلیم و تربیت، برنامه‌های خانوادگی، افکار، اعتقادات و اعمال) از غیر مسلمین تقلید کرده و با کمال اختیار و آزادی، خودشان را پیروی آنان نشان می‌دهند.

۲. یهود و نصاری با یکدیگر متحد و متولی امور یکدیگر بوده، یاور و پشتیبان خودشان هستند و هرگز حاضر نیستند که دیگران را تقویت کنند تا در مقابل آن‌ها جبهه‌ی مخالفی پدید نیاید و مزاحم آزادی و استقلال آن‌ها نگردد. در قرون اخیر هم می‌بینیم که ممالک مسیحی با قدرت واحد در مقابل ممالک مسلمین ایستادگی کرده و از هر جهت آن‌ها را تحت نفوذ، حکم و اختیار خود قرار داده‌اند.

۳. باید به این حقیقت توجه داشت که اگر فرد یا افرادی از مسلمین، تحت نفوذ و حکم اهل کتاب قرار گرفته و آن‌ها را متولی امور خود قرار دادند، در واقع در زمره‌ی آن‌ها خواهند بود، اگرچه دعوی اسلام کنند و اگر ما با دیدی حقیقت به مسلمین جهان نظر کنیم، متوجه خواهیم شد که بسیاری از مسلمین امروز، یهود و نصاری را متولی و پیشوای خود قرار داده‌اند. پس در حقیقت از پیروان آن‌ها محسوب شده و در خارج و مقام عمل از جمله‌ی آنانند.

۴. این افراد باید بدانند که برنامه‌ی آن‌ها، ظلم و ستمکاری به خود و به دیگران خواهد بود. زیرا خود را از مسیر سعادت منحرف کرده، تحت برنامه، احکام و دستورهای کفار قرار گرفته و در آیین خود بی‌هدف

گردیده‌اند و از آنجا که اگر کسی تمایل قلبی و اقبال باطنی به چیزی نداشته باشد، قهراً اقتضاء و زمینه در وجود او برای آن برنامه پیدا نمی‌گردد، خداوند متعال هرگز اینگونه افراد را هدایت نخواهد کرد.^۱

ز. آیه ۵۷ سوره المائدة

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کافران و افرادی که آیین شما را به استهزاء و بازی می‌گیرند، به دوستی خود انتخاب نکنید و تقوای خدا را پیشه کنید اگر ایمان دارید.

در شأن نزول این آیه، از ابن عباس اینگونه روایت شده که زید بن تابوت و سوید بن حرث اظهار اسلام کردند، ولی در صف منافقان قرار داشتند. گروهی از مسلمانان نیز، با آن‌ها دوستی می‌کردند تا این که این آیه نازل شد و مسلمین را از دوستی با کفار نهی نمود.^۲

اگر مردمی دینی را استهزاء می‌کنند، می‌خواهند بگویند که این دین جز برای بازی و اغراض باطل به کار دیگری نمی‌آید و هیچ فایده‌ی عقلایی و جدی در آن نیست. زیرا کسی که دینی را حق می‌داند و شارع آن دین و داعیان بر آن و مؤمنین به آن را در ادعا و عقیده جدی می‌داند و به آنان و عقیده‌ی‌شان به نظر احترام می‌نگرد، هرگز آن دین را به سخره و بازیچه نمی‌گیرد. پس کسانی که در صدر اسلام آن را مسخره می‌کردند، اسلام را یک امر واقعی، جدی و قابل اعتناء نمی‌دانستند.^۳ ترتب نهی از دوستی با کفار و اهل کتاب بر مسخره شدن اسلام از سوی آن‌ها در این آیه، به علت نهی اشاره دارد. یعنی مسلمین باید از دوستی با هر فردی که دین آن‌ها را به سخره می‌گیرد، بپرهیزند و با او به دشمنی برخیزند.^۴

۱. مصطفوی، تفسیر روشن، همان، ج ۷، صص ۱۱۲-۱۱۱

۲. الف- واحدی، اسباب نزول القرآن (واحدی)، همان، ص ۲۰۲

ب- فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۲، ص ۳۸۷

ج- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۳۲۸

د- فیض کاشانی، تفسیر الصافی، همان، ج ۲، ص ۴۷

ه- سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، همان، ج ۲، ص ۲۹۴

و- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بحر العلوم، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۱

۳. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۶، صص ۳۸-۳۷

۴. الف- بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، همان، ج ۲، ص ۱۳۳

ب- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، همان، ج ۳، ص ۳۳۸

ج- فیض کاشانی، تفسیر الصافی، همان، ج ۲، ص ۴۷

د- کاشانی، ملأ فتح الله، زبدة التفاسیر، محقق: بنیاد معارف اسلامی، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۸۶

از آنجا که دوستی بین دو طایفه، باعث اختلاط ارواح آنان است و هرگز بین دو طایفه که یکی مقدسات و معتقدات دیگری را مسخره می‌کند، دوستی و صمیمیت برقرار نمی‌ماند، از این رو مسلمین باید دوستی کسانی که اسلام را به سخره می‌گیرند، ترک کنند و زمام دل و جان خود را به دست اغیار نسپارند. در غیر این صورت، اختلاط روحی که لازمه‌ی دوستی است، باعث می‌شود مؤمنین عقاید حقّی خود را از دست بدهند.^۱

جمله‌ی ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ نیز، نظیر تأکید برای نهی در جمله‌ی ﴿لَا تَتَّخِذُوا﴾ است که نهی را تأکید کرده و می‌فرماید: اگر مسلمین به خدا ایمان دارند، یعنی راستی اسلام را دین خود - نه وسیله‌ی گذراندن امر دنیایشان - می‌دانند، در کار خود چاره‌ای جز تقوا و پرهیز از دوستی با کفار ندارند.^۲

علامه مغنیه نیز متقدّمند که عبارت ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾، به این امر اشعار دارد که اگر کسی با افرادی که دین را به سخره می‌گیرند دوستی کند، دورترین انسان‌ها از وصف ایمان است.^۳ به بیان دیگر، پذیرش دوستی با کفار از طریق تشبّه به آنان، موجب تمایل ناخواسته و تدریجی مؤمنین به کفار و زوال وصف ایمان آن‌ها می‌گردد.

ج. آیات ۸۰ و ۸۱ سوره المائدۀ

﴿تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ * وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾

بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که کافران (و بت‌پرستان) را دوست می‌دارند (و با آن‌ها طرح دوستی می‌ریزند). نفس (سرکش) آن‌ها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آن‌ها فرستاد که نتیجه‌ی آن، خشم خداوند بود و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند * و اگر به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده، ایمان می‌آوردند، (هرگز) آنان [کافران] را به دوستی اختیار نمی‌کردند. ولی بسیاری از آن‌ها فاسقند.

^۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۶، ص ۳۸

^۲. الف- همان

ب- مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۴، ص ۶۰

^۳. مغنیه، تفسیر الکاشف، همان، ج ۳، ص ۸۴

جمعی از یهودیان نزد پیامبر گرامی اسلام آمده، از ایشان پرسیدند که به کدامیک از پیامبران خدا ایمان دارند. ایشان فرمودند: به خدا، قرآن و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و ... نازل شده است، ایمان دارم و در برابر خداوند تسلیم هستم. وقتی که آن حضرت نام عیسی را بردند، یهودیان گفتند: به خدا اهل هیچ دینی را در امور دنیا و آخرت، گمراه‌تر از شما ندیده‌ایم و هیچ دینی بدتر از دین شما نیست. به همین مناسبت، این آیات نازل گردید.^۱

این آیه از قبیل استشهاد و گواهی خواستن از حسّ و وجدان است. به شهادت وجدان، هر قوم و ملّتی، دشمنان دین خود را دشمن می‌دارند و اگر مردمی با دشمنان دین خود دوستی و موّدت می‌ورزند، یعنی از دین خود چشم پوشیده و از مقدّسات دینیشان صرف نظر نموده‌اند. پس بی درنگ آنان هم از دشمنان آن دین به شمار می‌آیند. زیرا دوست دشمن، دشمن است. پس از آن در مذمت آنان می‌فرماید: کیفر گناهی که از پیش برای آخرت خود فرستاده‌اند که همان ولایت کفار از روی هوای نفس است، این است که خدا بر آن‌ها خشم کرده و در عذاب ابدی معذبشان می‌کند.^۲

در آیهی بعد، خداوند می‌فرماید: اگر اهل کتاب به خدا و نبیّ او، محمّد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و قرآنی که به ایشان نازل شده، ایمان می‌آوردند^۳ یا به پیغمبر خود و کتابی که به ایشان نازل شده، ایمان داشتند،^۴ هیچ گاه کفار را دوست خود نمی‌گرفتند. زیرا ایمان چیزی است که تمامی اسباب را، تحت الشعاع خود قرار داده و از بین می‌برد، ولیکن عده‌ی بسیاری از آنان فاسقاند و از ایمان سر پیچی می‌کنند.^۵

^۱ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۳۳۰

^۲ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۶، ص ۱۱۳

^۳ الف- همان، ص ۱۱۴

ب- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۳۵۸

ج- مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۴، ص ۱۱۹

د- شاذلی، فی ظلال القرآن، همان، ج ۲، ص ۹۵۲

ه- عاملی، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، همان، ج ۱، ص ۳۹۵

و- فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۲، ص ۴۱۳

ز- دخیل، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، همان، ص ۱۵۸

ح- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ هـ ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۹۷

^۴ الف- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۶، ص ۱۱۴

ب- فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۲، ص ۴۱۳

ج- عاملی، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، همان، ج ۱، ص ۳۹۵

د- شیخ طوسی، التّبیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۳، ص ۶۱۲

^۵ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۶، ص ۱۱۴

در آیات فوق، اگر مراد از نبی، پیامبر قوم یهود، حضرت موسی (علیه السلام) باشد، می توان گفت که این آیات شریفه، پیروان حقیقی آیین آن حضرت را از دوستی با کفار برحذر می دارد و اگر مراد از نبی، پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) باشد، می توان گفت که این آیات، دلیلی است بر آن که مسلمین نباید کفار را به دوستی بگیرند.

ط. آیه ۲۳ سوره التوبه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾: ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن ها را ولی (یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمگرند.

زمانی که پیامبر گرامی اسلام امر کردند که مسلمانان از مکه به مدینه مهاجرت کنند، آنان به پدران و مادران و زنان خود گفتند: به ما دستور هجرت داده شده است. برخی از آنان فوراً برای هجرت آماده شدند، به نحوی که پدر و مادر و نزدیکان آنان شگفت زده شدند. عده ای از ایشان به واسطه ی تعلق خاطری که به زن و فرزندان خود داشتند، اظهار داشتند که از خدا می خواهیم به ما اجازه دهد که هجرت نکنیم تا به کارهای خود سر و سامان داده، اموال و دارایی خود را از تباهی حفظ نماییم و با اهل بیت خود باشیم. این گروه هجرت نکردند و این آیات درباره ی آنان نازل شد.^۱

از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده که فرموده اند: «این آیه درباره ی حاطب بن ابی بلتعه نازل شد که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آهنگ فتح مکه کردند، وی نامه ای به قریش نوشت که آنان را از جریان با خبر سازد.»^۲

^۱ الف- ثعلبی نیشابوری، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۲۱

ب- واحدی، اسباب نزول القرآن (واحدی)، همان، ص ۲۴۸

^۲ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۲۵

در تفسیر مقاتل ابن سلیمان نیز آمده است که این آیه در رابطه با هفت نفر نازل شد که مرتد گردیده، از اسلام خارج گشتند و از مدینه به مکه رفتند. پس خداوند مؤمنین را از دوستی با آنان نهی فرمود.^۱

این آیه که مؤمنین را مخاطب قرار داده است و این خطاب، اشعاری است به آن که عدم دوستی با کفار، مقتضای ایمان است،^۲ دالّ بر آن است که حکم خدای متعال غالب بر حکم قرابت و خویشاوندی است و دوستی با کفار، گناه بزرگی است. زیرا خداوند فاعل آن را ظالم نامیده است^۳ که ولایت را در جایگاه برائت و مودّت را در محلّ عداوت قرار داده است.^۴

ملاک دوستی نکردن با کفار، ملاکی عمومی است و ظاهر آیه‌ی مورد بحث، نهی از این دوستی است در صورتی که پدران و برادران، کفر را بر ایمان ترجیح دهند. دوستی و تولّی، شخص محبوب را وادار به مداخله در امور دوستدارش و تصرف در بعضی شئون حیاتی او می‌کند و به خاطر همین محذور بوده که خداوند از دوستی کفار نهی کرده و خواسته است که کفار در امور داخلی مؤمنین مداخله ننموده، به تدریج در دل آنان رخنه نکرده و در نتیجه مؤمنین را از قیام علیه خود باز ندارند.^۵

ی. آیه ۱ سوره الممتحنه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید. شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آن‌ها به آنچه از حقّ برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه‌ی شماست، از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند. اگر شما برای جهاد در راه من و جلب

^۱. بلخی، مقاتل ابن سلیمان، تفسیر مقاتل ابن سلیمان، محقق: عبدالله محمود شحاته، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۲۳ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۶۴

^۲. الف- ابن عاشور، التحریر و التنویر، همان، ج ۱۰، ص ۵۴

ب- رشید رضا، سید محمد، تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار، مصر: دارالمنار، ۱۴، ۱۳۶۸ ه. ق، ج ۱۰، ص ۲۶۹

^۳. طبری کیه‌راسی، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن (کیه‌راسی)، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵ ه. ق، ج ۴، ص ۱۸۵

^۴. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار، همان، ج ۱۰، ص ۲۶۹

^۵. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۹، ص ۲۷۴

خشنودیم هجرت کرده‌اید (، پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید). شما مخفیانه با آن‌ها رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است.

این آیه در شأن حاطب ابن ابی بلتعہ نازل شده است. هر چند لفظ آیه عامّ است، ولی معنایش خاصّ به این شخص است. حاطب ابن ابی بلتعہ در مکه مسلمان شد و در حالی که خانواده‌اش در مکه مانده بودند، به مدینه هجرت کرد. از سوی دیگر کفار قریش ترس آن داشتند که لشکر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر آنان بتازد. ناچار نزد خانواده‌ی حاطب رفته، از آن‌ها خواستند تا نامه‌ای به حاطب بنویسند و از او بپرسند که آیا محمدّ تصمیم دارد با مردم مکه جنگ کند یا نه؟ خانواده‌ی حاطب نامه‌ای به او نوشته، جویای وضع شدند. او در پاسخ نوشت: آری رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چنین قصدی دارند و نامه را به دست زنی به نام صفیه داد. او نامه را در میان گیسوان خود پنهان نمود و به راه افتاد. در همین میان جبرئیل نازل شد و رسول خدا را از ماجرا باخبر کرد. پیامبر اکرم، امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام) و زبیر بن عوام را به طلب آن زن فرستادند. این دو تن خود را به او رساندند. علی (علیه‌السلام) پرسیدند: نامه کجاست؟ صفیه گفت: چیزی نزد من نیست. آن‌ها زن را تفتیش کردند و چیزی همراه او نیافتند. زبیر گفت: حال که چیزی نیافتیم برگردیم. امیر المؤمنین فرمودند: به خدا سوگند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ما دروغ نگفته و جبرئیل هم به آن جناب دروغ نگفته و او هم به جبرئیل دروغ نمی‌بندد و جبرئیل هم به خدا دروغ نمی‌بندد و ای زن به خدا سوگند یا نامه را در می‌آوری و می‌دهی و یا سر بریده‌ات را نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌برم. صفیه گفت: پس از من دور شوید تا در آورم. آن گاه نامه را از میان گیسوانش درآورد. امیر المؤمنین نامه را گرفتند و نزد رسول خدا آوردند. پیامبر اکرم از حاطب پرسیدند: این چه کاری است؟ حاطب عرضه داشت: یا رسول الله! به خدا سوگند این کار را از روی نفاق نکردم و چیزی را تغییر ندادم. شهادت می‌دهم به این که جز خدا معبودی نیست و این که تو رسول بر حقّ او هستی. ولی اهل

و عیال من از مکه به من نامه نوشتند که قریش با ما خوش رفتاری می‌کنند. من خواستم در حقیقت حسن معاشرت آنان را با خدمتی تلافی کرده باشم. بعد از سخنان حاطب خدای تعالی این آیه را فرستاد.^۱

کلمه‌ی «عَدُوّ» به معنای دشمن است و منظور از دشمنان در آیه‌ی فوق، مشرکین مکه‌اند. دشمن بودن آن‌ها برای خدا، به خاطر مشرک بودنشان است و دشمن بودنشان برای مؤمنین، به این سبب بود که مؤمنین به خدا ایمان آورده بودند و مال و جان خود را در راه خدا فدا می‌کردند و معلوم است کسانی که با خدا دشمنی دارند، با مؤمنین به او هم دشمن خواهند بود.^۲ بنابراین ذکر لفظ «عَدُوّکُم» پس از لفظ «عَدُوّی»، نهی و تحذیر را تأکید می‌کند.^۳ مراد از «القاء مودّت» نیز، اظهار مودّت یا ابلاغ آن به مشرکین است.^۴ سپس خداوند به اسباب نهی از دوستی با مشرکین اشاره می‌کند. سبب اوّل آن که، این گروه از روی عناد، به قرآن و نبوّت پیامبر خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کافرنده و سبب دوم آن که، آنان پیامبر اکرم و مؤمنین را فقط به خاطر این که خداوند یگانه را می‌پرستیدند، از دیار خود بیرون راندند.^۵ شرطی که در آیه‌ی شریفه آمده است نیز، از باب اشتراط حکم به امری محقق الوقوع است که هم نهی را تأکید می‌کند و هم ملازمه‌ی میان شرط و مشروط را بیان می‌دارد و در نهایت، خداوند نتیجه‌ی دوستی با کفار را، گمراهی از صراط مستقیم اعلام می‌کند.^۶

از این آیه چنین استفاده می‌گردد که هم عقیده بودن اوّلین شرط و علامت دوستی و محبّت است. چنان که مخالفت در آراء و اعتقادات، بزرگترین علامت و مقدمه‌ی دشمنی می‌باشد.^۷

^۱. قمی، تفسیر قمی، همان، ج ۲، صص ۳۶۲-۳۶۱

^۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۹، صص ۳۸۹-۳۸۸

^۳. الف- همان، ص ۳۸۹

ب- قرشی، تفسیر أحسن الحديث، همان، ج ۱۱، ص ۱۱۶

^۴. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۹، ص ۳۸۹

^۵. مغنیه، تفسیر الکاشف، همان، ج ۷، ص ۲۹۹

^۶. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۹، صص ۳۹۱-۳۸۹

^۷. مصطفوی، تفسیر روشن، همان، ج ۱۶، ص ۱۲۲

ک. آیه ۱۳ سوره الممتحنة

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده، دوستی نکنید. آنان از آخرت مأیوسند همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند.

این آیه درباره‌ی جماعتی از مؤمنان تهیدست که اخبار مسلمانان را در اختیار یهودیان قرار می‌دادند و با آنان رفت و آمد داشتند و در مقابل، یهودیان از میوه‌های درختان خود به آنان هدیه می‌کردند، نازل شد و خداوند تبارک و تعالی ایشان را از انجام این عمل باز داشت.^۱

مراد از «قوم» در آیه‌ی شریفه، قوم یهود است^۲ که در قرآن مجید مکرر به عنوان قوم مورد غضب خداوند از ایشان یاد شده است و این معنا با شأن نزول آیه نیز، سازگار است. اما آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه‌ی کفار و مشرکین را شامل می‌شود و تعبیر به غضب در قرآن مجید، منحصر به «یهود» نیست و شأن نزول نیز، مفهوم آیه را محدود نمی‌کند. بنابراین آنچه در این آیه آمده، با مطلب گسترده‌ای که در نخستین آیه از همین سوره تحت عنوان دوستی با دشمنان خدا آمده است، هماهنگ است.^۳

سپس می‌فرماید: همان‌گونه که کافران مدفون در قبرها مأیوسند، آن‌ها نیز از نجات در آخرت مأیوس هستند. زیرا مردگان کفار در جهان برزخ، نتایج کار خود را می‌بینند و راه بازگشت برای جبران ندارند. این گروه از زندگان نیز به قدری آلوده‌ی گناه‌اند که هرگز امیدی به نجات خویش ندارند. چنین افرادی مسلماً

۱. الف- واحدی، اسباب نزول القرآن (واحدی)، همان، ص ۴۴۵

ب- شبر، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، همان، ص ۵۱۵

ج- فیض کاشانی، تفسیر الصافی، همان، ج ۵، ص ۱۶۷

د- بلخی، تفسیر مقاتل ابن سلیمان، همان، ج ۴، ص ۳۰۷

۲. الف- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۹، ص ۴۱۲

ب- قرشی، تفسیر أحسن الحدیث، همان، ج ۱۱، ص ۱۳۴

ج- سبزواری نجفی، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، همان، ج ۷، ص ۱۴۷

د- طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۲۸، ص ۵۴

ه- خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، همان، ج ۱۴، ص ۹۱۲

و- کاشانی، محمد بن مرتضی، تفسیر المعین، محقق: حسین درگاهی، قم: کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ه. ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۱۵۰۰

ز- حجازی، محمد محمود، التفسیر الواضح، بیروت: دارالجلیل الجدید، ۱۴۱۳ ه. ق، چاپ دهم، ج ۳، ص ۶۶۳

۳. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۱۸، صص ۲۶۹-۲۶۸

افرادی خطرناک و غیر قابل اعتمادند. به قول آن‌ها اعتمادی نیست و برای صداقت و صمیمیتشان اعتباری نیست.^۱

برخی از فقهاء نیز، در ذیل این آیات، ضمن بیان روایات معصومین (علیهم‌السلام)، از آن‌ها حرمت دوستی با کفار را استنباط کرده‌اند. به طور مثال، مؤلف فقه القرآن در مورد آیه ۵۷ سوره مبارکه‌ی مائده می‌نویسد:

«معلوم است که نهی در این قبیل عبارات و بیان ویژگی‌ها و صفات اهل کتاب، صریح‌ترین بیان

در حرمت و لزوم دوری و پرهیز از آن‌ها است. همانطور که این مطلب آشکار است.»^۲

آنچه در این آیات مورد نهی و نکوهش قرار گرفته، تولی با کافران و پذیرش ولایت آنان است. زیرا ممکن است دوستی سبب جذبه‌ی روحی، تأثر اخلاقی، خود باختگی، مقهور شدن در برابر بیگانگان و قبول سیادت آنان گردد. همچنین تحریم پذیرش ولایت کفار از سوی مؤمنین که از صیغه‌ی نهی در این آیات شریفه استفاده می‌شود، به دلالت التزامی تحریم پذیرش هر گونه سلطه‌ی بیگانگان و نیز زمینه سازی برای حاکمیت آن‌ها را مشخص می‌کند. از سوی دیگر با توجه به ادله‌ی دیگری که در این باب وجود دارد، ایجاد ارتباط و پیوندهای مختلف با کفار در حدی که به استقلال و شخصیت دینی مسلمین لطمه‌ای وارد نشود و موجب تمایل و کشش روحی در مسلمین به سوی کفر نگردد، مانعی ندارد و همین گونه ارتباطات است که می‌تواند زمینه‌ی تبلیغ دین مبین اسلام را از یک سو و بهره مندی ملل اسلامی از علوم و فنون جدید از سوی دیگر را فراهم آورد. برای مثال خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۳: خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند. زیرا خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.

۱. همان، ص ۲۶۹

۲. وَ مِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ النَّهْيَ فِي مِثْلِ السِّيَاقِ وَ بَيَانِ خُصُوصِيَّاتِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ صِفَاتِهِمْ أَصْرَحَ فِي الْخُرْمَةِ وَ لُزُومِ التَّخَرُّزِ وَ الْاجْتِنَابِ عَنْهُمْ كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ. (یزدی، محمد، فقه القرآن (الیزدی)، قم: مؤسسه‌ی اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ه. ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۱۹۲)

۳. سوره الممتحنة (۶۰): آیه ۸

در روایتی سیره‌ی پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در ارتباط با اهل کتاب، اینگونه به تصویر کشیده شده است:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):
«أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) غَادَ يَهُودِيًّا فِي مَرَضِهِ»^۱: پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از یک بیمار یهودی عیادت کردند.

همچنین فرازهایی از نامه‌ی امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر نخعی که منشور سیاست خارجی دولت اسلامی را ترسیم می‌کند، نمونه‌ی بارزی در راستای ایجاد روابط سالم سیاسی و اقتصادی با کفار است. امام در قسمتی از این نامه می‌فرماید: «لَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ غَدُوكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى»^۲: هرگز پیشنهاد صلحی را که دشمنت تو را به آن فرا می‌خواند و خشنودی خدا در آن است، ردّ نکن.

در قسمت دیگر از همین نامه، به مهربانی حاکم جامعه‌ی اسلامی با مردم تأکید کرده و می‌فرماید:
«فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^۳: مردم دو گروه‌اند. یا برادر دینی تواند یا در خلقت مشابه تو می‌باشند.

دلیل دیگر در رابطه با حسن معاشرت با کفار، روایتی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.

رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «يَا إِسْحَاقُ ... وَ إِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ»^۴: ای اسحاق ... اگر یهودی با تو همنشین شد، همنشینی او را نیکو گردان.

در پیوند این ادله -که ایجاد رابطه‌ی مسالمت آمیز با کافران را جایز می‌داند- و آیات قبل که از دوستی با کفار نهی نموده است، باید گفت که افراد غیر مسلمان به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروهی در مقابل مسلمین می‌ایستند و به آن‌ها ظلم و ستم روا می‌دارند یا در فکر تسلط بر مسلمین می‌باشند و گروه دیگر

۱. کوفی، محمد بن محمد اشعث، الجعفریات-الأشعثیات، تهران: مکتبه نبوی الحديثه، بی تا، چاپ اول، ص ۱۵۹

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳

۳. همان

۴. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا يحضره الفقيه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۱۳ ه. ق، چاپ دوم، ج ۴، ص ۴۰۴

کسانی هستند که نه عداوت ورزیده و نه با مسلمین پیکار می‌کنند. به هر حال از این آیات، یک اصل کلی و اساسی در چگونگی رابطه‌ی مسلمانان با غیر مسلمین استفاده می‌شود و آن اصل این است که مسلمانان موظفند در برابر هر جمعیت و کشوری که موضع خصمانه با آن‌ها دارد و بر ضد اسلام و مسلمین قیام می‌کند یا دشمنان اسلام را یاری می‌دهد، سرسختانه بایستند و هر گونه پیوند محبت و دوستی را با آن‌ها قطع کنند. اما اگر آن‌ها در عین کافر بودن، نسبت به اسلام و مسلمین بی‌طرف بمانند یا به مسلمین تمایل داشته باشند، مسلمین می‌توانند در حدی که موجب نفوذ آن‌ها در میان مسلمین نگردد، با آن‌ها رابطه‌ی دوستانه برقرار سازند و اگر جمعیت یا دولتی جزء گروه اول باشند و تغییر موضع دهند یا به عکس، باید وضع فعلی آن‌ها را معیار قرار داد و طبق آیات فوق با آن‌ها عمل کرد.^۱

آیت الله جوادی آملی می‌فرماید:

«قانون عام الهی درباره‌ی ارتباط با بندگان خدا، نیکی به آنان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان (سلام الله علیهم) نیز، با مشرکان و اهل کتاب تا جایی که آنان دشمنی نمی‌کردند، به نیکی رفتار می‌کردند. با این حال درباره‌ی برخورد با اهل کتاب، سه دستور متفاوت (توصیه به نیکی به آنان، منع از دلبستگی به آن‌ها و برخورد محتاطانه با آنان) در آموزه‌های اسلامی آمده است و این توصیه‌ها در تعارض با یکدیگر نیستند و بلکه با توجه به قرینه‌هایی که در آیات و روایات آمده‌اند، روشن می‌شود که این تفاوت تعبیرها با توجه به شرایط گوناگون زمانی و مکانی و تفاوت حال و رفتار اهل کتاب است.»^۲

زیرا منظور از مسالمت جویی با دیگر امت‌ها، این نیست که هر نوع اعتقاد باطل و انحراف آن‌ها را نادیده بگیریم یا در برابر فشارهای‌شان تسلیم شویم. بلکه مراد این است که هر چه بیشتر خود را متعهد به احکام و اجرای آن‌ها در عمل گردانیم و در عوض برای رسیدن به خیرات، از یکدیگر پیشی جوییم و در یک مسابقه و رقابت سازنده شرکت کنیم. رقابت کنندگان و دشمنان برای نفوذ دادن افکار و فرهنگ خود به میان امت اسلامی تلاش می‌کنند و این امر در زمانی رخ می‌دهد که میان آن‌ها و مسلمین آشتی برقرار است. از این رو

۱. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۱۸، صص ۲۵۲-۲۵۰

۲. جوادی آملی، عبدالله، مفاتیح الحیاء، تحقیق و تنظیم: محمد حسین فلاّح زاده و دیگران، قم: اسراء، ۱۳۹۱ ه. ش، چاپ چهل و دوم، صص ۳۰۸-۳۰۷

قرآن ما را توصیه می‌کند که جانب حذر و احتیاط را رعایت کنیم تا به آن افکار آلوده نگردیم. بر مسلمانان است که شیفته‌ی زندگی خوش و امنی که کفار و یا امم دیگر از آن برخوردارند، نشوند. زیرا این زندگی خوش و امن به سبب گناهایی که آن‌ها مرتکب می‌شوند، به جهنم تبدیل می‌شود. پس مسلمانان باید از تبعیت کردن از افکار و عادات کفار، پرهیز کنند.^۱

۲،۱،۲،۳. روایات

روایاتی که برای اثبات حرمت تشبّه به کفار به آن‌ها استناد می‌گردد، دو دسته هستند. یک دسته از این روایات، عامّ و کلی هستند و دسته‌ای دیگر، به صورت خاصّ و با ذکر مصادیق، از آن‌ها نهی نموده‌اند. در این بخش تنها روایات عامّ در باب حرمت تشبّه به کفار بیان می‌گردد و روایات خاصّ در این باب، در بحث از مصادیق تشبّه به کفار در فصل دوم مورد نقل و بررسی قرار می‌گیرد.

اول. روایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^۲: اگر کسی خود را به قومی شبیه سازد، پس او از آن‌ها است.

این روایت با اطلاق خود، شامل انحاء گوناگون تشبّه به کفار می‌شود و در نتیجه مبعوض بودن آن را اقتضاء دارد. ولی از نظر سند ضعیف است. زیرا از محدّثین امامیه، تنها ابن ابی جمهور احسائی آن را نقل نموده است و چون نقل او به صورت مرسله است، معتبر نیست.

حدیث مذکور، در منابع اهل سنت به صورت مسند وارد شده است.^۳ اما در سند آن، عبد الرحمن بن ثابت بن ثوبان و ابومنیب جرسی وجود دارد که عبد الرحمن تضعیف شده و به وثاقت ابومنیب تصریح نشده است. لذا سند آن ضعیف می‌باشد.^۴

^۱ گروهی از مترجمان، تفسیر هدایت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ه. ش، چاپ اول، ج ۲، صص ۳۴۴-۳۴۳

^۲ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی العزیزیه، همان، ج ۱، ص ۱۶۵

^۳ الف- ابن ابی شیبّه، ابوبکر، الكتاب المصنف فی الأحادیث و الآثار، محقق: کمال یوسف الحوت، ریاض: مکتبه الرشد، ۱۴۰۹ ه. ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۱۲

ب- ابن حمید، ابومحمّد عبد الحمید، المنتخب من مسند عبد بن حمید، محقق: مصطفی العدوی، دار بلنسیه للنشر و التوزیع، ۱۴۲۳ ه. ق، چاپ دوم، ج ۲، ص

۵۷

^۴ همان

بعضی از علمای شیعه در توضیح و تبیین روایاتی از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) که دارای همین محتوا و مضمون است، عبارت فوق را ذکر کرده‌اند. از جمله ملّا صالح مازندرانی در شرح خود بر اصول کافی، در ذیل حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) این عبارت را استفاده کرده است.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ»^۱: با بدعت گذاران همراهی و نشست و برخاست نکنید که اگر چنین کنید، نزد مردم همانند یکی از آنان می‌گردید.

ملّا صالح در توضیح این روایت می‌نویسد: «لِأَنَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^۲: زیرا اگر کسی خود را به قومی شبیه سازد، پس او از آن‌ها است.

به اعتقاد صنعانی، این روایت دالّ بر این مطلب است که اگر کسی خود را در اموری که مختصّ فستاق یا کفار است به آن‌ها شبیه سازد، از آنان خواهد بود. بنابراین اگر مسلمانی با قصد شبیه شدن به کفار، خود را به آنان شبیه سازد، کافر است.^۳

دوم. روایات امیر مؤمنان (علیه‌السلام)

الف. عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ غَدَّ مِنْهُمْ»^۴: اگر کسی خود را به قومی شبیه سازد، از آن‌ها شمرده خواهد شد.

این روایت نیز با اطلاق خود، شامل انحاء گوناگون تشبّه به کفار می‌شود و بر مبغوضیت آن دلالت دارد. ولی از حیث سندی ضعیف است. زیرا قاضی مغربی و میرزای نوری آن را به صورت مرسل نقل کرده‌اند و نسبت به ضعف آن، جبران‌کننده‌ای وجود ندارد.

^۱. شیخ کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، محقق: علی اکبر غفّاری، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ه. ق، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۳۷۵.

^۲. مازندرانی، محمد صالح بن احمد بن شمس سروی، شرح الکافی، تهران: المکتبۃ الإسلامیة، ۱۳۸۲ ه. ق، چاپ اول، ج ۱۰، ص ۳۳.

^۳. رک: الصنعانی، سبیل السلام، همان، ج ۲، صص ۶۴۶-۶۴۷.

^۴. الف- قاضی مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الإسلام، قم: مؤسسه‌ی آل‌البیت (علیهم‌السلام)، ۱۳۸۵ ه. ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۵۱۳.

ب- محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه‌ی آل‌البیت (علیهم‌السلام)، ۱۴۰۸ ه. ق، چاپ اول، ج ۱۷، ص ۴۴۰.

ب. قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قُلٌّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»^۱:

اگر بردبار نیستی، خود را بردبار نشان بده. زیرا شأن آن است که اندک است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله‌ی آنان به حساب نیاید.

دقت و تأمل در متن روایت، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که این حدیث در مقام بیان حکم تکلیفی از قبیل حرمت یا کراهت نیست. بلکه از جمله‌ی آغازین آن که امر به حلم ورزی است و تعبیری همانند «قُلٌّ» و «أَوْشَكَ»، معلوم می‌گردد که این روایت در مقام ارشاد به این واقعیت است که در اموری چون بردباری، اگر کسی بردبار نباشد ولی خود را همانند آنان جلوه دهد، به تدریج ظاهر او به باطن سرایت کرده و از آن‌ها خواهد گردید.

البته این روایت، اشاره‌ای به برخی مفاسد تشبه به کفار دارد. بدین ترتیب که در صورت تشبه به آنان، چه بسا پیروی در امور ظاهری، اندک اندک به پیروی فکری و اعتقادی منجر گردد و شخص در زمره‌ی آنان قرار گیرد.

مضمون این روایات به گونه‌ای است که می‌توان با استناد به آن‌ها، حکم تشبه به کفار را به دست آورد و مصادیق تشبه به کفار را تحت این عنوان قرار داد و روایات را بر آن‌ها تطبیق داد.

در نتیجه این روایات در مقام بیان یک هشدار کلی و مهم است و آن این که مسلمین باید نسبت به فرهنگ بیگانگان حساس باشند. زیرا از راه‌های هجوم کفار علیه ملت‌های مسلمان و تسلط آنان بر مسلمین، سلطه‌ی فرهنگی بر آن‌ها است و این هدف تنها با ایجاد از خود باختگی فرهنگی و دست برداشتن از سنت‌ها و ارزش‌های دینی و اجتماعی خود و الگو گرفتن از ملت‌های سلطه‌گر و پیروی کورکورانه از آنان محقق می‌گردد. از همین رو در این روایات، مسلمین از این قبیل پیروی‌ها باز داشته شده‌اند.

۳،۱،۲،۳. قاعده‌ی فقهی نفی سیل

قطعاً نهی از تشبه به کفار، از سیادت امت اسلامی محافظت می‌کند. زیرا تقلید از غیر، با کمال این امت منافات دارد. این تقلید از سایر امت‌ها یا در باب دیانت و عبادت صورت می‌گیرد -که در این حال، آیین

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷

باطل آن‌ها به حساب اسلام اظهار می‌گردد و برای امت اسلام هیچ چیز مضرتر از ضعف در بزرگداشت امور دینی نیست- یا در باب عادات و صفات غیر دینی صورت می‌گیرد که این امر نیز، موجب وهن امت اسلامی و ذلت مسلمین است.^۱

قاعده‌ی نفی سبیل، از اصول و قواعد مهمّ فقهی است که در بسیاری از روابط مسلمین با کفار، در حوزه های گوناگون قابل انطباق است و مبنای بسیاری از حقوق و احکام اسلامی در ارتباط با کفار می‌باشد. این قاعده، از اصول و قواعد ثانویه‌ی لفظی است که در مواردی خاص، در جهت دفع ضرر از حاکمیت اسلام و حفظ منافع حیاتی جامعه‌ی اسلامی، بر ادله‌ی اولیه‌ی احکام اسلامی حاکم شده و اطلاقات و عمومات این ادله را تقیید و تخصیص می‌زند.

در عنوان این قاعده، دو واژه‌ی «نفی» و «سبیل» اخذ شده است. مراد از «نفی»، بسته شدن و مسدود بودن است. «سبیل» نیز در لغت به معنای راه^۲ و در اصطلاح به معنای سلطه و غلبه^۳ استعمال شده است. مفهوم و معنای این قاعده چنین است که در شریعت اسلام، هیچ قانونی که به موجب آن، نفوذ و تسلطی برای کفار نسبت به مسلمین ایجاد گردد، از سوی خداوند متعال تشریع نشده است.^۴

پس هر نوع رابطه و عملی که منجر به تفوق و تسلط کفار بر مسلمین گردد، ممنوع است. این قاعده از قواعد ثانویه‌ی فقهی است که بر عمومات و اطلاقات ادله‌ی اولیه‌ی احکام حکومت دارد. بدین ترتیب به عنوان یک ضرورت در راستای دفع ضرر از جامعه‌ی اسلامی و حفظ منافع آن، قواعد اولیه را از لحاظ عمل

۱. الذّهبی، محمد بن احمد، رسالۀ تشبیه الخسیس بأهل الخمیس، محقق: مشهور سلمان، لندن، عدد ۴، ۱۴۱۰ هـ ق، صص ۲۱۴-۱۸۳، به نقل از اللّوئیحق المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۱۳۷

۲. معلوف، لوییس، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه‌ی المنجد)، مترجم: احمد سیّاح، انتشارات اسلام، ۱۳۷۷ هـ ش، چاپ نوزدهم، ج ۱، ص ۸۱۲

۳. الف- بجنوردی، القواعد الفقهیة (للجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۱، صص ۱۹۰-۱۸۸

ب- لنکرانی، محمد فاضل، القواعد الفقهیة (للفاضل)، قم: چاپخانه‌ی مهر، ۱۴۱۶ هـ ق، چاپ اول، ص ۲۳۳

ج- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیّه قم، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ دوم، ج ۶، ص ۲۲

۴. انصاری، محمد علی، موسوعة الفقهیة المیسرة، قم: مجمع فکر الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۸۳

خنثی می‌سازد.^۱ به عبارت دیگر، هر گاه عموم یا اطلاق دلیلی، حکمی را اثبات کند که منجر به سلطه‌ی کفار بر مسلمین گردد، قطعاً آن عموم یا اطلاق مراد شارع مقدّس نیست.^۲

این تقریر از مفاد قاعده، به نکات ذیل اشاره دارد:^۳

الف. مفاد قاعده، نفی هر گونه ارتباط مسلمانان با کفار نیست، بلکه آنچه مضمون این قاعده است، نفی ارتباط تسلّط مدار کفار با مسلمین است.

ب. مفاد قاعده، تنها حکم تکلیفی (حرمت) یا حکم وضعی (بطلان و فساد) را شامل نمی‌شود. بلکه در جعل این قاعده، هر دو جهت مورد نظر قانونگذار بوده است. بنابراین انجام آنچه موجب تسلّط کفار بر مسلمانان می‌گردد، نه تنها مبعوض، مورد نهی شارع و موجب استحقاق عقاب است (حکم تکلیفی)، بلکه اگر در اموری مانند معامله، انتخاب یا انتصاب صورت پذیرد، آن امر باطل بوده و شارع مقدّس آن را به رسمیت نمی‌شناسد.

ج. آنچه مفاد قاعده و تلقی فقهاء از آن است، نفی نفوذ و سلطه‌ی کفار بر امت اسلامی یا بر فرد مسلمان است. بنابراین هر گاه انجام عملی موجب سلطه‌ی فرد کافر بر فرد مسلمان گردد، این عمل ممنوع خواهد بود. هر چند موجب تسلّط بر امت اسلامی به عنوان یک مجموعه نگردد.

مسائل و موضوعات فراوانی در احکام فقهی وجود دارد که فقهای اسلام مبنای آن‌ها را قاعده‌ی نفی سبیل دانسته‌اند. از جمله در روابط حقوقی و مالی، صاحب جواهر در نفی شفعه بین مسلمان و کافر^۴ و حرام بودن فروش برده‌ی مسلمان به کفار،^۵ به آن تمسّک کرده‌اند.

^۱ رک: شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، چاپ آربن، ۱۳۶۱ ه. ش، چاپ اول، ج ۲، صص ۳۸۶-۳۸۷

^۲ سیمایی صراف، حسین، بررسی قاعده‌ی نفی سبیل و بعضی از نمودهای آن در فقه و حقوق، ماهنامه‌ی دادرسی، سال چهارم، شماره‌ی ۲۰، ۱۳۷۹ ه. ش، ص ۲۵

^۳ علیدوست، ابوالقاسم، قاعده‌ی نفی سبیل، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۶ (۳) فقه، ۱۳۸۳ ه. ش، ص ۲۳۳

^۴ نجفی (صاحب الجواهر)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، همان، ج ۳۷، ص ۲۹۴

^۵ همان، ج ۲۲، صص ۳۳۵-۳۳۴

مرحوم فاضل مقداد نیز، مواردی از احکام را برشمرده و بیان داشتند که مستند فقهاء در این احکام، قاعده‌ی مذکور است. برخی از این احکام عبارتند از: عدم جواز وکالت کافر بر مسلمان، عدم جواز وصایت کافر بر کودک مسلمان، عدم صحت عاریه دادن برده‌ی مسلمان به کافر و^۱

اول. ضرورت قاعده‌ی نفی سبیل

این قاعده بر پایه‌ی مفهوم ژرف و دقیقش، در حوزه‌ی روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان و حتی روابط کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، جایگاه بلند و ویژه‌ای دارد. چنان که از آن با عنوان ضامن عزت، بزرگی، سیادت، استقلال، آزادی و آزادگی مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی یاد می‌شود. زیرا خداوند همه‌ی راه‌های نفوذ کفار به جرگه‌ی مسلمانان و چیرگی‌شان بر آنان را بسته و عوامل برتری کفار بر مسلمین را نفی کرده است. بنابراین اگر مسلمانان (افراد یا دولت‌ها)، به خطا یا عمد، در هر سطحی و با هر عنوانی، به کاری دست بزنند که به عزت اسلامی آنان آسیب برساند و راه را برای رخنه کردن کفار در میان مسلمانان یا حاکمیت آنان باز کند، رفتارشان نامشروع و بی اعتبار خواهد بود.^۲

بر همین اساس، حضرت امام خمینی (رحمه‌الله) می‌فرمایند:

«اگر خطر تسلط سیاسی و اقتصادی دشمن بر جامعه‌ی اسلامی به حدی باشد که بیم آن رود دشمن جامعه را به اسارت سیاسی و اقتصادی خود بکشد و موجب تحقیر و توهین اسلام و مسلمانان گردد و آنان را ضعیف سازد، بر مسلمین واجب است با وسائلی شبیه آنچه دشمن دارد، از خود دفاع کنند و مبارزه‌ی منفی نیز داشته باشند. مثلاً اجناس دشمن را تحریم کرده، از آن‌ها استفاده نکنند و رابطه‌ی تجاری و معاشرت با دشمن را به طور کلی قطع کنند. اگر روابط تجاری با کفار موجب ترس بر حوزه‌ی اسلام و سرزمین‌های اسلامی گردد، ترک این روابط بر تمام مسلمانان واجب می‌شود و در اینجا تفاوتی میان استیلای سیاسی با فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد. اگر روابط سیاسی که بین دول اسلامی و بیگانه صورت می‌گیرد، موجب

۱. حلی، مقداد بن عبدالله سیوری، کنز العرفان فی فقه القرآن، قم: انتشارات مرتضوی، ۱۴۲۵ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۴۴

۲. اسعدی، محمد، قاعده‌ی منع استیلای کفار بر مسلمانان، قم: انتشارات آیین احمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، ۱۳۹۱ ه. ش، چاپ اول، صص ۳۹-۴۰

تسلط کفار بر نفوس، بلاد و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی آن‌ها گردد، برقراری

رابطه، حرام و پیمان‌هایی که بسته می‌شود، باطل است.^۱

دوم. ادله‌ی قاعده‌ی نفی سبیل

مستندات این قاعده به طور عمده در چهار بخش مطرح می‌شود که در ادامه مورد بررسی واقع می

گردند.

الف. آیات

در قرآن کریم، آیاتی دالّ بر اختصاص عزّت به خداوند و پیامبر گرامی اسلام و مؤمنین ذکر شده که التزاماً بر مفاد قاعده‌ی نفی سبیل دلالت دارد.^۲ اما آیه‌ای که اساس قاعده‌ی نفی سبیل، از آن اتخاذ شده است، آیه‌ی کریمه‌ی زیر است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳: منافقان همان‌ها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند. اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می‌گویند مگر ما با شما نبودیم؟ (پس ما نیز در افتخارات و غنائم شریکیم!) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، به آنان می‌گویند مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان، تشویق نمی‌کردیم؟ (پس با شما شریک خواهیم بود!) خداوند در روز رستاخیز، میان شما داوری می‌کند و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.

^۱. موسوی خمینی، *تحریر الوسیله*، همان، ج ۱، صص ۴۸۶-۴۸۵

^۲. «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: آن‌ها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند.» در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است. ولی منافقان نمی‌دانند. *سوره المنافقون* (۶۳): آیه (۸)

^۳. *سوره النساء* (۴): آیه (۱۴۱)

قابطه‌ی فقه‌ای مذاهب اسلامی، در متون فقهی خویش، با استناد به این آیه، در ابعاد مختلف فقهی به نفی سبیل از کفار پرداخته‌اند.^۱

منظور از مؤمنین در این آیه‌ی شریفه، مسلمانان است نه معنای اخصّ از آن. زیرا مقصود از ایمان، آن چیزی است که موجب خروج از مرز کفر می‌شود. قرینه‌ی مقابله‌ی میان کافرین و مؤمنین نیز، این امر را تأیید می‌کند.^۲

ظاهر آیه بر نفی حکمی که موجب تسلط کافر بر مسلمان گردد، دلالت دارد. پس این چنین حکمی در شریعت اسلام جعل نشده است.^۳ بنابراین، منظور از نفی سبیل، تسلط تکوینی نیست. زیرا این نوع تسلط، به میزان تلاش و عمل خود مسلمین بستگی دارد که در برخوردهای فیزیکی با کفار، مغلوب نگردند و استقلال خود را حفظ کنند. افزون بر این، در عالم خارج و تکوین و در طول تاریخ، مشاهده شده که گاهی از اوقات، کفار بر مسلمین غلبه پیدا کرده، بر آن‌ها پیروز شدند و خداوند نیز در آیات متعدّد از آن خبر داده است. بنابراین منظور از نفی سبیل، مسدود بودن راه تسلط تشریعی کفار نسبت به مسلمین است.^۴ یعنی قوانین فقه، هیچ گونه راه تسلطی را برای کفار باز ننموده و به تعبیر دیگر، در شریعت اسلام حکمی که در اثر آن، کافر بر مسلمان مستولی گردد، از سوی شارع جعل نگردیده است و اگر مسلمین در سیاست خارجی خود این اصل را رعایت کنند، تحت سلطه قرار نمی‌گیرند.

^۱ الف- النووی، ابوزکریّا محیی الدّین یحیی بن شرف، **المجموع شرح المهدّب**، دارالفکر، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۶۰ و ج ۱۹، ص ۳۴۶
ب- ابن رشد الحفید، ابوالولید محمد بن احمد، **بدایة المجتهد و نهایة المقتصد**، قاهره: دارالحدیث، ۱۴۲۵ هـ، ج ۴، ص ۱۳۶
ج- ابن نجیم المصری، زین الدّین بن ابراهیم، **البحر الرّائق شرح کنز الدّقائق**، دارالکتب الاسلامی، بی‌تا، چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۳۲
د- ابن مفلح، شمس الدّین المقدّسی، **الفروع**، محقق: عبدالله بن عبد المحسن التّرجی، مؤسّسة الرّسالة، ۱۴۲۴ هـ، ق، چاپ اول، ج ۱۰، ص ۲۷۳
ه- ابن ادریس حلّی، **السّرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، همان، ج ۲، ص ۸۷
و- ابن زهره، **غنیة النّزوع علمی الاصول و الفروع**، همان، صص ۲۱۰، ۲۳۴ و ۴۰۴
ز- محقّق ثانی (محقّق کرکی)، علی بن حسین، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، قم: مؤسّسه‌ی آل البیت (علیهم‌السلام)، ۱۴۱۴ هـ، ق، چاپ دوم، ج ۴، ص ۶۳ و ج ۶، ص ۳۶۵ و ج ۸، ص ۲۰۰ و ج ۱۲، ص ۱۰۷
^۲ لنکرانی، **القواعد الفقهیة (للفاضل)**، همان، صص ۲۵۳-۲۵۲
^۳ رک: بجنوردی، **القواعد الفقهیة (للبجنوردی، السید حسن)**، همان، ج ۱، صص ۱۸۸-۱۸۷
^۴ رک: الف- مغنیه، محمد جواد، **تفسیر المبین**، قم: بنیاد بعثت، بی‌تا، ص ۱۲۷
ب- نووی جاوی، محمد بن عمر، **مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید**، محقق: محمد امین الصّناوی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ، ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۳۶
ج- لنکرانی، **القواعد الفقهیة (للفاضل)**، همان، ص ۲۳۴

در آیهی شریفه، تسلط کفار بر مسلمین با حرف «لن» نفی گردیده است و در ادبیات عرب حرف «لن» برای نفی ابد استعمال می‌شود. یعنی در هیچ زمانی، کفار راهی برای تسلط بر مسلمین ندارند. به عبارت دیگر با توجه به وجود حرف «لن»، آیهی مذکور دالّ بر نفی عموم سلطه در تمام زمان‌ها است. از سوی دیگر واژهی «سبیل»، نکره‌ای در سیاق نفی است و بر فراگیری (عمومیت) دلالت دارد. یعنی در شریعت اسلامی، هیچ راه سلطه‌ای برای کافران نسبت به مسلمانان وجود ندارد.^۱ دو لفظ «کافرین» و «مؤمنین» نیز، جمع محلی به «أل» می‌باشند که بر جنس کفار و مؤمنین دلالت دارد. بنابراین آیهی شریفه هم بر عموم سلب و نفی و هم بر سلب و نفی عموم دلالت دارد.^۲

ب. روایت اعتلاء

دلیل دوم بر قاعده‌ی نفی سبیل، حدیث اعتلاء است. این حدیث در منابع روایی تشیع و تسنن نقل شده است. در متون حدیثی امامیه، این حدیث به تعبیر زیر وارد شده است:

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^۳: اسلام همچنان به برتری می

رود و هیچ آیینی بر آن برتر نمی‌شود.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ نَحْنُ نَرْتَهُمْ وَ لَا يَرْتُونَا»^۴: اسلام

همچنان به برتری می‌رود و هیچ آیینی بر آن برتر نمی‌شود. ما از کفار ارث می‌بریم و آن‌ها از ما ارث نمی‌برند.

۳. مَعَ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «... الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَا»^۵:

اسلام همچنان به برتری می‌رود و هیچ آیینی بر آن برتر نمی‌شود و کفار به منزله‌ی مردگانند که نه حاجب از ارث می‌شوند و نه ارث می‌برند.

۱. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۳، ص ۴۹۹

۲. رک: لنکرانی، القواعد الفقہیة (للفاضل)، همان، ص ۲۳۷

۳. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیّه، قم، ۱۴۰۷ هـ ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۴

۴. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللّٰثالی العزیزیه، همان، ج ۳، ص ۴۹۶

۵. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۴، ص ۳۳۴

در منابع روایی اهل سنت نیز، روایت مذکور با تعبیر «الإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى»، از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است.^۱

این حدیث در تمام نقل‌ها، مرسل^۲ بوده و به همین جهت ضعیف شمرده شده است. مرحوم مصطفوی معتقدند که ارسال این حدیث، مانع از اعتماد به آن می‌باشد.^۳ اما بسیاری از فقهاء معتقدند که ضعف سندی آن، با شهرت تمسک به آن در میان فقهاء و استناد به آن در موارد مختلف، جبران گردیده است.^۴ برای مثال در کتاب العناوین الفقهیة آمده است که این خبر در لسان فقهاء مشهور است و تلقی به قبول شده است. به گونه‌ای که از ملاحظه‌ی سند آن بی‌نیازیم.^۵

امام خمینی (رحمه الله) نیز در این رابطه می‌فرماید:

«در این که روایت مورد اعتماد است، هیچ اشکالی وجود ندارد. زیرا این روایت میان فریقین مشهور است ... بنابراین از مراسیل معتبر است.»^۶

بنابراین با پذیرش کبری انجبار، این حدیث حجتی برای اثبات قاعده‌ی نفی سبیل است. پیرامون مفاد و دلالت حدیث اعتلاء، فقهاء نظریات متعددی را مطرح کرده‌اند. مرحوم صاحب عناوین در این رابطه بیانی دارند که با آن، دلالت حدیث بر قاعده‌ی نفی سبیل را اجمالاً پذیرفته‌اند. خلاصه‌ی بیان ایشان چنین است:

اگر مراد از جمله‌ی «الإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، اخبار از عزّت و شوکت اسلام باشد، بدین معنا که با کثرت متدینین و مسلمین، اسلام بر سایر آیین‌ها و غیر مسلمین غلبه دارد، قطعاً این نوع خبر دادن از

^۱ رک: الف - البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل ابوعبدالله، صحیح بخاری، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۹۳

ب - الدارقطنی، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد، سنن الدارقطنی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۴ هـ ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۳۷۱

ج - الرویانی، ابوبکر محمد بن هارون، مسند الرویانی، محقق: ایمن علی ابویمانی، قاهره: مؤسسه قرطبه، ۱۴۱۶ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۳۷

^۲ حدیث مرسل، حدیثی است که ناقلان آن یا به هیچ وجه در سند آن نیامده‌اند (مرسل به حذف واسطه) یا نامشان در زنجیره‌ی سند مبهم است (مرسل به ابهام). (اسعدی، قاعده‌ی منع استیلائی کفار بر مسلمانان، همان، ص ۵۳)

^۳ مصطفوی، سید محمد کاظم، القواعد الفقهیة، المركز العالمی للدراسات، ۱۴۱۱ هـ ق، چاپ سوم، ج ۱، ص ۲۹۴

^۴ رک: الف - یجنوردی، القواعد الفقهیة (للیجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۱، ص ۱۹۰

ب - لنکرانی، القواعد الفقهیة (للفاضل)، همان، ص ۲۳۷

^۵ مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی، العناوین الفقهیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۱۷ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، صص ۳۵۳-۳۵۲

^۶ فلّا إشکال فی کونه معتمداً علیه لکونه مشهوراً بین الفریقین ... فهو من المراسیل المعتبرة. (موسوی خمینی، سید روح الله، کتاب البیع (للامام الخمينی)، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره)، ۱۴۲۱ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۷۲۶)

شئونات شارع نیست. زیرا تعداد کفار نسبت به مسلمین زیاد بوده و مسلمین بر آن‌ها غلبه ندارند. اگر معنای جمله را خبریه بگیریم، احتمال دارد ثبوت علو برای اسلام در آینده ممکن باشد. ولی نفی علو غیر اسلام بر اسلام، امری دائمی است. بنابراین جمله دارای دو بخش می‌گردد. بخش اول که می‌فرماید: «الإِسْلَامُ يَعْلُو» که زمان علو در آن مجمل است و قدر متیقن آن، برخی زمان‌ها است. ولی بخش دوم که جمله‌ی «وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ» باشد، به نحو مطلق، بر عدم علو غیر اسلام دلالت دارد. زیرا مصدر در ضمن فعل که ادات نفی بر آن داخل شده باشد، اقتضای نفی عموم دارد که این معنا مستلزم نفی جمیع افراد علو در زمان آینده است. این معنا با مفاد بخش اول تعارض ندارد. در هر حال اگر حدیث را به معنای اخباری در نظر بگیریم، لازم می‌آید در هیچ زمانی کفر بر اسلام غلبه نداشته باشد. در حالی که به واقع دیده می‌شود در بعضی اوقات، کفار قوی‌تر بوده و مسلمانان مقهور آنان هستند. در نتیجه باید حدیث را بر معنای انشاء حمل نمود که در مقام تشریع است.^۱

مرحوم بجنوردی نیز در خصوص دلالت و مفاد حدیث مذکور می‌فرماید:

«این حدیث در مقام تشریع می‌باشد. بدین معنا که اسلام این چنین موجب علو مسلمین بر کفار می‌گردد که در احکامش راه سلطه‌ای برای کافر نسبت به مسلمان قرار نداده است. به عبارت دیگر احکام اسلام و تشریع احکام الهی، به نحوی است که موجب علو کافر بر مسلمان نیست. در حقیقت این حدیث شریف دارای دو مضمون موجب و سالبه است. مفاد جمله‌ی موجب این است که در احکامی که به امور مسلمانان با کفار مربوط می‌شود، جانب علو مسلمین نسبت به کفار لحاظ گردیده و مفاد جمله‌ی سالبه، عدم علو کفار بر مسلمین از ناحیه‌ی همین احکام مجعوله است. از این بیان روشن می‌گردد در حدیث مذکور، مقصود از اسلام، مسلمانان نیست. بلکه همان اسلام است و علو اسلام، بیانی دیگر از علو مسلمین است.»^۲

اما برخی از فقهاء معتقدند که در ارتباط با این حدیث، دو صورت متصور است. اگر جمله‌ی بعدی حدیث -در برخی تعابیر- که در آن واژه‌ی «کفار» وجود دارد را لحاظ نکنیم، محتمل است که حدیث در مقام اخبار

^۱. مراعی، العناوین الفقهیة، همان، ج ۲، ص ۳۵۵-۳۵۴

^۲. بجنوردی، القواعد الفقهیة (للبجنوردی)، السید حسن، همان، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۰

از علوّ اسلام در زمان آینده و انتشار آن در سرتاسر عالم باشد. اما به قرینه‌ی جمله‌ی مذکور، منظور از اسلام، مسلمانان است. افزون بر آن، علوّ و شوکت اسلام، مساوی با علوّ و شوکت مسلمین است. بنابراین حدیث مذکور -آنگونه که برخی بیان فرمودند-^۱ در مقام ارشاد به علوّ ذاتی اسلام نمی‌باشد و مراد از آن، این است که در احکامی که به امور مسلمین با کفّار مربوط می‌گردد، جانب علوّ مسلمین نسبت به کفّار لحاظ شده است. بنابراین دلالت حدیث بر قاعده‌ی نفی سبیل تمام است و اگر کسی شبهه کند که مقداری از این حدیث که ضعف سندی‌اش به سبب شهرت جبران می‌شود، صدر روایت است نه همه‌ی آن و صدر روایت نیز، فی نفسه بر قاعده‌ی نفی سبیل منطبق نیست، می‌توان در پاسخ او گفت که فهم فقهاء از این روایت، دلیل بر آن است که فقهاء ذیل روایت را نیز، اعتبار کرده‌اند.^۲

ج. اجماع فقهاء

دلیل سوم در اثبات قاعده‌ی نفی سبیل یا اصل استقلال و سیادت اسلامی، اجماع محصل فقهاء است که فرموده‌اند:

«این مطلب اجماع قطعی است که هیچ قانونی در اسلام وجود ندارد که موجب تسلط کافر بر مسلمان گردد. بلکه همه‌ی احکام و قوانین شریعت اسلام، بر اساس علوّ و آزادی مسلمین از سلطه‌ی غیر مسلمین جعل گردیده است و این مسئله شواهد فراوانی دارد. مانند: عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر، عدم جواز فروش برده‌ی مسلمان به کافر، عدم صحّت ولیّ و قیم قرار دادن کافر بر مسلمان و»^۳

آیت الله فاضل لنکرانی نیز، پس از نقل اجماع می‌فرماید:

«انکار اجماع از احدی از علماء ظاهر نشده و به طور کلی ظاهراً اجماع تحقّق یافته و نقل این

اجماع به حدّ استفاضه، بلکه به حدّ تواتر رسیده است.»^۴

^۱. رک: مصطفوی، القواعد الفقهیّة، همان، ج ۱، ص ۲۹۴

^۲. لنکرانی، القواعد الفقهیّة (للفاضل)، همان، صص ۲۳۸-۲۳۷

^۳. بجنوردی، القواعد الفقهیّة (للبجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۱، ص ۱۹۱

^۴. لنکرانی، القواعد الفقهیّة (للفاضل)، همان، صص ۲۳۴-۲۳۳

اما باید گفت که اجماع در این موضوع، نمی‌تواند دلیل مستقلی در کنار سایر ادله باشد؛ بلکه فقط به عنوان مؤید مورد استناد قرار می‌گیرد. زیرا به احتمال زیاد، مستند مجمعین در این قاعده، ادله‌ی دیگر از جمله آیه‌ی نفی سبیل یا حدیث اعتلاء است. لذا کاشف از قول معصوم (علیه‌السلام) -به آن معنایی که در حجّیت اجماع در اصول فقه مطرح است- نمی‌باشد. پس فقیه باید به ادله‌ی دیگر رجوع کرده و دلالت یا عدم دلالت آن‌ها را بر قاعده‌ی نفی سبیل بررسی کند.^۱

د. دلیل اعتبار یا مناسبت حکم و موضوع

مضمون این قاعده، مورد درک عقل است. عقل با توجه به مقاصد کلان شارع، اهمّیت و لزوم علوّ و استقلال اسلامی را درک می‌کند و از آنجا که مفاد این قاعده، با دو عنصر عزّت و استقلال اسلامی تلازم حتمی دارد، مورد درک عقل است و تصوّرش تصدیق را به همراه دارد.^۲ به بیان دیگر، شرافت، اصالت و ماهیت توحیدی اسلام -که بر اساس آن فقط باید برای خداوند متعال تعبد و تذلل گردد- و عزّت اسلام و مؤمنان،^۳ مقتضی بلکه علت تامه‌ی آن است که خداوند قانونی را که موجب حقارت و ذلّت مسلمین در برابر غیر مسلمین باشد، جعل نکند. زیرا این امر با اهداف عالی‌هی اسلام مطابقت ندارد.^۴

بنابراین باید راه هرگونه نفوذ، تسلط و برتری تشریعی کفّار بر مسلمین نفی گردیده و هر آنچه باعث خدشه دار شدن این عزّت شود، مردود اعلام گردد و یکی از نشانه‌های کامل بودن دین نیز، همین امر است. این استدلال تنقیح مناط قطعی، بلکه مستفاد از ظاهر ادله‌ی لفظیه است. بنابراین نظر کسانی که آن را استخراج حکم شرعی از طریق ظنّ و گمان می‌دانند، مردود است.^۵

۱. الف- بجنوردی، القواعد الفقهیة (للبجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۱

ب- لنکرانی، القواعد الفقهیة (للفاضل)، همان، ص ۲۳۴

۲. رضایی، مجید، هاشمی، سید محمد علی، بازخوانی قاعده‌ی نفی سبیل با رویکردی به اندیشه‌های امام خمینی (سلام‌الله‌علیه)، پژوهشنامه‌ی متین، سال چهارم، شماره‌ی ۵۷، ۱۳۹۱ ه. ش، ص ۷۵

۳. «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: آن‌ها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند.» در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است. ولی منافقان نمی‌دانند. سوره المنافقون (۶۳): آیه ۸

۴. رک: الف- بجنوردی، القواعد الفقهیة (للبجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۱، ص ۱۹۲

ب- شکوری، فقه سیاسی اسلام، همان، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۱

۵. لنکرانی، القواعد الفقهیة (للفاضل)، همان، ص ۲۴۱

مرحوم بجنوردی بعد از ذکر این دلیل می‌فرمایند:

«این دلیل در نزد من، بهترین وجه برای استدلال به قاعده‌ی نفی سبیل است. زیرا با وجود آن،

نفس قانع می‌گردد و فقیه نسبت به آن اطمینان خاطر می‌یابد.»^۱

ظاهراً این وجه بر جمیع موارد این قاعده منطبق نمی‌گردد. زیرا بنا بر قول ایشان، یکی از موارد تطبیق قاعده، ازدواج زن مسلمان با کافر است. با وجود این که در مسأله‌ی ازدواج به هیچ وجه خواری و ذلتی برای زن مسلمان وجود ندارد. زیرا زوجیت متقوم به طرفین و عقد ازدواج نیازمند رضایت هر دو طرف است.^۲ بدین ترتیب این دلیل جامع افراد نبوده، شامل جمیع مصادیق قاعده نمی‌گردد و به اصطلاح دلیل اخصّ از مدّعاست و برای اثبات قاعده کافی نیست.

ه. ادله‌ی دالّ بر وجوب تعظیم شعائر و حرمت اهانت به آن‌ها

دلایل عقلی و نقلی بسیاری وجود دارد که بر اساس آن‌ها، شارع مقدّس اهانت به شعائر اسلامی را حرام نموده و تعظیم آن‌ها را واجب دانسته است و یکی از مصادیق بارز شعائر الهی، مؤمنین هستند. با توجّه به این که تسلّط کفار بر مؤمنین، نوعی اهانت به مؤمنین است، پس چگونه ممکن است این اهانت را که خود حرام نموده، مباح و جایز شمارد و احکامی را وضع کند که باعث ذلّت مؤمنین باشد. بنابراین قاعده‌ی نفی سبیل بر اساس این دلیل ثابت می‌گردد.^۳

اما این دلیل نیز همانند دلیل قبل مردود است. زیرا جامع افراد قاعده نبوده و تمامیت ندارد. چون بسیاری از موارد قاعده مانند تزویج زن مسلمان با کافر، به هیچ وجه موجب اهانت به مسلمین نمی‌گردد.^۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با الهام از تعالیم روح بخش اسلامی، در اصل ۱۵۲، بر نفی هر گونه سلطه جویی و سلطه پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه‌ی مسلمانان و عدم تعهّد در برابر قدرت‌های سلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دُول محارب تأکید دارد و به

۱. بجنوردی، القواعد الفقهيّة (للبجنوردی، السید حسن)، همان، ج ۱، ص ۱۹۲

۲. لنکرانی، القواعد الفقهيّة (للفاضل)، همان، ص ۲۴۲

۳. رک: همان

۴. همان

موجب اصل ۱۵۳، هر گونه قرارداد را که موجب سلطه‌ی بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع اعلام می‌کند.

۲،۲،۳. ادله‌ی حکم کراهت

در رابطه با کراهت تشبّه به کفار، دلیل عامّی یافت نشد. اما روایاتی به صورت خاصّ و مصداقی در رابطه با تشبّه به کفار وارد شده‌اند که در آن‌ها قرائنی دالّ بر کراهت تشبّه به کفار وجود داشته و فقهاء با استناد به آن‌ها، به کراهت بعضی از مصادیق تشبّه به کفار حکم کرده‌اند. این روایات در فصل دوم از پژوهش حاضر، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۴. فلسفه‌ی نهی از تشبّه به کفار

دین خداوند متعال تنها برای جلب مصالح و دفع مفاسد آمده و این امر ملاک همه‌ی احکام شرعی است.^۱ پس در هر چیزی که شارع آن را واجب گردانیده یا به آن ترغیب نموده، مصلحتی برای مکلفین وجود دارد و هر چیزی که شارع آن را حرام یا مکروه دانسته، مفسده‌ی محض است یا مفاسدش از منافعش بیشتر می‌باشد. در این بخش برخی از حکمت‌های نهی از تشبّه به کفار بیان می‌گردد.

۱،۴. قطع راه‌های تمایل مسلمین به کفار

منع از تشبّه به کفار، سبب قطع طرقی می‌گردد که مسلمین را به محبّت و تمایل به کفار، نیکو شمردن روش آن‌ها، تقلید از آن‌ها و سیر به روش آن‌ها می‌کشاند. زیرا هر گونه مشابّهت با کفار، نوعی تناسب با آن‌ها را از خود به جای می‌گذارد^۲ و هر چه این مشابّهت بیشتر باشد، تأثیر پذیری در صفات به نحو کامل‌تری صورت می‌گیرد.^۳

۱. رک: الف- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقائد، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۰ ه. ش، چاپ پنجاه و دوم، ص ۹۱

ب- ابن عبد السلام، عزّ الدین، قواعد الأحکام فی مصالح الأنام، قاهره: مکتبه الکلیات الأزهریّه، ۱۴۱۴ ه. ق، ج ۱، ص ۱۱

۲. اللّوئیحی المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۱۳۵

۳. ابن تیمیّه، اقتضاء الصّراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، همان، ج ۱، ص ۵۴۷

این واقعیت، در متون دینی نیز به وفور مشاهده می‌گردد و بر اساس روایات اسلامی، محبت به کافر، سبب خروج محبت خدا از قلب انسان گردیده^۱ و او را در زمره‌ی گناهکاران قرار می‌دهد.^۲

محبت و تمایل به کفار، گاهی موجب مفسد بزرگی می‌شود که به کفر و خروج از اسلام منتهی می‌گردد. بنابراین شریعت اسلامی اسبابی که موجب این مفسد می‌شود را، مسدود نموده است.^۳

علامه طباطبایی (رحمه‌الله) پس از این که یکی از موارد استعمال واژه‌ی ولایت را حبّ می‌دانند، می‌فرمایند:

«اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم، خواه ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم. امتزاج روحی هم ما را به این که رام آنان شویم می‌کشد و از اخلاق و سایر شئون حیاتی آنان متأثر گردیم - زیرا نفس انسانی خو پذیر است - و آنان می‌توانند در اخلاق و رفتار ما دست بیاندازند.»^۴

ابن قیم جوزیه در بیان حکمت نهی از تشبّه به کفار می‌گوید:

«مقصود اصلی، ترک اسبابی است که به موافقت و مشابهت باطنی با کفار فرا می‌خواند و پیامبر

اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، ترک هر گونه تشبّه به کفار را برای امت خویش تشریع فرمودند.»^۵

بنابراین از دیدگاه اسلام، انجام دادن افعالی که مختصّ کفار است، منهیّ عنه می‌باشد. زیرا انجام دادن چنین افعالی، موجب می‌گردد که مسلمین به تدریج در ورطه‌ی پیروی فکری از آنان گرفتار شوند و در نتیجه، در زمره‌ی دشمنان اسلام قرار گرفته و موجب ضعف استقلال و شکوه جامعه‌ی اسلامی می‌گردند.

این فلسفه برای نهی از تشبّه به کفار - نزد قائلین - به قاعده‌ی سدّ ذرائع معروف است.

^۱ عَنْ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مَنْ أَحَبَّ كَافِرًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَ كَافِرًا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ»: اگر کسی کافری را دوست داشته باشد، پس قطعاً خدا را دوست ندارد و اگر کسی کافری را دوست نداشته باشد، پس قطعاً خدا را دوست دارد. (شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **الأمالی**، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة-مؤسسة البعثه، قم: مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعثه، ۱۴۱۷ هـ ق، چاپ اول، ص ۷۰۲)

^۲ قَالَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مَنْ أَحَبَّ غَاصِبًا فَهُوَ غَاصٍ وَ مَنْ أَحَبَّ مُطِيعًا فَهُوَ مُطِيعٌ وَ مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ وَ مَنْ خَذَلَ عَادِلًا فَهُوَ ظَالِمٌ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَ لَا يَنَالُ أَحَدٌ وَلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ»: اگر کسی انسان گناهکاری را دوست داشته باشد، پس او نیز گناهکار است و اگر کسی انسان فرمانبرداری را دوست داشته باشد، پس او نیز فرمانبردار است و اگر کسی ستمکاری را یاری کند، پس او نیز ستمکار است و اگر کسی عادل را خوار گرداند، پس او ستمکار است. پس شأن آن است که بین خدا و هیچ فردی، قرابت و خویشاوندی وجود ندارد و هیچ کس به ولایت خداوند نمی‌رسد مگر با بندگی. (شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **عیون اخبار الرضا (علیه السلام)**، تصحیح و تعلیق: علامه شیخ حسین اعلی، بیروت: منشورات مؤسسه‌ی الأعلی للمطبوعات، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۱، ص ۲۶۰)

^۳ اللّوئیحی المطیری، **التشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی**، همان، ص ۱۳۵

^۴ طباطبایی، **المیزان فی تفسیر القرآن**، همان، ج ۳، صص ۲۳۷-۲۳۶

^۵ **المقصود الأعظم ترک الأسباب الّتی تدعو الی موافقتهم و مشابعتهم باطناً و النّبی (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) سنّ لأمّته ترک التشبه بهم بکلّ طریق**. (ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر، **أحكام اهل الذّمة**، محقق: یوسف بن احمد البکری، شاکر بن توفیق العاروی، الدمام: رمادی للنشر، ۱۴۱۸ هـ ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۱۲۸۵)

«سد» در لغت به معنای بستن^۱ و «ذرائع» جمع مکسر از واژه‌ی «ذریعه» و به معنای وسیله و سبب چیزی است.^۲

خلاصه‌ی نظرات اندیشمندان اهل سنت در مورد قاعده‌ی فوق، آن است که هر وسیله‌ای که به حرام منجر گردد و مقدمه‌ی حرام است، باید ترک شود. به بیان دیگر، مؤمنان از ظاهر هر عمل عبادی یا مانند آن -از آنچه کفر یا معصیت در نیت است- که مشرکان انجام می‌دهند، به علت سد ذریعه و قطع ماده‌ی شر، نهی شده‌اند. حتی اگر از انجام آن عمل، قصد مشرکان را نیت نکرده باشند.^۳

به این ترتیب، انجام اموری که در صورت ظاهری، با عبادات یا عادات خاص کفار متفق و هماهنگ است، منهی عنه و ممنوع است و حکم حرمت یا کراهت، بر آن مترتب می‌گردد.

در همین راستا در فقه امامیه، هر چند سد ذرائع به عنوان یک قاعده مورد پذیرش و قبول قرار نگرفته، ولی در قالب امور دیگر مانند وجوب مقدمه‌ی واجب و حرمت مقدمه‌ی حرام، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. فقهای امامیه در ارتباط با حرمت مقدمه‌ی حرام، نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند. گروهی از آن‌ها به حرمت شرعی مقدمه‌ی حرام حکم کرده، گروهی، حرمت آن را عقلی می‌دانند و گروه دیگر در این رابطه، تفصیلاتی را ارائه کرده‌اند.^۴

مرحوم مظفر در باب مقدمه‌ی واجب، قائل به وجوب عقلی هستند و عقیده دارند که عقل، مکلف را به انجام دادن مأمور به مکلف کرده است و اگر شرع بخواهد دوباره آن را واجب -نفسی یا غیری- بگرداند، تحصیل حاصل رخ می‌دهد. بنابراین وجوب شرعی مقدمه، علاوه بر وجوب عقلی آن، بی‌پایه است.^۵

آیت الله سبحانی معتقدند فتوای فقهاء در مورد مقدمه‌ی حرام، بر اساس مبنای آن‌ها در باب مقدمه‌ی واجب مشخص می‌گردد.^۶ بنابراین اگر فقیهی در باب مقدمه‌ی واجب، حکم به وجوب عقلی مقدمه کرد، در

۱. ابن منظور، لسان العرب المحيط، همان، ج ۳، ص ۲۰۷

۲. الذریعة: الوسيلة والسبب إلى شيء. (الحسيني الزبيدي، تاج العروس من جواهر القاموس، همان، ج ۱۱، ص ۱۲۶)

۳. كُلُّ مَا يَفْعَلُهُ الْمُشْرِكُونَ مِنَ الْعِبَادَاتِ وَ نَحْوِهَا مِمَّا يَكُونُ كُفْرًا أَوْ مَعْصِيَةً بِالنِّيَّةِ، يَنْهَى الْمُؤْمِنُونَ عَنْ ظَاهِرِهِ وَ إِنْ لَمْ يَقْصِدُوا بِهِ قَصْدَ الْمُشْرِكِينَ، سَدًّا لِلذَّرِيعَةِ وَ حَسْمًا لِلْمَنَادَةِ. (ابن تیمیة، اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، همان، ج ۱، ص ۲۲۰)

۴. رک: الف- مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (علیهما السلام)، ۱۴۲۷ هـ ق، چاپ اول، ص ۳۴۵

ب- قدسی، احمد، أنوار الأصول (تقرير مباحث آیت الله ناصر مکارم شیرازی)، انتشارات نسل جوان، ۱۴۱۶ هـ ق، چاپ دوم، ج ۱، صص ۴۵۰-۴۴۹

۵. مظفر، أصول الفقه فی مباحث الألفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجّة و الأصول العملية، همان، ص ۲۹۹

۶. رک: درس خارج اصول آیت الله جعفر سبحانی، ۱۳۹۱/۳/۷، به نقل از سایت ویکی فقه (دانشنامه‌ی حوزوی)

بحث مقدمه‌ی حرام نیز، باید همان مبنا را اتخاذ کرده و مقدمه‌ی حرام را، تنها به حکم عقل حرام بدانند. بر این اساس آنچه از مجموع کلام مرحوم مظفر و آیت الله سبحانی برداشت می‌شود، آن است که مرحوم مظفر، قائل به حرمت عقلی مقدمه‌ی حرام هستند. به این بیان که اگر نهی مولی از ذی المقدمه، ایجاد داعی کند، دیگر نهی او از مقدمه، لغو است و اگر نهی مزبور ایجاد داعی نکرد و بازدارنده نبود، نهی از مقدمه که در رتبه‌ی پایین‌تری قرار دارد هم، نمی‌تواند رادع باشد. مگر این که دلیل شرعی بر حرمت نفسی در مقدمه وجود داشته باشد.^۱

در تقریرات آیت الله خوانساری بر بحث محقق نائینی آمده است که هر چند حرمت مقدمه‌ی حرام، به عنوان یک قاعده مورد پذیرش نیست، ولی اگر مصداق تجرّی باشد، شکی در حرمت آن نیست و در غیر این صورت، دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد.^۲

قریب به این معنا از سوی آیت الله مکارم نیز مطرح شده است.^۳

اما در رابطه با مجازات و عقاب، همه‌ی فقهای امامیه معتقدند که مقدمات واجب و حرام، مطمئناً دارای حکم شرعی نفسی مستقلّ از ذی المقدمه نیستند که مثلاً مکلف در برابر ترک مقدمه‌ی واجب یا انجام مقدمه‌ی حرام، استحقاق دو مرتبه عقاب را -به خاطر تخلف نسبت به «مقدمه» و «ذی المقدمه»- داشته باشد.^۴ بنابراین در صورتی که مکلف با انجام مقدمات حرام، فعل حرام را انجام دهد، فقط مستحقّ یک عذاب -به سبب انجام ذی المقدمه- است.

اما در صورتی که مکلف با قصد انجام حرام، مقدمات آن را انجام دهد، ولی موفق به انجام فعل حرامی که تحقق آن بر تحقق مقدماتش مترتب است نگردد، بنا بر نظر برخی از فقهاء از باب تجرّی مستحقّ عقاب است.^۵

در کتب حقوق جزاء نیز، در بحث شروع به جرم، در رابطه با مقدمات جرم بحث شده است.

^۱. رک: همان

^۲. رک: الغروی النائینی، محمد حسین، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب (تقریر بحث المیزان النائینی)، گردآوری: موسی التّجفی الخوانساری، المکتبة المحمّدیة، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲

^۳. قدسی، أنوار الأصول (تقریر مباحث آیت الله ناصر مکارم شیرازی)، همان، ج ۱، ص ۴۰۳

^۴. مکارم شیرازی، دائرة المعارف فقه مقارن، همان، ص ۳۴۵

^۵. قدسی، أنوار الأصول (تقریر مباحث آیت الله ناصر مکارم شیرازی)، همان، ج ۱، ص ۴۰۳

شروع به جرم عبارت است از رفتاری که به منظور عملی نمودن قصد مجرمانه انجام شده، لکن به جهت مانع خارجی، به تحصیل نتیجه‌ی مورد نظر منتهی نگردیده است. در بیشتر موارد، تحصیل نتیجه‌ی زیان آور، یکی از ارکان تحقق جرم است. وقتی نتیجه‌ی مزبور به دست نیاید، می‌توان گفت جرم، در مرحله‌ی شروع به جرم بوده است. نهایت آن که، شروع به جرم وقتی مستوجب کیفر است که برای مرتکب آن، ضمانت اجرای کیفری پیش بینی شده باشد.^۱

۲،۴. براءت از کفار

هماهنگی و همگونی مؤمنین با یکدیگر، از فرهنگ واحد آن‌ها حکایت می‌کند و این وحدت، به اندازه‌ای در میان آن‌ها عمیق است که حتی در ظاهر هم شبیه به یکدیگر هستند. از سوی دیگر تجسم وحدت در بواطن و ظواهر مؤمنین، از تشکل واحد و اقتدار عظیم امت اسلام، تنفر و انزجار ویژه و گسترده و نفوذ ناپذیری مسلمین نسبت به کفار حکایت کرده و سبب ایجاد خوف در کفار می‌گردد.^۲

به بیان دیگر، ترک مشابهت با کفار، موجب تحقق معنای براءت از کفار گشته و سبب تضعیف قلوب آن‌ها می‌شود.^۳

توضیح آن که، دین اسلام در رابطه با روابط مسلمین با غیر مسلمانان دستورات مختلفی دارد که یکی از آن‌ها، دستور جهاد و اعلان بیزاری از کفاری است که به پیمان‌های خویش با مسلمین پایبند نیستند. براءت از ملحدان و مشرکان، یکی از دو رکن اساسی توحید است و مفاد عبارت شریف (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)، مرکب از دو جزء «نفی غیر خدا» و «اثبات خدای سبحان» است. اعلان براءت که گاهی به صورت براءت کلامی در مقابل شرک فردی و گاهی به صورت براءت فقهی-حقوقی در مقابل شرک سازمانی یا دولت شرک بروز می‌یابد،^۴ از دستورات خداوند است که در کنار جهاد با دشمنان، از اصول سیاست خارجی حکومت اسلامی محسوب می‌شود.

۱. گلدوزیان، ایرج، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران: نشر میزان-نشر دادگستر، ۱۳۷۸ ه. ش، چاپ دوم، صص ۱۹۴-۱۹۳.

۲. حسینی اصفهانی، سید مرتضی، راه‌های تهاجم فرهنگی و مبارزه با آن، قم: انتشارات فرهنگ قرآن، ۱۳۸۲ ه. ش، چاپ دوم، صص ۸۴-۸۳.

۳. اللّوئیحق المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۱۳۸.

۴. رک: جوادی آملی، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، همان، ج ۳، ص ۲۴۰.

امام خمینی (رحمه الله) در این رابطه می‌فرمایند:

«فریاد برائت از مشرکان، مخصوص به زمان خاص نیست. این دستور است و جاوید، در صورتی که مشرکان حجاز منقرض شده‌اند.... لازم است حجّ بیت الله الحرام در این مجمع عمومی و سیل خروشان انسانی، فریاد برائت از ظالمان و ستمکاران را هر چه رساتر برآورند و دست برادری را هر چه بیشتر بفشارند.»^۱

این حکم دارای ادله‌ی قرآنی مختلفی است که در ادامه به بررسی برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱،۲،۴. آیه‌ی برائت

آیات ابتدایی سوره‌ی مبارکه‌ی توبه به شکل مستقیم بر برائت از مشرکان دلالت دارد.

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ * وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲: (این، اعلام) بیزاری از سوی خدا و پیامبر او، به کسانی از مشرکان است که با آن‌ها عهد بسته‌اید * با این حال، چهار ماه (مهلت دارید که آزادانه) در زمین سیر کنید (و هر جا می‌خواهید بروید و بیندیشید) و بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قدرت او فرار کنید و بدانید) خداوند خوارکننده‌ی کافران است * و این، اعلامی است از ناحیه‌ی خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حجّ اکبر (روز عید قربان) که خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند. با این حال، اگر توبه کنید، برای شما بهتر است و اگر سرپیچی نمایید، بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمروی قدرتش خارج شوید) و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده.

^۱. مرکز تحقیقات و انتشارات حجّ، کنگره‌ی عبادی-سیاسی حجّ، بی‌جا، ۱۴۰۹ ه. ق، چاپ اول، صص ۶۸-۶۷

^۲. سوره التوبه (۹): آیات (۱-۳)

عده‌ای از مفسران بر این عقیده‌اند که با دقت در آیات محلّ بحث، مشخص می‌شود که در این آیات از دو موضوع تبری صورت گرفته است. اوّل، براءت از عهد و پیمان‌های مشرکان که آیه‌ی اوّل متکفّل بیان آن است و دیگر، براءت از مشرکان به صورت عمومی که آیه‌ی سوم آن را بیان نموده است.^۱

آیت الله جوادی آملی نیز بر این باورند که «براءت»، قضیه‌ی شخصیّه^۲ است. یعنی درباره‌ی تعهد و توافق خارجی میان دولت اسلامی و سران شرک است که پس از گذشت مدّتی از آن معاهده، مشرکان پیمان شکنی کردند. آن گاه دولت اسلامی مأمور شد که پیمان مذکور را لغو و براءت خود را از آن مشرکان اعلان کند. اما «اذان» قضیه‌ی حقیقیّه^۳ است. بنابراین براءت را نیز در بر می‌گیرد. پس جریان اذان، قانون کلی و حکم عامی است که همه‌ی مشرکان را شامل می‌شود.^۴

وجوه مختلفی برای استفاده‌ی وجوب تبری از آیات براءت بیان شده است. برخی بر این عقیده‌اند که اگرچه در این آیات امری صورت نگرفته است اما اخبار در مقام انشاء است.^۵ عده‌ی از مفسران نیز، تصریحی به انشائی بودن براءت نکرده‌اند، اما تأویل بردن براءت به فعل امر در کلام ایشان، بیانگر آن است که انشائی بودن آن را پذیرفته‌اند.^۶

از سخن برخی مفسران اینگونه برداشت می‌شود که همه‌ی مؤمنان مکلف به اجرای براءت از مشرکین هستند. زیرا همانگونه که در معاهده، همه‌ی مسلمانان با دشمنان مشرک از طریق حاکم اسلامی و شخص پیامبر شریکند، در تبری از دشمنان نیز سهیمند. بنابراین اگرچه در این آیات خداوند متعال براءت خود و

۱. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، همان، ج ۱۵، ص ۵۲۶

۲. قضیه‌ی شخصیّه یا مخصوصه، یکی از اقسام قضیه‌ی حملیه است که موضوع آن جزئی است. (مظفر، محمد رضا، **دروس فی علم المنطق**، قم: مرکز نشر هاجر (وابسته به مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه‌ی خاوران)، ۱۳۹۲ ه. ش، چاپ هشتم، ص ۱۰۱)

۳. قضیه‌ی حقیقیّه، یکی از اقسام قضیه‌ی حملیه است که ظرف وجود موضوع در آن، نفس الامر و واقع است. به این معنا که حکم، هم بر افراد محقق الوجود در خارج و هم بر افرادی از موضوع که وجودشان مقدر است حمل می‌شود. پس هر آنچه وجودش فرض شود، حتی اگر در خارج موجود نباشد، داخل در موضوع است و حکم شامل آن می‌گردد. (همان، ص ۱۰۶)

۴. جوادی آملی، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، همان، ج ۳۳، صص ۲۳۷-۲۳۵

۵. الف- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۹، ص ۱۹۶

ب- جوادی آملی، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، همان، ج ۳۳، ص ۲۰۹

۶. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۵، ص ۵

پیامبر را اعلام داشته و ایشان وظیفه دارند این تبری را به گوش مشرکان برسانند، اما پیامبر در حقیقت به عنوان حاکم بر مسلمین و نماینده‌ی آنان ذکر شده و خصوصیتی ندارند.^۱

آیات مورد بحث، چند حکم و هشدار ولایی و سیاسی را در بر دارد. اولاً به مسلمانان می‌فهماند که وقتی خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از مشرکان تبری می‌جویند، آنان نیز باید از مشرکان بیزاری بجویند. ثانیاً به مشرکان می‌فهماند که پیمان عدم تعرض و ترک مخاصمه میان آنان و مسلمانان، نقض شده و مسلمانان دیگر تعهدی نسبت به ایشان ندارند.^۲

۲،۲،۴. آیات شدت بر کفار و غلظت در برابر آنان

برائت از مشرکان، یکی از مصادیق شدت عمل با کفار است. بنابراین دسته‌ی دیگری از آیات که می‌توان برای حکم اعلان تبری از آن بهره برد، آیاتی است که به شدید و غلیظ بودن در برابر کفار و دشمنان امر نموده یا آن را به عنوان وصفی برای مؤمنان مورد مدح قرار داده است. آیه‌ی شریفه‌ی زیر، یکی از این مجموعه آیات است.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۳: محمد فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. در این آیه، سخن از شدت نسبت به کفار و رحم و عطوفت نسبت به مسلمانان است و مراد از کفار در این آیه، دشمنان دین هستند.^۴

برخی فقهاء با ذکر آیاتی که محور آن‌ها دشمنی با خدا و دین اوست، می‌فرمایند:

«نکته‌ی قابل توجه این است که وجوب برائت و حرمت موالات، بر عنوان کافر، مشرک، یهودی

یا مسیحی جعل نشده است. بلکه چنین برائتی بر عنوان دشمن خدا و رسول قرار داده شده

۱. رک: الف- جوادى آملی، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، همان، ج ۳۳، ص ۲۰۹

ب- ابن عاشور، التحریر و التنویر، همان، ج ۱۰، ص ۱۴

۲. جوادى آملی، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، همان، ج ۳۳، ص ۲۱۴

۳. سوره الفتح (۴۸): آیه (۲۹)

۴. آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، همان، ج ۱۳، ص ۲۷۶

است. حتی اگر ظاهر اسلامی داشته و شعار اسلامی سر دهد. در برخی آیات دیگر نیز، عنوان

عدو، معیار در حرمت موالات سیاسی قرار گرفته است، نه کافر.^۱

علامه طباطبایی (رحمه الله) معتقدند که در این آیهی شریفه، خداوند جملهی ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ را به جملهی ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ مقید کرده است تا دفع توهم مقدّر صورت گیرد و کسی نپندارد که شدت و بی رحمی نسبت به کفار، باعث می شود مسلمانان به طور کلی و حتی نسبت به خودشان هم سنگدل شوند.^۲

در مورد نحوه دلالت آیهی فوق بر اعلان برائت از مشرکین دین ستیز باید گفت که تعبیر «أَشِدَّاءُ» در این آیه، اطلاق دارد و شامل شدت در مقام گفتار و رفتار می شود.^۳

به نظر می رسد آیهی شریفه، اخبار در مقام انشاء باشد. بنابراین اصل شدت بر کفار و دشمنان، واجب و لازم است.

همچنین آیه ۱۲۳ از سورهی مبارکهی توبه، از این قسم آیات است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۴:
ای کسانی که ایمان آورده اید! با کافرانی که به شما نزدیکترند، پیکار کنید (و دشمن دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند). آن ها باید در شما شدت، خشونت (و قدرت) احساس کنند و بدانید خداوند با پرهیزگاران است.

در این آیهی شریفه، دستور جهاد عمومی داده شده تا از هر سو اسلام در دنیا گسترش یابد. زیرا وقتی می فرماید هر طائفه از مؤمنین باید با کفار هم جوار خود کارزار کنند، معنایش همان گسترش دادن اسلام و برقرار کردن سلطنت اسلام بر دنیا است.^۵

هر چند تعبیر ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾، بعد از دستور جهاد با کفار آمده است ولی شدت در برابر آنان، اختصاص به جنگ ندارد. بلکه باید در همه ی برخوردها و ارتباطات، چنین امری وجود داشته باشد. پس تنها

۱. بحرانی، محمد سند، أسس النظام السياسي عند الإمامية، قم: مکتبه فدک، ۱۴۲۶ ه. ق، چاپ اول، صص ۱۵۱-۱۵۲

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۸، ص ۴۴۶

۳. رک: ابن عاشور، التّحریر و التّنویر، همان، ج ۲۶، ص ۱۷۲

۴. سوره التّوبه (۹): آیه (۱۲۳)

۵. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۹، ص ۵۵۱

شجاعت، شهامت درونی و آمادگی روانی برای ایستادگی در برابر دشمن و مبارزه با او کافی نیست. بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد.^۱

۳،۲،۴. آیات لزوم آمادگی در برابر دشمنان

تعدادی از آیات قرآن کریم، تهدید کردن و ایجاد ترس در دشمنان را، به عنوان یک هدف برمی‌شمارند. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾^۲: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آن‌ها [دشمنان]، آماده سازید و (همچنین) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله‌ی آن، دشمن خدا و دشمن خویش و گروه دیگری غیر از این‌ها را، که شما نمی‌شناسید و خدا آن‌ها را می‌شناسد، بترسانید.

این آیه‌ی شریفه امر عامی به مؤمنین است که در مقابله با کفار، به قدر تواناییشان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج پیدا خواهند کرد، تهیه کنند.^۳ برخی از مفسران با استناد به آیه‌ی فوق، تصریح کرده‌اند که مؤمنین باید علاوه بر جنگیدن، قدرت ارهاب و ترساننده‌ای داشته باشند که باعث ترس دشمنان خدا شود.^۴ برخی از فقهاء مانند محقق قمی نیز بر این عقیده‌اند که هر آنچه به وسیله‌ی آن، ترساندن حاصل شود، مطلوب است. چرا که تعبیر ﴿تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ﴾، به منزله‌ی عِلّت حکم است.^۵

بنابراین همانگونه که اظهار توان نظامی، ارهاب و ترساندن دشمنان را در پی دارد، اعلان برائت از مشرکان و سایر دشمنان دین نیز بیانگر صلابت مسلمانان است و ترس دشمنان را به دنبال خواهد داشت.

۳،۴. تمیز کفار از مسلمین

نهی از مشابَهت با کفار، مراد شرع در زمینه‌ی تشخیص کفار از مسلمین را محقق می‌کند. زیرا کفار، البسه، اعمال و عادات خاص خود را دارند. پس در صورت تمیزشان از مسلمین، فرصتی برای انتشار سموم خود و فریب دادن افرادی که آن‌ها را نمی‌شناسند، ندارند.^۶

^۱. رک: مکارم شیرازی، الأُمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، همان، ج ۶، ص ۲۷۲

^۲. سوره الأنفال (۸): آیه (۶۰)

^۳. رک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۹، ص ۱۵۱

^۴. فضل الله، تفسیر من وحی القرآن، همان، ج ۱۰، صص ۴۰۹-۴۰۸

^۵. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، تهران: مؤسسه‌ی کیهان، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۹۳

^۶. رک: ابن قیم الجوزیه، أحكام اهل الذمّة، همان، ج ۳، صص ۱۲۸۵-۱۲۸۳

فصل دوم:

ماهیت و مصادیق تشبّه به کفّار

- ماهیت، شرایط و معیار شناخت تشبّه به کفّار
- مصادیق تشبّه و تماثل به کفّار

در این فصل از پژوهش، پس از بررسی ماهیت تشبّه به کفّار، عناصر و شرایط تحقّق و معیار شناخت آن، مصادیق تشبّه به کفّار در روایات و مصادیق مستحدثه‌ی آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. ماهیت، شرایط و معیار شناخت تشبّه به کفّار

توسعه‌ی روابط میان ملّت‌ها، گسترش وسائل ارتباط جمعی و هجوم فرهنگ کفّار به کشورهای اسلامی به همراه تبلیغات گسترده، موجب شده که برخی مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ آنان قرار گرفته، در عرصه‌های گوناگون زندگی از آنان پیروی نموده و خود را همانند آنان سازند. همانندی به کفّار در امور یاد شده، تشبّه به کفّار نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد وضعیّت یاد شده با این گستردگی که اکنون به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح است، از ویژگی‌های عصر ما و از تبعات پیشرفت بشر، به ویژه در زمینه‌ی ارتباطات است. در همین راستا در این فصل، پس از بررسی ماهیت تشبّه به کفّار، شرایط تحقّق و معیار شناخت آن، مصادیق آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۱. ابعاد تشبّه به کفّار

از بررسی ادله‌ی دینی مشخص می‌گردد که تشبّه به کفّار تنها به یک یا چند حوزه از امور زندگی مسلمین مربوط نمی‌شود. بلکه ممکن است در مسائل گوناگون دینی و غیر دینی جریان یابد. به عبارت دیگر، تشبّه به کفّار با آنچه تحت عنوان سبک زندگی^۱ مطرح می‌گردد، ارتباط وثیقی دارد. اما می‌توان در یک تقسیم بندی کلی، تشبّه به کفّار را در سه حوزه‌ی اساسی تشبّه به کفّار در اصول اعتقادی، تشبّه به کفّار در عبادات و تشبّه به کفّار در رفتار مورد بحث قرار داد.

۱.۱.۱. ابعاد اعتقادی

تشبّه به کفّار در اصول اعتقادی، به این معنا است که مسلمان در امور اعتقادی، خود را به آنان شبیه گرداند و از اعتقادات آنان تبعیّت کند. اگر مسلمانی به امری از اعتقادات کفّار معتقد گردد، از آن رو که به آن‌ها متشبّه شده است، مرتکب حرام گشته و کافر شده است.

افکار و عقاید کفر آمیز متنوّع و فراوانند که به جهت اختصار، به ذکر بعضی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

^۱. Lifestyle

یکی از اعتقاداتی که خداوند برای مشرکین قریش ذکر می‌کند، بت پرستی آن‌ها است. اما این امر به معنی آن نیست که آن‌ها، بت‌ها را معبود اصلی و حقیقی می‌دانستند. بلکه همانگونه که خداوند در قرآن حکیم از قول آن‌ها بیان می‌کند، هدف آنان از عبادت بت‌ها، قرب به خداوند متعال بوده است.

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^۱: آگاه باشید که دین خالص از آن خداست و آن‌ها که غیر خدا را اولیای خود قرار می‌دهند، دلیلشان این است که این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند. قطعاً خداوند در روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند، داوری می‌کند. قطعاً خداوند کسی را که دروغگو و کفران‌کننده است، هرگز هدایت نمی‌کند.

مرحوم اراکی در توضیح این آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

«معنای عبادت، همان خشوع و خضوع است. بنابراین، این قول کفار به این معنا است که ما برای

این بت‌ها خضوع و خشوع می‌کنیم تا آن‌ها در پیشگاه خداوند ما را شفاعت کنند.»^۲

ایشان در ادامه، این آیه را یکی از آیاتی می‌دانند که وهابیان در تکفیر مسلمین به آن استناد کرده‌اند و در پاسخ به آن‌ها، تواضع مخلوق در برابر غیر خالق را بر دو قسم می‌دانند. به این معنا که اگر خداوند به تواضع در برابر مخلوقی همانند اولیای خود امر کرده است، از آنجا که این تواضع به فرمان خالق یکتا است، تواضع برای او و امتثال فرمان او می‌باشد و تواضع مذموم بر اساس آیه‌ی فوق، تواضع مخلوق در برابر مخلوق است که بر اساس فرمان خداوند صورت نگرفته است.^۳

بنابراین تنها مجوز تواضع انسان در برابر غیر خدا، فرمان خدا به تواضع برای او است و اگر مسلمانی بدون در نظر گرفتن این مجوز در برابر غیر خداوند خشوع و خضوع کند، گرفتار این اعتقاد باطل کفار قریش شده است.

^۱. سوره الزمر (۳۹): آیه (۳)

^۲. معنی العبادۃ هو الخشوع و الخشوع ... فمخصلة: إِنَّا نَتَمَلَّقُ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَوْتَانِ لِكَيْ يَشْفَعُوا لَنَا عِنْدَ اللَّهِ. (اراکي، کتاب الطهارة (للأراکی)، همان، ج ۱، ص ۵۳۸)

^۳. رک: همان

یکی دیگر از اعتقادات باطل کفار، غلو در مورد انبیاء و صالحین می‌باشد. خداوند در قرآن کریم در حکایت از قوم یهود و نصاری می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱: یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است. خدا آنان را بکشد. چگونه از حق انحراف می‌یابند * (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و (همچنین) مسیح فرزند مریم را. در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند. او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند.

این در حالی است که قرآن کریم، انبیاء بنی اسرائیل را معتقد به توحید و پرستش گر خدای یگانه توصیف می‌کند. به عنوان مثال پس از اعلام کفر قائلان به الوهیت حضرت عیسی (علیه‌السلام)، می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۲: آنها که گفتند خداوند همان مسیح پسر مریم است، به یقین کافر شدند. (با این که خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را که پروردگار من و شماست، پرستش کنید. زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و یابوری ندارند.

همه‌ی این نصوص از عقاید یهودیان و مسیحیان حکایت دارد که در رابطه با انبیاء و افراد صالحی که در میان آنها زندگی می‌کردند، غلو کرده و آنها را تا مرتبه‌ی ربوبیت و الوهیت بالا می‌بردند. لذا خداوند در این آیات آنها را از این امر نهی کرده و عبودیت پیامبران خود را به آنان گوشزد می‌کند.

همچنین اعتقاد به تأثیر گذاری استقلالی مخلوقات، یکی از اعتقادات کفر آمیز است و در صورتی که مسلمانی به تأثیر گذاری استقلالی غیر خداوند در عالم قائل شود، مثلاً گمان کند که دارو به صورت مستقل

۱. سوره التوبة (۹): آیات (۳۱-۳۰)

۲. سوره المائدة (۵): آیه (۷۲)

و بدون خواست و اراده‌ی خداوند در درمان بیمار مؤثر است، به عقیده‌ای باطل و کفر آلود مبتلا گردیده است.

۲،۱،۱. ابعاد عبادی

تشبّه به کفّار در عبادات به معنای آن است که شخص مسلمان، عبادت را با وضع خاصّ یا لباس خاصّی که شبیه کافران است انجام دهد. در این زمینه روایاتی از معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده است که بیانگر مصادیق تشبّه به کفّار در امور عبادی است. تکفیر در نماز،^۱ ائتزار،^۲ توشّح^۳ و استفاده از برطله^۴ در حال طواف خانه‌ی خدا، از مصادیق تشبّه به کفّار در عبادات است.^۵

۳،۱،۱. ابعاد رفتاری و عملی

یکی دیگر از اقسام تشبّه به کفّار، در رفتار و عمل جریان می‌یابد. به این معنا که انسان در جنبه‌های گوناگون زندگی، خود را همانند آنان سازد. این قسم از تشبّه به کفّار، بیش از دو قسم قبل مورد ابتلای مسلمین است.

گاهی فرد مسلمان در عقاید خود به اسلام پایبند است و تنها در برخی رفتارهای خود با کفّار هم‌رنگ می‌شود -مانند پوشش و آداب زندگی- یا گاهی اصلاً قصد هم‌رنگی را هم ندارد، ولی رفتاری را در پیش می‌گیرد -مانند برگزاری جشن ولنتاین^۶ و عید کریسمس^۷- که یاد آور سنّت و رفتار غیر مسلمانان است. همانگونه که در بحث از حکم تشبّه به کفّار گذشت، تشبّه به کفّار و هم‌رنگی با آنان حتّی اگر بدون قصد

^۱ تکفیر در نماز به معنی نهادن یک دست بر دست دیگر هنگام قرائت در نماز می‌باشد. (جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، همان، ج ۲، ص ۶۰۱)

^۲ ائتزار به معنی لُنگ بستن است. (رک: الفیومی، المصباح المنیر فی غریب الشّرح الکبیر للرّافعی، همان، ص ۱۳)

^۳ توشّح به معنی جامه را بر خود پیچیدن است. به این طریق که یک سر آن را داخل دست راست کند و سر دیگر را بر روی دوش چپ بیاندازد. (رک: همان، ص ۶۶۱)

^۴ برطله که به آن قلنسوه نیز می‌گویند، کلاه بلند و نقاب داری است که یهودیان بر سر می‌گذاشتند و از لباس‌ها و آداب و رسوم زندگی آنان بوده است. (رک: جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، معجم فقه الجواهر، بیروت: الغدیر للطباعة و النّشر و التّوزیع، ۱۴۱۷ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۵۵۰)

^۵ الف- شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۳، ص ۳۹۵

ب- شیخ طوسی، محدّث بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران: دار الکتب الإسلامیّة، ۱۳۹۰ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۸۸

ج- شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۲، ص ۳۷۱

د- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۲، صص ۴۱۱-۴۱۰

^۶ Valentine

^۷ Christmas

پذیرش عقاید آنان باشد نیز، حرام است و مورد پذیرش شارع مقدّس نمی‌باشد. زیرا این کار یکی از مصادیق پیروی از باطل است و آیاتی از قرآن کریم، بر نهی از آن دلالت دارند.^۱

تشبّه به کفّار در رفتار و عمل، اشکال گوناگونی دارد. ولی می‌توان آن را به سه دسته‌ی اساسی تشبّه به کفّار در پوشش، تشبّه به کفّار در آرایش و وضعیّت ظاهری و تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی تقسیم کرد.

تشبّه به کفّار در پوشش، به این معنا است که مسلمین در لباس، کلاه، کفش، انگشتر، گردنبند و سایر پوشیدنی‌ها، خود را به کافران شبیه سازند. همانند پوشیدن کراوات، پاپیون و لباس‌هایی با مدل‌ها و تصاویر مخصوص به کفّار که شعار و مروج فرهنگ باطل آنان است. در روایات، تشبّه به کفّار در خصوص پوشش مورد توجه قرار گرفته است و مؤمنان از آن نهی شده‌اند.^۲

تشبّه به کفّار در آرایش، به این معنا است که مسلمانان در آرایش سر، صورت و سایر مواضع آرایشی، خود را شبیه کافران سازند. همانند مدل‌های آرایش سر و صورت برخی افراد که امروزه به وفور در جامعه مشاهده می‌گردد. در نهی مؤمنین از تشبّه به کفّار در آرایش نیز، روایاتی از معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده است.^۳

منظور از تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی نیز، همانند شدن با کفّار در آداب و رسومی است که از ویژگی‌ها و شعارهای آنان به شمار می‌رود و اکنون در جامعه‌ی ما نمونه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. مانند غذا خوردن نزد صاحبان عزا که در بعضی از جوامع اسلامی رایج است و مخارج سنگینی را بر صاحبان عزا

^۱ این آیات در فصل اوّل از پژوهش حاضر، تحت عنوان آیات متضمّن نهی از تبعیّت از کفّار مطرح شدند.

^۲ الف- شیخ صدوق، *علل الشرائع*، همان، ج ۲، ص ۳۴۸

ب- شیخ طوسی، *تهذیب الأحکام*، همان، ج ۶، ص ۱۷۲

ج- برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن (للبرقی)*، قم: دارالکتب الإسلامیّة، ۱۳۷۱ ه. ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۴۱۰

د- ابن شعبه الحرّانی، ابومحمّد حسن بن علی بن حسین، *تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النّشر الاسلامی لجماعة المدرّسين بقم المشرقة، ۱۳۶۳ ه. ش، چاپ دوم، ص ۱۳

ه- شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، همان، ج ۱، ص ۲۵۱

و- شیخ کلینی، *الکافی*، همان، ج ۶، ص ۴۶۳

^۳ الف- شیخ طوسی، *تهذیب الأحکام*، همان، ج ۶، ص ۱۷۲

ب- شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، همان، ج ۱، ص ۱۳۰

ج- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *معانی الأخبار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسين حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۲۹۱

تحلیل نموده و موجب رنج و اندوه بیشتر آن‌ها می‌گردد. در این زمینه نیز اولیای دین به راهنمایی مؤمنین پرداخته و آن‌ها را از تشبّه به کفار بر حذر داشته‌اند.^۱

از سوی دیگر بر اساس برخی روایات، مسلمین از استفاده از خوراکی‌های مخصوص کفار و تشبّه به آنان در این زمینه نیز نهی شده‌اند^۲ و این امر، بیانگر دقت نظر شارع مقدّس و جامعیت دین اسلام است.

۴،۱،۱. ابعاد فردی و اجتماعی

همانگونه که مسائل دینی و فقه هر دو حیطه‌ی فردی و اجتماعی زندگی یک مسلمان را شامل می‌شود، مسئله‌ی تشبّه به کفار نیز، به مظاهر و تجلّیات زندگی فردی یک مسلمان محدود نمی‌شود. به بیان دیگر، تشبّه به کفار همانگونه که ممکن است در زندگی فردی یک مسلمان جلوه‌گر شود، گاه در زندگی اجتماعی مسلمین و به عبارت بهتر در جامعه‌ی اسلامی بروز می‌یابد.

به عنوان مثال، استفاده از خوراک مخصوص کفار، یکی از مصادیق تشبّه به کفار در زندگی فردی انسان مسلمان است و دوری از سبک معماری اسلامی و ساختمان سازی بر اساس الگوهای معماری غربی، از مصادیق تشبّه به کفار در زندگی اجتماعی انسان مسلمان است.

بنابراین از آن جهت که هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی ماهیت و مصادیق مسئله‌ای است که در بعد اجتماعی نیز مطرح می‌گردد، لازم است توضیح مختصری در رابطه با دین و مسائل مطرح در جامعه بیان گردد.

مطالعه و بررسی ساختارهای فکری، رفتارها و روابط افراد یک جامعه از یک سو و عوامل و شرایط تأثیر گذار در تحولات، تغییرات و ساختارهای فکری و اجتماعی، کشف و تبیین علل آن‌ها از سوی دیگر، در زمره‌ی موضوعات مورد بحث در علم جامعه‌شناسی قرار دارد.^۳

۱. الف- شیخ صدوق، *علل الشرائع*، همان، ج ۲، ص ۳۴۸

ب- شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، همان، ج ۱، ص ۱۸۲

ج- شیخ کلینی، *الکافی*، همان، ج ۶، ص ۵۳۱

۲. الف- شیخ صدوق، *علل الشرائع*، همان، ج ۲، ص ۳۴۸

ب- شیخ طوسی، *تهذیب الأحکام*، همان، ج ۶، ص ۱۷۲

ج- برقی، *المحاسن (للبرقی)*، همان، ج ۲، ص ۴۱۰

۳. دانش، جابر، *جامعه‌شناسی دین*، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۸۶ ه. ش، چاپ اول، ص ۴۷

بنابراین با توجه به این که یکی از مبانی تأثیر گذار در اظهار نظر نهایی پیرامون مسئله‌ی تحقیق، مطالعه و بررسی تأثیر تشبّه به کفار بر ساختارهای فکری، رفتارها و روابط افراد جامعه است، بحث از تشبّه به کفار وارد حیطه‌ی الهیات اجتماعی می‌گردد.

الهیات اجتماعی به آن بخش از دانش الهیات اطلاق می‌شود که به حیات اجتماعی انسان، عوارض، لوازم و تبعات آن همچون حکومت، تجارت، تعلیم و تربیت، قضاوت، نکاح، طلاق، جنگ و صلح می‌پردازد. به عبارت دیگر الهیات اجتماعی به معرفتی اطلاق می‌گردد که در زمینه‌ی متون اجتماعی دین اسلام پژوهش می‌کند و دیدگاه‌های دین را در مسائل اجتماعی بیان می‌کند.^۱

در واقع انتظار می‌رود الهیات اجتماعی مسائل و معضلات جدید جامعه را به علمای اسلام عرضه کرده و از آنان به عنوان کارشناسان دین بخواهد تا با بررسی دقیق متون اجتماعی اسلام، راه چاره‌ی جدیدی برای حل مشکلات روزمره‌ی زندگی مردم ارائه نمایند.

۲.۱. عناصر و شرایط تحقق تشبّه به کفار

با استفاده از آنچه حقوقدانان در تبیین عناصر مادی و معنوی جرم مطرح کرده‌اند و طرح آن‌ها در ابتدای بحث ضروری به نظر می‌رسد، در این بخش، عناصر مادی و معنوی تشبّه به کفار تبیین می‌گردد. عناصر تشکیل دهنده‌ی جرم عبارتند از:

الف. فعل یا ترک فعل معین (عناصر مادی جرم)^۲

عناصر مادی هر جرم، امری است که بدون آن، جرم قابل تعریف نخواهد بود. این عنصر همان چیزی است که وقتی می‌خواهیم جرم را تعریف کنیم، باید آن را ذکر کنیم.

ب. عمد یا سوء نیت (عناصر معنوی جرم). بنابراین در جرم خطایی، سوء نیت وجود ندارد.^۳

نیت در حقیقت همان قصد است^۴ و قصد به معنای خواستار وقوع چیزی شدن می‌باشد. در تعبیر سوء نیت، قلبی صورت گرفته و سوء نیت در اصل نیت سوء بوده است. زیرا نیت، فعل نفس است و این توانایی

۱. هیأت تحریریه، الهیات اجتماعی و سوء استفاده از دین، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی کلام اسلامی، ۱۳۸۸ ه. ش، سال هجدهم، شماره‌ی ۶۹، ص ۱۵۲

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، وسیط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۰ ه. ش، چاپ چهارم، ص ۲۵۳

۳. همان

۴. رک: الحسینی الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، همان، ج ۲۰، ص ۲۶۶

انسان است که می‌تواند چیزی را قصد کند و خواستار وقوع چیزی باشد. اما اگر نیت را به حسن یا سئیی بودن متصف کردیم، حسن یا سوء نیت تابع متعلق قصد است. یعنی آنچه مکلف قصد کرده است، حسن یا سئیی می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت که منظور از سوء نیت، قصد فعل یا ترک فعلی است که قانونگذار آن را سوء و جرم دانسته است.

برای تحقق جرم، واقع شدن عنصر مادی آن کافی نیست. همانطور که صرف قصد ارتکاب جرم از سوی مکلف، مستلزم مجرم دانستن او نمی‌گردد. بلکه باید هر دو عنصر در فعل یا ترک فعل مکلف احراز گردد تا بتوان گفت که جرم واقع گردیده و مکلف را مجرم دانست. یعنی باید احراز شود که فرد عنصر مادی جرم را با قصد ارتکاب جرم واقع ساخته است.

ج. پیش از آن فعل یا ترک، قانون صریحاً آن را جرم شمرده باشد. زیرا در غیر این صورت عقاب بلا بیان لازم می‌آید و چنین عقابی قبیح است. پس ابداع جرم به استنباط و تفسیر قانون، اثری ندارد.^۱ نام دیگر این عنصر، عنصر قانونی جرم است و عنصر قانونی جرم، تعبیر دیگری از اصل قانونی بودن جرم می‌باشد. اما به نظر می‌رسد که این امر، سازنده و قوام بخش جرم نباشد. زیرا این امر، وصفی است که جرم بنا بر اراده‌ی قانونگذار پیدا کرده است نه این که این وصف هم جزء عناصر سازنده‌ی جرم باشد. بنابراین صحیح نیست که از آن به عنصر قانونی جرم تعبیر کرد.

۱،۲،۱. عنصر مادی

تشبه به کفار تنها در صورتی محقق می‌گردد که فرد مسلمان، فعل دینی یا عادت را که به کفار اختصاص دارد، انجام دهد و از این طریق، خود را به آنان شبیه سازد. این امر از روایاتی که در زمینه‌ی نهی از تشبه به کفار وجود دارد و در آن، علت نهی از امور مختلف، شباهت به کفار ذکر گردیده، مشخص می‌گردد.^۲

^۱. رک: جعفری لنگرودی، وسیط در ترمینولوژی حقوق، همان، ص ۲۵۳

^۲. برخی از این روایات در فصل اول مطرح شد.

به بیان دیگر، تشبّه به کفّار فقط در افعال و اموری که نماد و شعار کفّار است و به وسیله‌ی آن، کفّار از مسلمین متمایز می‌گردند، واقع می‌گردد. اما با انجام افعال و اموری که به کفّار اختصاص ندارد و میان مسلمین و غیر مسلمین مشترک است، تشبّه به کفّار محقق نمی‌گردد.^۱

بنابراین باقی ماندن بر عادات، برای مسلمین جایز است. اما انجام افعالی که در اصل، از کفّار اخذ شده - حتی اگر قصد موافقت با آن‌ها از سوی مسلمین وجود نداشته باشد - ممنوع است.^۲

از آنچه در رابطه با شرایط تحقق جرم گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که اگر مسلمانی فعلی را حتی با قصد تشبّه به کفّار انجام دهد، ولی آن فعل از ویژگی‌های اختصاصی کفّار نباشد و فاعل آن، طیّ‌کننده‌ی طریق آنان محسوب نگردد، تشبّه به کفّار واقع نشده است.

۱،۱،۲،۱. نسبی بودن مصادیق تشبّه به کفّار

مصادیق تشبّه به کفّار، امری مطلق نیست و نسبت به زمان، مکان و شرایط زمانی و مکانی متغیر می‌باشد. به عبارت دیگر، مصادیق تشبّه به کفّار، امری نسبی است و با اختلاف زمان، مکان و شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌یابد. به این معنا که ممکن است عملی در زمان یا مکانی از مصادیق تشبّه به کفّار قلمداد شود، اما در زمان یا مکان دیگری از مصادیق تشبّه به کفّار نباشد.

توضیح آن که، بقای حکم، تابع بقای موضوع خود است. به این معنا که اگر عملی در زمانی از ویژگی‌های کفّار باشد، اما در آینده به گونه‌ای میان مسلمین رواج یابد که دیگر از ویژگی‌های کفّار محسوب نگردد، در این صورت دیگر حکم تشبّه باقی نخواهد بود. بنابراین انجام اموری که از اختصاص به کفّار خارج شده و در حال حاضر، شعار کفّار نیستند، در صورتی که خود حرام نباشند، جایز است.

این امر، متمّم عنصر مادی تشبّه به کفّار است. زیرا عنصر مادی، از ماهیت تشبّه به کفّار منهیّ عنه حکایت دارد و این امر از حکم فعلی که سابقاً مختصّ کفّار بوده و هم اکنون اختصاص آن به کفّار از بین رفته، سخن می‌گوید.

^۱. رک: الف - خرازی، تشبّه به کفّار و پیروی از آنان، همان، ص ۲۹

ب - اللّوئیح المطیری، التّشبّه المنهیّ عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۷۸

^۲. رک: ابن تیمیّه، اقتضاء الصّراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، همان، ج ۱، ص ۴۸۹

به بیان دیگر، این امر بیانگر آن است که حکم منع از انجام فعل کفار به سبب اختصاصش به کفار، با زوال سبب از بین می‌رود. پس اگر چنین فعلی شیوع پیدا کرد و در زمان حال، از افعال خاص کفار محسوب نگشت، از آنجا که عنصر مادی تشبیه به کفار منتفی است، موضوع -تشبیه به کفار- محقق نگردیده و انجام آن فعل برای مسلمین جایز می‌باشد. مگر آن که آن فعل، از افعالی باشد که عیناً حرام است. مانند پوشیدن لباس حریر برای مردان.^۱

برای مثال در کتاب شریف نهج البلاغه روایت شده است که از امیر مؤمنان در رابطه با سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمودند «غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۲، یعنی موهای سپید خود را تغییر دهید و خود را شبیه یهود نگردانید، سؤال شد و آن حضرت در جواب فرمودند:

«إِنَّمَا قَالَ (صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ذَلِكَ وَ الدِّينُ قُلٌّ فَأَمَّا الْآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ

فَأَمْرُهُ وَ مَا اخْتَارَ»^۳: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این سخن را زمانی فرمودند که پیروان

اسلام اندک بودند. اما امروز که اسلام گسترش یافته و نظام اسلامی استوار شده است، هر

کس آنچه را دوست دارد انجام دهد.

بنابراین از دیدگاه امام علی (علیه السلام)، دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به تغییر رنگ موها،

در شرایطی صورت گرفته است که نظام اسلامی استوار نبود. لذا ایشان برای دفع توهّم ضعف مسلمین در

نظر کفار، مسلمین را به خضاب امر نمودند.

همچنین در برهه‌ای از زمان، کلاه شاپو و کت و شلوار شعار غیر مسلمین محسوب می‌شد. اما در حال

حاضر، اختصاص آن به کفار از بین رفته است. شهید مطهری در این رابطه می‌فرمایند:

^۱. رک: الف- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، همان، ج ۱۰، ص ۲۷۵

ب- رشید رضا، سید محمد، فتاوی الامام محمد رشید رضا، محقق: صلاح الدین المنجد و یوسف الخوری، بیروت: دارالکتاب الجدید، ۱۳۹۰ ه ق، چاپ اول، ج

۳، ص ۹۶۲، به نقل از اللّو یحق المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۸۴

ج- ابن شعبه الحرّانی، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، همان، ص ۱۳

^۲. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، تعلیق: علی اکبر غفّاری، بی‌جا، بی‌تا، صص ۴۹۸-۴۹۷

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۷

«زمانی کلاه شاپو مخصوص اجانب بود. واقعاً کلاه فرنگی بود. در هر جا اگر کسی این کلاه را به

سر می گذاشت، معنایش این بود که او مسیحی است.»^۱

در چنین شرایطی، استفاده از این پوشش توسط مسلمانان حرام بود. اما از آن زمان که این نوع پوشش در تمام دنیا معمول شد و مردم از هر مذهب و ملّتی آن را پذیرفتند، پوشیدن آن برای مسلمین جایز گشت. اما این امر با گناهکار بودن کسی که باعث رواج آن فعل در بین مسلمانان شده است، منافاتی نداشته و به معنی برائت مسلمانانی که در این زمینه فتح باب کردند و عادات اختصاصی کفار را در میان مسلمین رواج دادند، نمی باشد.^۲

۲،۱،۲،۱. جایگاه عرف در تشبیه به کفار

همانگونه که اختصاص فعلی معین به کفار، مسئله‌ای است که عرف به آن حکم می‌کند، زوال اختصاص آن فعل به کفار نیز، به تشخیص عرف وابسته است. به عبارت دیگر، شرایط زمانی و مکانی، در قیود و شرایط موضوع تغییر ایجاد می‌کند.^۳

مقصود از بحث پیرامون زمان و مکان در فقه، معنای لغوی آن نیست. بلکه بحث در مورد شرایط و عوامل اجتماعی و مسائل جدیدی است که در اثر تغییر محیط پیرامون ما و همچنین تحولات به وجود آمده در زندگی امروز ایجاد شده است. اما از آنجا که این امر، غالباً با گذر زمان و محیط زندگی محقق می‌شود، از آن به تأثیر زمان و مکان در احکام فقهی تعبیر می‌گردد.

لذا تحولات اجتماعی - در بُعد زمان و مکان - باید مورد توجه کارشناسان مسائل فقهی واقع گردد. شهید ثانی (رحمه الله) در رابطه با لزوم این توجه می‌فرماید:

«در یک مطالعه‌ی روشمند نمی‌توان مباحث فقهی را از عوامل اجتماعی و زمانی جدا کرد. یعنی

مطالعات فقهی به صورت پدیده‌ای جدا از زندگی اجتماعی، فضای پیرامون و عوامل اجتماعی

۱. مطهری، مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، قم، بی‌تا، چاپ اول، ج ۲۱، ص ۱۶۴

۲. رک: الف - خرازی، تشبیه به کفار و پیروی از آنان، همان، ص ۴۰

ب - اللّوئیق المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۸۴

۳. الف - عمید زنجانی، فقه سیاسی (عمید)، همان، ج ۲، ص ۲۱۸

ب - نجفی، تشبیه به کفار در پوشش، آرایش و آداب و رسوم از منظر فقه امامیه، همان، ص ۱۰۶

ج - اللّوئیق المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۸۴

د - حسینی خامنه‌ای، سید علی، أجوبة الاستفتاءات، قم: دفتر حضرت آیت الله خامنه‌ای، ۱۴۲۴ هـ ق، چاپ اول، ص ۳۰۶

رشد نمی‌کند و در واقع فقه را نمی‌توان از مسائلی که در پیدایش تاریخ بشری دخالت دارد، جدا

کرد.^۱»

در میان فقهای متأخر که به این مطلب پرداخته‌اند، نام امام خمینی (رحمه‌الله) در صدر همه‌ی نام‌ها می‌درخشد که با شجاعت تمام اعلام کردند که اجتهاد مصطلح برای اداره‌ی جامعه کافی نیست.^۲

در تأیید کلام ایشان باید این مسئله را بیان کرد که فقه، احکام شرعی مسائل و مشکلات به وجود آمده در زندگی روزمره‌ی انسان‌ها را تعیین می‌کند. در نتیجه پرداختن به این موارد از آن جهت مهم است که در راه استنباط حکم فقهی، ابتدا باید یک موضوع را به صورت صحیح و کامل شناخت تا در گام‌های بعد با روشی دقیق و کارآمد بتوان به درستی در مورد آن حکم داد.

از مطالب بالا چنین بر می‌آید که به دنبال تغییر و تحولات روز افزون جوامع انسانی، فقه نیز باید با به روز کردن موضوعات و روش‌های استنباط احکام، گام به گام با این تغییرات پیش رود و با حدس زدن تغییرات آینده، به برنامه ریزی برای مسائل احتمالی آینده بپردازد. روش پیشنهادی برای تحقق این امر، ایجاد تغییرات در دو حوزه‌ی بررسی و دسته بندی احکام و بررسی مجدد موضوعات است.

الف. بررسی و دسته بندی احکام: به نظر می‌رسد اولین حرکت در مسیر تغییر، بررسی ماهیت و دسته بندی احکام است. برای دست یابی به این هدف، باید ابتدا تاریخ تطوّر فقه را بررسی کرد. با نگاهی گذرا به تاریخ فقه اسلامی درمی‌یابیم که بعضی از موضوعات در زمان‌های مختلف احکامی متفاوت داشته‌اند. از این واقعیت می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که برخی از احکام شرعی قابل تغییرند. بنابراین می‌توان احکام شرعی را به دو نوع قابل تغییر و غیر قابل تغییر تقسیم کرد. با انجام این کار، علاوه بر منتفی شدن خطر تحریف احکام شریعت اسلامی، مشکل برخی از ناهماهنگی‌های میان احکام دینی با مسائل امروزه‌ی زندگی بشر نیز مرتفع می‌گردد.

^۱ شهید ثانی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، همان، ج ۱، ص ۲۳

^۲ موسوی خمینی، سید روح الله، صحیفه‌ی امام: مجموعه آثار امام خمینی (رحمه‌الله)، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه‌الله)، ۱۳۷۸ ه. ش، چاپ اول، ج ۲۱، ص ۱۷۷

ب. بررسی موضوعات فقهی: از آنجا که تغییرات و تحولات در گذشته بسیار کند صورت می‌گرفت، مسائل و مشکلات مورد ابتلای مردم نیز در ادوار مختلف تغییر اندکی داشت. این امر باعث شده است که بررسی و شناخت موضوعات احکام، مورد غفلت واقع گردد و این غفلت سبب می‌شود که صدور حکم با توجه به تعریف سابق موضوع صورت گیرد و تغییرات به وجود آمده در آن یا موارد استفاده‌ی جدید آن، در صدور حکم لحاظ نگردد.

نتیجه آن که جهان امروز، جهان تحولات است. دگرگونی‌های اجتماعی به سرعت واقع می‌گردند و این تغییرات سریع، فقهی پویا و پاسخگو به مسائل روز را می‌طلبد که مسائل و مشکلات موجود را به موقع ساماندهی و حل کند.

با توجه به آنچه گذشت، اگر عملی در زمانی از ویژگی‌های کفار باشد، ولی پس از آن به گونه‌ای میان مسلمین رواج یابد که دیگر از ویژگی‌ها و مختصات آنان محسوب نگردد، حکم تشبّه به کفار، در زمان اخیر به سبب انتفاء موضوع - تشبّه به کفار - منتفی است. همچنین اگر عملی در کشوری از ویژگی‌های کفار به شمار رود و در کشور دیگر چنین نباشد، حکم آن در آن دو کشور متفاوت خواهد بود.

۱,۲,۳. تشبّه به کفار در گذر زمان

نزدیک به دو قرن است که دگرگونی‌های بنیادینی در نظام زندگی بشر روی داده است و جوامع انسانی را به فضایی بسیار متفاوت نسبت به قبل وارد کرده است. در همین راستا در روابط و مناسبات اجتماعی انسان نیز تغییرات شگرفی ایجاد شده و به تبع آن، در حوزه‌ی موضوعات فقهی نیز، تحولات فراوانی صورت گرفته است. به عبارت دیگر امروز برخی از موضوعات عرفی فقه در مسیر تحولات زندگی اجتماعی بشر و بنا بر مقتضیات زمان، مصادیق بسیار بیشتر و متفاوت‌تری را نسبت به قبل شامل می‌شود. زیرا اینگونه موضوعات به اقتضای تغییر و تحولات اجتماعی در معرض تغییر قرار می‌گیرند.

از سوی دیگر، با نگاهی اجمالی به سخنان امام خمینی (رحمه‌الله) در مورد پدیده‌ی «غرب زدگی»^۱ می‌توان دریافت که این عنوان، بیانی دیگر از «تشبّه به کفار» می‌باشد.

^۱ در ادامه بخشی از سخنان امام خمینی (رحمه‌الله) در رابطه با این پدیده بیان می‌گردد.

به نظر می‌رسد تغییر مذکور در مسئله‌ی تشبّه به کفّار نیز صادق است. آنچه که امروز به نام غرب زدگی شناخته می‌شود، در واقع مجموعه مصادیقی با تعداد و تنوعی بالاتر از چیزی است که فقه اسلامی تا کنون تحت عنوان تشبّه به کفّار معرفی کرده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت مصادیق قدیمی بخش بسیار کوچکی از محدوده‌ی وسیع تشبّه به کفّار را تشکیل می‌دهند.

مسئله‌ی تشبّه به کفّار امروزه با کمک تهاجم فرهنگی غرب، وارد مرحله‌ی جدیدی از دوران حیات خود شده است. توضیح آن که، موضوع «تشبّه به کفّار» در فقه اسلامی از ابتدای پیدایش خود، همواره ناظر بر عمل فرد مسلمان در انتخاب فعلی از افعال کفّار و تشبّه جستن به آنان بوده است. یعنی مسلمانان یک فعل، رفتار یا رسم از مجموعه‌ی عناصر فرهنگی گروهی از کفّار را می‌دیدند و در ابعاد گوناگون زندگی از آنان تقلید می‌کردند. اما در روند جدیدی که در حال حاضر در جریان است، سعی برخی افراد برای سوق دادن جوامع اسلامی به سمت تقلید از بیگانگان و دوری از فرهنگ اسلامی، به وضوح مشاهده می‌شود. مشخص است که بدین ترتیب، عناصر فرهنگی بسیار بیشتری - که در بسیاری از موارد با اغراض خاصّ گزینش شده اند - در معرض انتخاب تعداد زیادی از افراد در مجموعه‌ی مورد نظر قرار می‌گیرند. یعنی خطر اصلی تهدید کننده‌ی جوامع اسلامی، تلاش دشمن برای ایجاد استحاله‌ی فرهنگی در میان مسلمین است.

جبهه‌ی کفر با استفاده از فن آوری‌های جدید، به موازات تغییراتی که در اجتماعات کنونی با سرعت هر چه تمام‌تر در حال شکل‌گیری است، هر روز در فکر برنامه‌ریزی و ساخت الگوهای جدید است تا با استفاده از آن، انحرافات مورد نظر را در فرهنگ، آداب و رسوم، ارزش‌ها و باورهای اعتقادی مردم کشورهای جهان سوم و به خصوص اقشار مختلف جامعه‌ی اسلامی ایجاد کرده و با استفاده از این راه، تسلط خود را بر این کشورها در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... سرعت بخشد.

در این بخش قبل از پرداختن به هر امری، ضروری است به بیان توضیحاتی در ارتباط با تغییرات ایجاد شده در مسئله‌ی تشبّه به کفّار پرداخته شود. ذکر این مطالب از آن جهت ضروری است که در شناخت زوایای مختلف موضوع مورد بحث، ما را یاری می‌دهد. به بیان دیگر در مسیر یافتن حکم صحیح یک موضوع، مرحله‌ی اوّل دست‌یابی به شناختی صحیح از آن موضوع است.

اول. تبادل فرهنگی

برای روشن شدن دایره‌ی مصادیق تحت شمول موضوع، ارائه‌ی توضیحاتی در مورد تبادل فرهنگی و تهاجم فرهنگی ضروری است.

خداوند متعال انسان را با نیازها و احتیاجات گوناگونی آفریده است. ابزار و نحوه‌ی پاسخ‌گویی به این نیازها و احتیاجات، به طور طبیعی در طول زمان تغییر می‌کند. به همین دلیل زندگی بشر در طول زمان اقتضائاتی دارد که شاید قبلاً چنین اقتضائاتی وجود نداشته است. در یک کلام تغییراتی که تکامل وسیله‌ها در اجتماع بشر ایجاد می‌کند، تقاضای زمان را تغییر می‌دهد. این تقاضا صرف پذیرش یک پدیده به خاطر به وجود آمدن آن یا پیروی از پسند مردم یک زمان نیست. بلکه احتیاج واقعی انسان است که اینگونه حکم می‌کند.^۱

امروزه دگرگونی گسترده‌ای در نظام زندگی مردم رخ داده است. زیرا جهان امروز، جهان تحولات است. دگرگونی‌های اجتماعی سیر شتابناکی دارند و شیوه‌ی زندگی بشر همیشه و هر روز در حال تحول است. یکی از این تحولات، گستردگی وسائل ارتباطی است که تبادل علوم، اطلاعات و حتی عناصر فرهنگی را بسیار آسان و سریع می‌کند. حال پرسش این است که با وجود این سرعت تبادل، موضع فقه در مورد تبادل فرهنگی بین ملت‌ها چیست؟

در پاسخ به این پرسش ابتدا باید روشن کرد که تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی، زبده‌گزینی و گرفتن برجستگی‌ها از فرهنگ‌های دیگر، متفاوت است. اسلام و عقل سلیم، انسان را به انتخاب أحسن، فراگیری آن و استفاده از آن امر می‌کنند. به عبارت دیگر، مسئله‌ی تبادل فرهنگی و علمی از ابتدا مورد تأکید اسلام بوده است.

^۱ رک: مطهری، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، همان، ج ۲۱، صص ۱۲۸-۱۳۰

آیات شریفه‌ی ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱ و حدیث شریف نبوی «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»^۲، نمونه‌هایی از تشویق‌های فراوان الهی و نبوی در این زمینه هستند که بر این امر مهم تأکید دارند.

اما همانگونه که از ترکیب «تبادل فرهنگی» معلوم می‌گردد و مفاد آیه و روایت مذکور بر آن تأکید دارند، تبادل فرهنگی روندی آگاهانه است که طی آن انسان کمبودها و نقایص خود را شناسایی کرده و با میل و اراده‌ی خود، به مطالعه‌ی منابع علمی و سایر فرهنگ‌ها می‌پردازد و با انتخاب نمونه‌های مطابق با معیارهای اسلامی، سعی می‌کند آن‌ها را در عرصه‌ی رفتار خود بروز دهد یا در روند مطالعه‌ی یک فرهنگ و آشنایی با آن، جای خالی رفتار یا آداب و رسوم را در مجموعه‌ی رفتاری مورد قبول خود خالی دیده و آن را انتخاب می‌کند. در هر صورت عنصر انتخاب از روی آگاهی و اراده، تفاوت اصلی میان «تبادل فرهنگی» و «تهاجم فرهنگی» است.

دوم. تهاجم فرهنگی^۳

تهاجم فرهنگی که ریشه‌ی تمام تهاجمات در صحنه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی است،^۴ فرآیند نظام مند و هدفدار تزریق ویروس‌های فکری، اخلاقی و رفتاری از سوی جریان سلطه گر است که به منظور آلوده سازی، ایجاد مسمومیت و منفعل سازی جامعه‌ی مورد نظر، تداوم و گسترش سلطه‌ی فرهنگی در گروه یا جامعه‌ی هدف صورت می‌گیرد.^۵

مهاجمان فرهنگی، فکر و اندیشه را عوض می‌کنند تا نگذارند ایمان به آخرت، بینش معنوی، ارزش‌های والا و فوق مادی برای انسان‌ها مطرح شود. آن‌ها تمام فعالیت‌های خود را متوجه این مسئله ساخته‌اند.^۶ زمانی که این بی محتوا کردن فرهنگی رخ دهد، نفوذ به آسانی صورت خواهد گرفت و مسلمین انواع سلطه

۱. پس بندگان مرا بشارت ده * همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها خردمندند. سوره الزمر (۳۹): آیات (۱۷ و ۱۸)

۲. علم را فرا گیرید حتی اگر در چین باشد. (ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی العزیزیه، همان، ج ۴، ص ۷۰)

۳. Cultural Invasion

۴. رک: عادل، حداد و دیگران، پنج گفتار در باب تهاجم فرهنگی، قم: دفتر نشر برگزیده، ۱۳۷۴ ه. ش، چاپ اول، ص ۸۹

۵. حسینی خامنه‌ای، سید علی، از تهاجم فرهنگی تا جنگ نرم (واکاوی مختصات منازعه‌ی نرم در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی)، محقق: مجتبی احمدی و دیگران، معاونت فرهنگی اجتماعی سازمان بسیج مستضعفین، ۱۳۸۸ ه. ش، چاپ اول، ص ۱۹

۶. مصباح یزدی، محمد تقی، تهاجم فرهنگی (گرد آمده از سخنرانی‌های استاد محمد تقی مصباح یزدی)، محقق: عبد الجواد ابراهیمی، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۷۶ ه. ش، چاپ اول، ص ۸۴

ها را خواهند پذیرفت.^۱ آنچه در مقابل مفاسد، انحرافات، اشتباهات و سوء استفاده‌های مستکبران مانند سدّی ایستاده است، افکار و اعتقادات صحیح و باورهای اصیل است.^۲

امام خمینی (رحمه‌الله) ریشه‌ی تلاش غرب برای غرب زده کردن مردم را، نقشه‌ی غرب برای غارت ذخایر شرق - به خصوص ایران - دانسته و معتقدند که غربی‌ها از همان ابتدا که به ایران راه پیدا کردند، توسط افراد متخصص، از یک سو ذخایر کشور و از سوی دیگر، اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اخلاقی گروه‌های مختلف افراد در شهرها، روستاها و عشایر ایران را مورد مطالعه قرار دادند و تحقیق کردند که چگونه می‌توان هر گروه از این مردم را تحت استعمار بُرد.

حاصل مطالعات آن‌ها در ارتباط با مردم این بود که اعتقاد به اسلام مانع غارت منابع زیر زمینی کشورشان توسط غرب می‌شود. زیرا روحانیون در همه‌ی شهرها و روستاها هستند و در هر زمانی می‌توانند مردم را در مقابل غارت ذخایر کشور توسط غرب به شورش وادارند.^۳

این معنا در سخنان مقام معظم رهبری نیز وجود دارد:

«هر جا اسلام باشد، طرد ارکان نظام سلطه‌ی جهانی در آنجا هست و هر جا اسلام تشکیل شود، به معنای ضدّیت با ظلم، ضدّیت با تجاوز، ضدّیت با استعمار و استثمار، ضدّیت با تحقیر مردم و

ضدّیت با نشانه‌های نظام سلطه در دنیای امروز است.»^۴

غرب برای حلّ این مشکل، به اجرای طرح‌هایی در ایران اقدام کرد.

اول. اسلام را در بین توده‌های مردم کوچک کردند تا مردم به آن بی اعتنا شوند. برای رسیدن به این هدف، دو نقشه را عملی کردند:

الف. انجام تبلیغات وسیع در رابطه با این که اسلام کهنه شده، در عصر تجدد و تمدن، نباید اسلام مطرح

گردد، تعالیم اسلام مخالف با پیشرفت و آزادی است و

۱. آصفی، محمد مهدی، دنیای اسلام و تهاجم فرهنگی غرب، مترجم: تقی متقی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ ه. ش، چاپ اول، ص ۲۶

۲. مصباح یزدی، تهاجم فرهنگی (گرد آمده از سخنرانی‌های استاد محمد تقی مصباح یزدی)، همان، ص ۸۴

۳. رک: موسوی خمینی، صحیفه‌ی امام: مجموعه آثار امام خمینی (رحمه‌الله)، همان، ج ۹، ص ۳۹۳

۴. حسینی خامنه‌ای، سید علی، فرهنگ و تهاجم فرهنگی: برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، تهران: گروه انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ه. ش، چاپ اول، ص ۴۵

ب. بین روحانیت و مردم فاصله انداختند. افرادی که خود اجیر انگلیس بودند، به مردم می‌گفتند که روحانیت، انگلیسی و منحرفند و انگلیس آن‌ها را برای انحراف مردم و غارت ذخایرشان قرار داده است.^۱

دوم. برنامه ریزی کردند تا در دانشگاه جوانان را از فرهنگ و ارزش‌های اسلامی منحرف کنند و به سوی خود بکشانند. به نحوی آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهند که کاملاً از خود بی خود شوند و به آن‌ها بپیوندند. یعنی از عمال آن‌ها شوند.^۲

سوم. تبلیغات وسیعی در رابطه با پیشرفت‌های غرب انجام دادند تا جوانان را مرعوب خود کنند. برای این کار دو قطب قدرتمند جهان را نژاد برتر و قبله گاه عالم، فرهنگ آنان را والاتر و وابستگی به یکی از این دو قطب را از فرائض غیر قابل اجتناب معرفی نمودند و کاری کردند که ملت ایران خودش را ببازد،^۳ در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکا نکند، کورکورانه از شرق و غرب تقلید نماید و حتی آداب و رسوم اجنبی را هر چند مبتذل و مفتضح باشد، به جای آداب و رسوم خود بپذیرد.^۴

برای رسیدن به این اهداف با استفاده‌ی ابزاری از رسانه‌ها، کشور را به بازار کالای خود - به خصوص کالاهای تجملی و تزئینی از انواع وسائل، تزئینات و تجملات به کار رفته در ساختمان‌ها گرفته تا انواع نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها - تبدیل کردند و در کنار آن مراکز فساد، عشرتکده‌ها، مراکز قمار، لاتار و مغازه‌های فروش اسباب آرایش، بازی‌ها و مشروبات الکلی نیز به صورت وسیع تبلیغ می‌شد. بدین ترتیب مردم را از مسیر زندگی، کار، صنعت، تولید و دانش منحرف و به سوی بی‌خبری از خود و کشور یا بدبینی و بدگمانی به فرهنگ، ادب و مآثر کشور خود کشانند.^۵

بدین سبب است که اگر ملّتی اجازه داد فرهنگش پایمال تهاجم فرهنگ‌های بیگانه گردد، از دست می‌رود. زیرا ملّت غالب، ملّتی است که فرهنگش غالب است و غلبه‌ی فرهنگی می‌تواند غلبه‌ی اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی را در پی داشته باشد.

۱. رک: موسوی خمینی، صحیفه‌ی امام: مجموعه آثار امام خمینی (رحمه‌الله)، همان، ج ۴، صص ۴۸-۴۹ و ج ۹، صص ۳۹۵-۳۹۰

۲. همان، ج ۵، صص ۲۶۴-۲۶۳

۳. همان، ج ۹، صص ۸۰-۸۲

۴. رک: موسوی خمینی، سید روح الله، صحیفه‌ی انقلاب: وصیت‌نامه‌ی سیاسی-الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی (قدّس سرّه)،

تهران: کتاب آوا، ۱۳۹۱ ه. ش، چاپ اول، ص ۴۴

۵. همان، ص ۴۶

برای به زنجیر کشیدن یک ملت، هیچ چیز آسان‌تر از آن نیست که قدرتمندان عالم بتوانند باورهای آن ملت را بر طبق نیازهای خود شکل دهند. کسانی که می‌خواهند با قدرت متمرکز همه‌ی دنیا را در اختیار بگیرند و همه‌ی بشریت را استثمار کنند، دشمن تمام باورهای هستند که یک ملت را به خود اتکایی، اعتماد به نفس، حرکت به جلو و تلاش برای استقلال و آزادی وادار می‌کند. لذا از سویی با این تفکر مبارزه می‌کنند و از سوی دیگر، سعی می‌کنند با ابزار و شیوه‌های گوناگون، افکار، باورها و جهت‌گیری‌هایی را در میان آن ملت ترویج کنند تا در نتیجه‌ی آن، مردم به گونه‌ای بیندیشند که آن‌ها می‌خواهند. بدین ترتیب افراد همان کاری را انجام می‌دهند که آن‌ها می‌خواهند. زیرا انسان‌ها همانطور که می‌اندیشند، عمل و حرکت خواهند کرد.

ابن خلدون در مقدمه‌ی تاریخ چنین آورده است:

«فصل سی و سوم در این که ملت مغلوب همواره ولع تقلید از شعار، روش و سایر احوال ملت غالب را دارد و سبب این امر، آن است که ملت مغلوب معتقد است کمال در ملتی است که بر آن‌ها غلبه یافته است.... به هر سرزمینی که بنگری، درخواستی یافت که چگونه بر اکثر مردم آن سرزمین، طرز پوشش نگهبانان و سپاهیان سلطان چیره شده است. زیرا سلطان و سپاهیان بر آن‌ها غالب و چیره هستند. حتی اگر ملتی در همسایگی ملت دیگر بوده و یک نوع غلبه و تسلط بر آن داشته باشد، ملت مغلوب تا حد زیادی در زمینه‌های فوق، به ملت غالب تشبّه و اقتدا دارد. همچنان که در عصر حاکمیت مسلمانان در آندلس و رابطه‌ی آن با اقوام جلالقه، وضع به همین منوال است. زیرا مشاهده می‌شود که مسلمانان در طرز لباس، وسایل آرایش و زینت و بسیاری از آداب و رسوم به آن‌ها تشبّه می‌جویند. حتی در ترسیم تصاویر بر روی دیوارها، کارخانه‌ها و منازل خود، از آنان تقلید می‌کنند. به طوری که اگر بیننده با کنجکاوی و دیدی حکمت‌بنگرد، در می‌یابد که این وضعیّت از نشانه‌های استیلاء و غلبه‌ی آنان بر آندلس است.»^۱

^۱ ابن خلدون، عبد الرحمن، تاریخ ابن خلدون، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۷

خلاصه‌ی کلام آن که امروزه بحث تشبّه به کفّار، از مواردی جزئی و با دامنه‌ی اهمّیت کوچک، به یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جهان اسلام تبدیل شده است و این واقعیت انکار ناپذیر، مسئله‌ی مورد بحث را وارد مرحله‌ی جدیدی از حیات خود می‌نماید. بدین دلیل بر فقهاء فرض است تا وظیفه‌ی خود را در قبال این مسئله و در این مقطع خاصّ از تاریخ، به بهترین شکل به انجام برسانند.

یکی از اموری که بنابراین احساس وظیفه بر دوش فقهاء قرار می‌گیرد، اعلام معیارهای لازم برای شناسایی مصادیق تشبّه به کفّار در این مقطع زمانی است. زیرا به سبب فراوانی مصادیق امروزی تشبّه به کفّار و سرعت تغییرات در آن‌ها، باید به ارائه‌ی معیارهایی که افراد را در شناختن مصادیق این مسئله توانا نماید اندیشید.

۲,۲,۱. عنصر معنوی یا نیت تشبّه به کفّار

تشبّه به کفّار، تنها در صورتی تصوّر می‌شود که فرد مسلمان، قصد شبیه شدن به کفّار را داشته باشد. بنابراین تشبّه از عناوین قصدیه است. زیرا تشبّه، مصدر باب تفعّل است و یکی از معانی این باب، تکلف است.^۱ برخی از علمای ادب، واژه‌ی «تکلف» را اینگونه معنا نموده‌اند: تکلف در لغت، خود را به رنج انداختن است. مقصود در اینجا، به خود بستن فاعل است چیزی را که واقعیت ندارد، ولی می‌خواهد واقعیت پیدا کند. مانند: «تَشَجَّعَ زَيْدٌ». یعنی زید اظهار شجاعت کرد و کارهای شجاعانه می‌کند، ولی شجاع نیست.^۲

با توجه به اشاره‌ی علمای ادب در ذکر مثال‌های تکلف، این نکته به دست می‌آید که تکلف با قصد همراه است و در مواردی استعمال می‌گردد که از امور قصدیه باشد. فهم عرف و وجدان نیز بر این مطلب دلالت می‌کند که در تکلف، شخص قصد دارد آنچه را فاقد است، دارا جلوه دهد. تشبّه نیز اینگونه است. زیرا شخص درصدد است خود را شبیه چیزی کند که نیست و قصد دارد همانند تشبّه به جلوه کند.

مؤید این مدّعا که در صدق موضوع تشبّه، قصد تشبّه شرط است، استعمال تشبّه در روایات است که برخی از آن‌ها در فصل اوّل مورد بررسی قرار گرفت. اگر در این روایات، مجرد شباهت مراد باشد و قصد در آن دخالتی نداشته باشد، کلام متینی به نظر نمی‌آید. زیرا ممکن است شباهت امری غیر اختیاری باشد و

۱. الاسترآبادی، رضی الدّین محمد بن الحسن، شرح شافیه ابن حاجب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ هـ، ج ۱، ص ۱۰۲

۲. نظام الأعرج، حسن بن محمد، شرح النّظام علی الشّافیه، محقق: محمد زکی جعفری، قم: دارالحجّه للثقافه، ۱۴۲۸ هـ، چاپ اوّل، ص ۱۴۹

اگر شخصی به مجرد شباهت به قومی، از آنان باشد و با آنان محشور گردد، بدون این که حتی قصد تشبّه به آن قوم را داشته باشد، عقاب بر امر غیر اختیاری لازم خواهد آمد. همچنین دلیل دیگر بر صحت این مدّعا، کلام صاحب مستمسک است که می‌فرماید:

«ظاهر تشبّه، انجام کاری است که با هدف همانند شدن، منجر به مشابهت گردد.»^۱

از مطالبی که بیان شد به دست می‌آید که در تشبّه، شخص قصد دارد همانند متشبّه به جلوه کند تا دیگران، وی را همانند شخص یا گروهی تلقی نمایند که به آن‌ها متشبّه شده است. بنابراین طبیعتاً در تشبّه، قصد شبیه شدن وجود دارد و تشبّه از عناوین قصدیه است.

اما شباهت در ظاهر فعل -اگرچه نزد اکثر فقهاء تشبّه نامیده می‌شود- در حقیقت تشبّه نیست و اطلاق تشبّه به اینگونه شباهت‌ها، فقط با نظر به ظاهر است.

با این حال، مؤمنین از ظاهر افعال عبادی یا غیر عبادی کفّار -حتّی اگر از انجام آن فعل، قصد تشبّه به کفّار را نداشته باشند- نهی شده‌اند و این نهی، از باب نفی اسبابی است که به تدریج مسلمین را به معصیت و کفر می‌کشاند.

حکمت این امر همانگونه که در فصل سابق گذشت، این است که شباهت در ظاهر، موجب میل به روش کفّار، نیکو دانستن عمل آن‌ها و در برخی موارد، کافر شدن فرد مسلمان می‌گردد.

۳.۱. معیارهای شناخت مصادیق تشبّه به کفّار

در این بخش معیارهای تحقّق تشبّه به کفّار در کلام فقهاء ذکر می‌گردد. اما قبل از ارائه معیارهایی که مسلمین را در شناخت مصادیق تشبّه به کفّار یاری دهد، ذکر نکته‌ای ضروری است.

زمانی که از معیارها سخن گفته می‌شود، شرط عدم تعارض با احکام فقهی مفروض است. در نتیجه در مورد مصادیقی که انجام آن‌ها مستلزم ارتکاب فعل حرام یا ترک فعل واجب است، سخنی نداشته و بحث تنها در مورد افعال مباحی است که ثانیاً و بالعرض -به سبب آن که تحت عنوان تشبّه به کفّار قرار گرفته‌اند- نیازمند حکم جدیدی هستند. یعنی در نظر ما، تشبّه به کفّار، جزء عناوینی محسوب می‌گردد که توانایی

^۱. ظاهراً التَّشْبَهُ فِعْلٌ مَا بِهِ تَكُونُ الْمُشَابَهَةُ بِقَصْدٍ حُضُولِهَا. (طباطبایی حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، قم: مؤسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۶ ه. ق، چاپ اول، ج ۵، صص ۳۹۴-۳۹۵)

تغییر و تأثیر در احکام اولیه را دارد. به نحوی که اگر فعلی مثل انتخاب طرز لباس پوشیدن - با رعایت قیود مورد نظر شرع - اولاً و بالذات مباح محسوب گردد، هنگامی که تحت عنوان تشبّه به کفار قرار می‌گیرد، ثانیاً و بالعرض در حکم دیگر مصادیق این عنوان شریک است. یعنی حکم اولی اباحه، به حکم ثانوی^۱ تبدیل می‌گردد. در واقع هنگام تغییر حکم یک موضوع از اولی به ثانوی، موضوع تغییری نمی‌کند، بلکه تغییر موقت شرایط زمان و مکان، سبب تغییر حکم از اولی به ثانوی می‌شود و با اتمام شرایط ویژه، حکم ثانوی خود به خود ملغی گردیده و حکم اولی به جای خود بازمی‌گردد.

۱,۳,۱. اضرار به مسلمین

بر مبنای روایات^۲ آنچه باعث وارد شدن ضرر - اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و معنوی (روحی) - به جامعه‌ی مسلمین گردد، حرام است.^۳ بنابراین در صورتی که مشخص گردد که پیروی از کفار در امری سبب ایراد ضرر به جامعه‌ی اسلامی می‌گردد، می‌توان هر مصداق آن را از باب اضرار به مسلمین حرام دانست و آن را مصداقی از تشبّه به کفار منهی^۴ عنه تلقی نمود.

می‌توان این معیار را در فتوای فقهاء در رابطه با حکم پوشیدن لباس‌هایی که توسط دولت‌های استعماری تولید شده‌اند یافت. زیرا از نظر آن‌ها، در صورتی که پوشیدن این لباس‌ها، باعث تقویت اقتصاد دشمن برای استعمار و استثمار سرزمین‌های اسلامی شود یا منجر به وارد شدن ضرر اقتصادی به دولت اسلامی گردد، دارای اشکال است و حتی در بعضی از موارد جایز نیست.^۴

به نظر می‌رسد ضرر معنوی به عنوان اثر گذارترین ضرر برای نهی از تشبّه به کفار محسوب می‌گردد. برای مثال جامعه‌ی جاهلیت، جامعه‌ای بدوی، بی‌نظام و التقاطی بوده است. یعنی به گواهی تاریخ، جامعه‌ی

^۱. حکم ثانوی حکمی است که با توجه به عارض شدن عناوینی مانند اضطرار، اکراه و سایر عناوین ثانویه (به غیر از عنوان شک در حکم)، بر یک موضوع (ثابت)، به آن موضوع تعلق می‌گیرد. مثلاً جایز بودن خوردن مردار برای کسی که ناگزیر از خوردن آن است، یک حکم ثانوی محسوب می‌شود. در واقع حکم ثانوی در مقابل حکم اولی قرار دارد که به لحاظ عناوین اولی، به موضوعات تعلق گرفته است. مانند واجب بودن نماز صبح و حرام بودن خوردن مردار. (رک: مشکینی، علی، اصطلاحات الأصول و معظّم أبحاثها، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۱ ه. ش، چاپ پنجم، ص ۱۲۴)

^۲. قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «لَا ضَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ». در اسلام هیچ ضرر دیدن و ضرر رساندن وجود ندارد. (شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، همان، ج ۴، ص ۳۳۴)

^۳. بجنوردی، القواعد الفقهية (للجنوردي، السيد حسن)، همان، ج ۱، صص ۲۱۳-۲۱۱

^۴. رک: حسینی خامنه‌ای، أجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۳۰۷

عرب جاهلی فاقد فرهنگی مدون و نظام یافته، یا دینی با اصول و مبادی استدلالی بوده است.^۱ در چنین جامعه‌ای خلاء وجود فرهنگ و تمدنی قدرتمند که بتواند هویتی تعریف شده به آنان بدهد و آن‌ها را به یکدیگر نزدیک سازد، کاملاً مشهود بوده است. علاوه بر این، وجود همسایه‌های قدرتمند در خارج از مرزها مانند امپراطوری روم و امپراطوری ایران، با فرهنگ با شکوه و عظیم و نیز تعدادی قبایل یهودی با فرهنگ به نسبت نظام یافته‌تر و آیینی با احکام و مبادی به نسبت استدلالی‌تر، جاذبه‌های فراوانی برای اعراب داشتند. زمانی که در کنار همه‌ی این واقعیت‌ها امکان تبادل فرهنگی آن دوران در شبه جزیره‌ی عربستان - که عامل آن، قرار گرفتن این محل بر سر شاهراه تجاری بوده است - را نیز در نظر می‌گیریم، به آسانی به این نتیجه می‌رسیم که خلاء درونی باعث جذب شدن به این جوامع قدرتمند خارجی خواهد شد.

اگر نظر ابن خلدون که قبلاً به تفصیل بیان شد را صحیح بدانیم، باید بپذیریم تأثیری که قدرت فرهنگ و تمدن ایران و روم و حتی همین قبایل یهودی موجود در کنار اعراب در دوران جاهلیت بر شبه جزیره‌ی عربستان داشته است، سبب تقلید از رفتار و آداب و رسوم اعراب از آنان شده است. به عبارت دیگر، واقع شدن جامعه‌ای صحرایی و اثر پذیر که سرمایه‌ی معنوی و فکری مستحکمی ندارد و با علم به این امر که در همسایگی این جامعه، جوامع برتر - که اکثر مشخصات لازم برای مورد تقلید واقع شدن را داشتند - قرار داشتند، این نتیجه را به دنبال خواهد داشت که به جای تحقق تبادل فرهنگی و اخذ علم و دانایی، آداب، رسوم و رفتارهای غیر صحیح همسایگان خود که متضمن عقاید باطل، خرافات و عادات زشت بوده را مورد تقلید قرار داده‌اند. بدین ترتیب جامعه‌ی عرب به جامعه‌ای پر از جهالت و مملو از رسوم و سنی آمیخته با آداب و رسوم یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان تبدیل می‌گردد.

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به رسالت مبعوث شدند، با چنین جامعه‌ای مواجه بودند. طبیعی است که در چنین موقعیتی، یکی از شیوه‌های ایشان برای از بین بردن احساس حقارت و خود کوچک بینی از سویی و در هم شکستن جمود فکری موجود در جامعه از سوی دیگر، این بوده است که مبدأ این مسائل را در نظر مسلمین سست نماید. در این میان برای توجّه دادن هر چه بیشتر به فرهنگ غنی

^۱ رک: پیشوایی، مهدی، تاریخ اسلام از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۹ ه. ش، چاپ دوازدهم، ص ۳۵

اسلامی، مسلمین را از شبیه ساختن خود به افراد دیگر جوامع نهی می‌فرمودند تا بدین وسیله، هم عظمت آنان در ذهن مسلمین شکسته شود و هم استقلال فرهنگی و روحیه‌ی اتکاء به نفس در میان مسلمین رشد کند.

در نتیجه به نظر می‌رسد یکی از مقاصد پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در بیان احادیث دالّ بر نهی از تشبّه به کفار، شکستن هیبت غیر مسلمین در نظر پیروان خود بوده است.

۲,۳,۱. تقویت دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آنان

نقطه‌ی مقابل معیار قبل، تقویت دشمنان اسلام است. واضح است که اگر اثبات شود فعلی سبب تقویت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و معنوی دشمنان اسلام و زمینه ساز تسلط آنان بر مسلمین می‌گردد، انجام آن از نظر فقه اسلامی حرام است. یکی از ادله‌ای که در رابطه با این امر قابل استناد است، قاعده‌ی نفی سبیل است. بدین معنا که در شریعت اسلام، هیچ راه تسلطی برای کفار علیه مسلمانان قرار داده نشده است و هر فعلی که موجب سلطه‌ی دشمنان بر مسلمانان در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، نظامی و ... گردد، مشمول عموم این قاعده شده و حرام است.^۱

بنابراین اگر هر یک از مصادیق تشبّه به کفار، با تقویت روحیه‌ی دشمن و ترویج فرهنگ کفار، موجبات سلطه‌ی اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی یا معنوی کفار را بر مسلمین فراهم سازد یا موقعیت دولت اسلامی را در روابط بین‌المللی تضعیف کند، مشمول قاعده‌ی نفی سبیل و حکم حرمت مستفاد از آن می‌گردد.

می‌توان این معیار را در پاسخ مراجع عظام تقلید به پرسشی در رابطه با حکم پوشیدن لباس‌هایی که عکس یا علامت مربوط به کشورهای غربی روی آن نقش بسته است یافت.

آیت الله خامنه‌ای: استفاده از اینگونه لباس‌ها که ترویج فرهنگ غیر مسلمین مهاجم بر مسلمین است، اشکال دارد.

آیت الله فاضل لنکرانی: بهتر است از این لباس‌ها استفاده نکنند.

^۱. توضیح مبسوط پیرامون قاعده‌ی نفی سبیل، در فصل اول از پژوهش حاضر گذشت.

آیت الله صافی گلپایگانی: مسلمین از اینگونه لباس‌ها استفاده نکنند.

آیت الله تبریزی: بر مؤمن سزاوار نیست لباسی بپوشد که او را از زیّ مؤمنین خارج کند.

آیت الله مکارم شیرازی: هر گاه سبب ترویج فرهنگ بیگانه گردد، اشکال دارد.^۱

این فتاوا و نظریات دیگر فقهی که از سوی مراجع تقلید مطرح شده، از یک سو و واقعیّات جامعه‌ی ما در بُعد لباس - که در حال حاضر بازارهای کشورهای اسلامی از انواع و اقسام لباس‌های خارجی یا لباس‌هایی در طرح‌ها، مدل‌ها و نقش‌های بیگانه و غیر اسلامی پر شده است - از سویی دیگر، بیانگر فراوانی وجود این مصداق در عصر حاضر و توطئه‌های کفّار در زمینه‌ی نفوذ طرح‌های استعماری خود در کشورهای اسلامی است.

در بحث از مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار، به ذکر بعضی از لباس‌هایی که امروزه به عنوان مصداق خاصی از لباس‌های کفّار در جوامع اسلامی ظهور یافته و نظرات فقهی علماء در ارتباط با آن پرداخته می‌شود.

۴,۱. اجتماع امر به واجب و نهی از تشبّه به کفّار

همانگونه که در بحث از ماهیت تشبّه به کفّار گذشت، یکی از ابعاد این امر در احکام عبادی جلوه‌گر می‌شود. بنابراین یکی از مسائلی که در رابطه با تشبّه به کفّار مطرح می‌گردد، جواز یا امتناع اجتماع مصداق عبادت واجب و مصداق حرامی از تشبّه به کفّار است. به این معنا که حکم عبادت مکلفی که در متن عبادت واجب - مانند نمازهای یومیّه - یکی از مصادیق حرام تشبّه به کفّار - مانند نماز خواندن با لباسی که به طرح صلیب منقّش است - را انجام دهد، چیست. آیا نماز او در اثر انجام فعل حرام باطل می‌گردد یا تشبّه به کفّار، در صحت نماز او تأثیر نداشته و این مکلف تنها به سبب تشبّه به کفّار، مرتکب فعل حرامی گردیده است؟

۱. محمودی، سید محسن، مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، قم: ناصر، ۱۳۷۹ ه. ش، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۱

در کتب اصولی از این مسئله تحت عنوان اجتماع امر و نهی بحث می‌شود. اغلب اشاعره و گروهی از علمای امامیه^۱ به جواز اجتماع امر و نهی حکم کرده‌اند و جمهور معتزله^۲ و اکثر علمای امامیه^۳ به امتناع اجتماع امر و نهی قائل شده‌اند.

برای ورود به استدلال قائلین و مخالفین اجتماع امر و نهی، لازم است در مرحله‌ی نخست به بررسی معنای واژگان «اجتماع»، «واحد» و «جواز» پرداخته شود.

مقصود از اجتماع در این مسئله، التقاء اتفاقی مأمور به و منهی^۴ عنه در یک شیء است و این امر تنها در صورتی فرض می‌شود که هر کدام از امر و نهی، به عنوان مستقلّی تعلّق گیرند که در برخی موارد، هر دو عنوان در یک شیء جمع می‌گردند.^۵

بنابراین یکی از ارکان مهمّ مسئله‌ی اجتماع امر و نهی، التقای اتفاقی وجوب و حرمت در شیء واحد است. به بیان دیگر، در ما نحن فیه نسبت میان دو عنوان، عموم و خصوص من وجه است.

این اجتماع گاهی موردی است. یعنی فعل واحدی که مطابق با هر دو عنوان باشد، وجود ندارد و دو عنوان در معنوی واحد جمع نمی‌شوند. بلکه دو فعل، در زمان واحد مقارن و مجاورند که یکی از آن‌ها، با عنوان واجب و دیگری با عنوان حرام مطابقت دارد. نگاه به نامحرم در اثناء نماز از این قبیل است. از آن جهت که در این نوع از اجتماع، دو عنوان و دو معنوی وجود دارد، این نوع از اجتماع به صورت تخصّصی از ما نحن فیه خارج است و هیچ یک از علماء نیز در چنین اجتماعی به امتناع اجتماع حکم نکرده است. بنابراین اگر مکلفی در حین نماز، به نامحرمی بنگرد، اگرچه در زمان واحد، هم اطاعت کرده و هم عصیان نموده است، ولی نمازش صحیح است.^۵

۱. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، قوانین الأصول، حجرية قديمة، بی‌تا، ص ۱۴۰

۲. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد، مطارح الأنظار، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۲۹

۳. الف - آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، محقق: مؤسسه آل البيت (علیهم‌السلام) لإحياء التراث، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم‌السلام) لإحياء التراث، بی‌تا، صص ۱۶۰-۱۵۹

ب - اصفهانی، محمد حسین، الفصول الغرویة فی الأصول الفقهيّة، داراحیاء العلوم الإسلامیّة، بی‌تا، ص ۱۲۵

ج - نجل الشّهید الثّانی، سعید جمال الدّین حسن، معالم الدّین و ملاذ المجتهدین، مؤسسه النّشر الاسلامیّ لجماعة المدرّسين بقم المشرقة، بی‌تا، ص ۹۴

۴. مظفر، أصول الفقه فی مباحث الألفاظ و الملازمات العقلیّة و مباحث الحجّة و الأصول العملیّة، همان، ص ۳۲۱

۵. همان، صص ۳۲۲-۳۲۱

اما گاهی این اجتماع حقیقی است. به این معنا که یک فعل با هر دو عنوان مطابقت دارد و دو عنوان در معنوی واحد جمع می‌شوند. همانند نماز در مکان مغضوب که در آن، عنوان نماز که به آن امر شده است، به عنوان غضب که از آن نهی شده است ربطی ندارد، اما ممکن است گاهی مکلف میان این دو عنوان را جمع کند و در مکان غضبی نماز بخواند. در این حالت، مکلف از آن جهت که مطیع امر مولا است، ممثل است و از آن جهت که عصیان می‌کند، مخالف است. این نوع از اجتماع، در مسئله‌ی اجتماع امر و نهی داخل است.^۱

مقصود از واحد، فعل واحدی است که مجمع دو عنوان قرار گرفته است. لفظ واحد در این مقام، در مقابل متعدّد از حیث وجود -همانند نظر به نامحرم و نماز- است. فعل واحد باید در خارج دارای یک وجود باشد که مرجع و مرکز دو عنوان قرار گرفته است و التقای عناوین در فعل واحد، یا به سبب «ماهیت شخصیّی خارجیّه» است که ممتنع الصدق علی کثیرین است یا به اعتبار «ماهیت کلی» با قطع نظر از خصوصیات فردیه است. یعنی خود «کلی بما هو کلی» مجمع دو عنوان قرار می‌گیرد. مثل کون کلی (بودن در مکان مغضوب) که دو عنوان نماز و غضب، بر آن منطبق هستند. بنابراین مقصود از واحد، واحد در وجود است که هم واحد شخصی و هم واحد کلی را دربرمی‌گیرد. با این بیان، واحد بالجنس همانند سجود در برابر خداوند و سجود در برابر بت -که در آن مأمور به و منهی عنه از حیث وجودی متغایرنند، اما هر دو تحت یک ماهیت داخل می‌شوند- از محلّ بحث خارج است.^۲

مقصود از جواز اجتماع امر و نهی در شیء واحد نیز، جواز عقلی یعنی امکان مقابل امتناع است. همچنین می‌توان مراد از جواز عقلی را عدم قبح عقلی دانست. در این صورت، از آن جهت که انجام قبیح از سوی خداوند ممتنع است، این معنا برای جواز عقلی، به معنای اوّل -امکان مقابل امتناع- برمی‌گردد.^۳

۱،۴،۱. استدلال قول به جواز

قائلین به جواز اجتماع امر و نهی معتقدند که متعلّق امر یا نهی، معنوی -مصادق خارجی عنوان از آن جهت که در خارج تحقق دارد- نیست. زیرا تکلیف همیشه به عنوان تعلّق می‌گیرد و حقیقت طلب شیء،

۱. همان، ص ۳۲۲

۲. همان، صص ۳۲۲-۳۲۳

۳. همان، ص ۳۲۳

تعلّق آن به عنوان است. برای این که عنوان از حدّ فرض و تقدیر، به حدّ فعلیت و تحقیق برسد. بنابراین به جهت تعدّد عنوان، اجتماع امر و نهی جایز است.^۱

به بیان دیگر، اگر قائل شویم که امر روی طبایع رفته و روی مشخصات نرفته است، واضح است که اجتماع امر و نهی بدون مشکل می‌باشد. در این حال نماز فردی که در مکان غصبی نماز می‌خواند، صحیح است. زیرا مرکب امر و نهی متفاوت است و نهی و امر، هر کدام به متعلّق خودشان تعلّق گرفته است. خارج هم ظرف امتثال است و ظرف تعلّق احکام نیست.^۲

به بیان دیگر، غرض مولا از امر، تحقق مصلحت و غرض او از نهی، دفع مفسده است. بنابراین اگر فعلی که مصلحت را برآورده می‌کند با چیزی خارج از ذاتش مقترن شد، آن شیء زائد مورد امر قرار نمی‌گیرد. چون تنها ذات فعل است که مصلحت را برآورده می‌سازد. مثلاً اگر «صلاة» در خارج با «غصب» مقترن شد، مولا تنها به عنوان «صلاة» امر می‌کند. زیرا «غصب» خارج از ذات «صلاة» بوده و در غرض مولا دخیل نیست.

از سوی دیگر اگر فعلی که ایجاد مفسده می‌کند، در خارج با چیزی خارج از ذاتش مقترن شد، آن شیء زائد مورد نهی قرار نمی‌گیرد. زیرا تنها ذات فعل است که ایجاد مفسده می‌کند. مثلاً اگر «غصب» با «صلاة» در خارج مقترن شد، مولا تنها «غصب» را مورد نهی قرار می‌دهد. زیرا آنچه ایجاد مفسده کرده و مبعوض مولا است، صرف غصب است.

در نتیجه امکان اجتماع ماهیت «صلاة» و «غصب» در مصداق واحد و به بیان دیگر، امکان اجتماع امر و نهی، وجود دارد.

۲,۴,۱. استدلال قول به امتناع

آخوند خراسانی با بیان مقدمات زیر، به امتناع اجتماع امر و نهی حکم کرده‌اند:

^۱ الف- همان، صص ۳۳۶-۳۳۳

ب- شهید صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الأصول (الحلقه الأولى و الثانية)، تحقیق: لجنة التحقیق التابعة للمؤتمر العالمي للامام الشّهدید الصدر (قدّس سرّه)، قم: شریعت، ۱۴۳۸ ه. ق، چاپ نهم، ص ۱۲۳

^۲ درس خارج اصول آیت الله جعفر سبحانی، ۱۳۹۱/۸/۳، به نقل از سایت ویکی فقه (دانشنامه‌ی حوزوی)

الف. احکام تکلیفی خمس، با هم در تضادند. یعنی هنگامی که این احکام به مکلف ابلاغ شده و به مرحله‌ی فعلیت می‌رسند، نمی‌توانند در شیء واحد و زمان واحد اجتماع کنند. زیرا نمی‌توان در زمان واحد، هم به سوی یک شیء بعث صورت گیرد و هم از آن منع و زجر شود. یعنی ممکن نیست مولا یک شیء را بخواهد و در همان زمان آن را نخواهد و چنین تکلیف کردنی محال است.^۱

ب. متعلق احکام، فعل مکلف است. برای مثال، این عنوان و ماهیت کلی «صلاة» نیست که متعلق وجوب است. بلکه آنچه واجب است، «صلاة» خارجی است و اگر در ظاهر مشاهده می‌شود که وجوب روی عنوان «صلاة» رفته است، به این دلیل است که مولا این عنوان را وسیله‌ای برای اشاره به «صلاة» خارجی و حکایت از متعلق واقعی وجوب قرار داده است.^۲ به بیان دیگر، از آن جهت که عناوین آینه‌ای هستند که خارج را به مکلفین نشان می‌دهند، احکام در ظاهر به عناوین تعلق می‌گیرند. پس از آنجا که آنچه در خارج محقق می‌شود، وجودی واحد است، امکان ثبوت دو حکم برای آن وجود ندارد. در نتیجه اجتماع امر و نهی ممتنع است.^۳

ج. تعدّد وجه و عنوان، موجب تعدّد معنون نمی‌گردد و ممکن است مفاهیم متعدّد و عناوین کثیر، بر یک معنون منطبق گردند.^۴

د. موجود خارجی واحد، ماهیت و حقیقت واحدی دارد. در رابطه با اجتماع یا امتناع امر و نهی نیز، اگرچه دو عنوان مختلف بر یک معنون منطبق می‌گردند و وجود خارجی واحد، هم متعلق امر و هم متعلق نهی است، اما این وجود خارجی، همانگونه که از حیث وجود واحد است، از حیث ماهیت نیز واحد است.^۵ بنابراین از آنجا که محلّ جمع امر و نهی، از حیث وجود و ماهیت واحد است، تعلق امر و نهی به آن محال است.

۱. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، همان، ص ۱۵۸

۲. همان، صص ۱۵۸-۱۵۹

۳. رک: شهید صدر، دروس فی علم الأصول (الحلقة الأولى و الثانية)، همان، ص ۱۲۳

۴. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، همان، ص ۱۵۹

۵. همان

حال باید دید هر یک از دو نظر فوق، چه تأثیری در احکام مربوطه دارد.

بنا بر قول به جواز اجتماع امر و نهی، اگر امثال واجب، در فعل مشتمل بر حرام منحصر نباشد و مکلف با سوء اختیار خود میان امر و نهی را جمع کرده باشد، میان دو دلیل متضمن امر و نهی مولا، تزاممی وجود ندارد و عبادت او صحیح است.^۱ به عبارت دیگر، فقیه‌ی که به جواز اجتماع امر و نهی قائل است، معتقد است که در مسئله‌ی فوق، مکلف از سویی اطاعت و از سوی دیگر عصیان کرده است. یعنی از آن جهت که عنوان کلی «صلاة» بر فعل او منطبق است، امر مولا را اطاعت کرده و از آن جهت که عنوان «غصب» بر فعل او منطبق است، معصیت نموده است. طبق این قول، هر دو حکم حفظ می‌شوند.^۲ اما در صورتی که امثال واجب، در فعل مشتمل بر حرام منحصر باشد، میان واجب و حرام، تزامم صورت می‌گیرد و باید بر اساس قواعد تزامم عمل کرد و فعل اهم را بر فعل مهم مقدم نمود.^۳

اما فقیه‌ی که به امتناع اجتماع امر و نهی قائل شود، معتقد است که مکلفین نمی‌توانند با یک فعل هم اطاعت کنند و هم عصیان و ممکن نیست مولا، هم به فعل واحد امر کند و هم از آن نهی کند؛ بلکه او در این موارد، یکی از دو فعل را بر دیگری مقدم می‌کند و آن فعل، چیزی است که از دیگری اهم باشد. در این حال اگر فقیه به رجحان جانب نهی بر جانب امر در نزد مولا قائل شد، به فساد عبادت مکلفی حکم می‌کند که با علم به حرمت غصب و عمد، میان امر و نهی را جمع کرده است. زیرا با ترجیح جانب نهی، دیگر امری وجود ندارد و نمی‌توان از چنین فعلی قصد قربت نمود. زیرا این فعل، مبعوض مولا و مبعّد از او است و تقرّب به مولا به وسیله‌ی امر مبعّد از او، ممتنع است. پس از آنجا که روح عبادت قصد قربت است، در صورت عدم تحقق قصد قربت، عمل باطل خواهد بود. اما در صورتی که مکلفی نسبت به حکم حرمت غصب در اسلام،

^۱ رک: شهید صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الأصول (الحلقة الثالثة، جزء الأول والثاني)، تحقیق: لجنة التحقیق التابعة للمؤتمر العالمي للامام الشّهدید الصدر

(قدّس سرّه)، قم: شریعت، ۱۴۳۸ ه. ق، چاپ نهم، ص ۲۹۵

^۲ مظفر، أصول الفقه فی مباحث الألفاظ و الملازمات العقلیة و مباحث الحجّة و الأصول العملیة، همان، صص ۳۴۱-۳۴۰

^۳ شهید صدر، دروس فی علم الأصول (الحلقة الثالثة، جزء الأول والثاني)، همان، ص ۲۹۵

جاهل قاصر یا ناسی باشد و غصب را با عبادتی که از آن قصد قربت نموده است جمع کند، طبق نظر مشهور، عبادتش صحیح است.^۱

فقیهی که به امتناع اجتماع امر و نهی و رجحان جانب امر بر جانب نهی در نزد مولا قائل شود نیز، بدون شک به صحت عبادت مکلف در چنین حالتی حکم می‌کند. زیرا در این صورت، برای منع از صحت نهی وجود ندارد.^۲

مقدمه‌ی دوم استدلال قائلین به امتناع اجتماع امر و نهی، صحیح نیست. زیرا تعلق وجوب و حرمت و به طور کلی بعث و زجر به فعل و مصداق خارجی، دو حالت دارد:

الف. قبل از تحقق مصداق در خارج، بعث یا زجر به آن مصداق تعلق گرفته است.

ب. بعد از تحقق مصداق در خارج، بعث یا زجر به آن مصداق تعلق گرفته است.

در صورت اول، مشکل این است که معنا ندارد بعث و زجر برای چیزی ثابت شود که هنوز محقق نیست. به بیان دیگر، حکم مولا همانند محمول یک قضیه، موضوع می‌خواهد و در اینجا موضوعی برای حکم وجود ندارد. پس اگر مولا فرموده است: «وَجَبَ الصَّلَاةُ»، متعلق این وجوب، مصداق خارجی نماز نیست، بلکه عنوان کلی نماز است. اما لازمه‌ی پذیرش صورت دوم، وقوع تحصیل حاصل است. زیرا قصد مولا از آوردن تکلیف، تحقق مصداق در خارج است و زمانی که مصداق محقق باشد، واجب کردن آن، لغو است و از فاعل حکیم لغو صادر نمی‌گردد. یعنی پس از تحقق «صلاة» در خارج، واجب شدن آن معنا ندارد. زیرا غرض محقق شده است. به بیان دیگر، اگر اوامر روی خارج برود، با این مشکل مواجه می‌شویم که در صورتی که اوامر قبل از نماز خواندن مکلف روی خارج رفته باشد، در این حال چیزی در خارج نیست که امر به آن تعلق بگیرد و اگر اوامر بعد از نماز خواندن مکلف روی خارج رفته باشد، امثال حاصل شده است و امر به چیز امثال شده تعلق نمی‌گیرد. از این رو سخن از خارج نیست.^۳

بنابراین به نظر می‌رسد اجتماع امر و نهی جایز است.

۱. همان، ص ۳۴۰

۲. همان

۳. درس خارج اصول آیت الله جعفر سبحانی، ۱۳۹۱/۸/۳، به نقل از سایت ویکی فقه (دانشنامه‌ی حوزوی)

۴,۴,۱. حکم اجتماع امر به عبادت و نهی از تشبه به کفار بنا بر اقوال مختلف

از آنچه گذشت می‌توان به این نتیجه دست یافت که در صورتی که اجتماع میان امر به عبادت واجب و نهی از تشبه به کفار، حقیقی باشد و فعل واحدی با دو عنوان عبادت و تشبه به کفار مطابقت کند، بنا بر قبول جواز اجتماع امر و نهی، تشبه به کفار موجب بطلان عبادت نمی‌گردد. اما به نظر می‌رسد که اجتماع میان امر و نهی در موضوع مورد بحث، موردی است و هر کدام از دو عنوان عبادت و تشبه به کفار، معنوی و مصادیق خود را دارند که در این صورت نیز، تشبه به کفار موجب فساد عبادت نمی‌گردد.

۲. مصادیق تشبه و تماثل به کفار

با نگاهی به متون فقهی فقه‌های سلف، مشخص می‌گردد که تقریباً هیچ کدام از ایشان به صورت خاص به مسئله تشبه به کفار نپرداخته‌اند. بلکه در این متون، تنها به عنوان سبب نهی از انجام برخی اعمال، به این مطلب اشاره شده است. بنابراین برای دستیابی به نظر فقه‌های سلف در مورد این موضوع، باید در چنین مسائلی به دنبال نظرات آن‌ها بود.

از آنجا که بسیاری از مسائل مرتبط با سبک زندگی می‌تواند مصادیقی از تشبه به کفار باشد، در این فصل مصادیق تشبه به کفار در دو بخش مصادیق مطرح شده در روایات و مصادیق مستحدثه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. مصادیق مطرح شده در روایات، شامل مصادیق تشبه به کفار در اصول اعتقادی، احکام عبادی و احکام غیر عبادی - پوشش، خوراک، آداب و رسوم اجتماعی و آرایش - و مصادیق مستحدثه شامل مصادیق تشبه به کفار در احکام غیر عبادی - پوشش، آداب و رسوم اجتماعی، آرایش و ساختمان سازی - است.

۱,۲. مصادیق تشبه به کفار در روایات

بعضی از مصادیق تشبه به کفار، در ابواب گوناگون اعتقادی، عبادی و غیر عبادی، از روایات استخراج می‌گردند و فقهاء با استفاده از این احادیث، حکم حرمت یا کراهت برخی افعال را به «تشبه به کفار» نسبت داده‌اند. به این معنا که در بعضی از موارد، به حرمت فعلی حکم کرده و علت آن را تشبه به کفار دانسته‌اند و

در بعضی از موارد، به کراهت فعلی حکم کرده و این حکم را معلول آن دانسته‌اند که فعل مورد نظر یکی از مصادیق تشبّه به کفار است. در این بخش به بیان این روایات پرداخته می‌شود.

۱،۱،۲. تشبّه به کفار در اصول اعتقادی

یکی از مصادیق تشبّه به کفار در اصول اعتقادی، اتخاذ قبور به عنوان مسجد است که روایات مرتبط با آن، تحت عنوان بناء مسجد بر قبور مطرح شده‌اند. حنبله و حنفیه، با تمسک به این روایات، به حرمت^۱ و شافعیّه، به کراهت^۲ ساخت مسجد بر قبور حکم کرده‌اند.

اول. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «قُلْتُ لَهُ الصَّلَاةُ بَيْنَ الْقُبُورِ؟ قَالَ: «صَلِّ فِي خِلَالِهَا وَ لَا تَتَّخِذْ شَيْئاً مِنْهَا قِبْلَةً فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نَهَى عَنْ ذَلِكَ وَ قَالَ وَ لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِ قَبْرِي قِبْلَةً وَ لَا مَسْجِداً فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَعَنَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^۳: زراره می‌گوید: از امام باقر (علیه‌السلام) در رابطه با نماز خواندن در میان قبور سؤال پرسیدم. در میان آن‌ها نماز بخوان. ولی هیچ یک از آن‌ها را قبله قرار مده. زیرا رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از این امر نهی کرده و فرمودند: و قبر مرا قبله و مسجد اتخاذ نکنید. زیرا خداوند متعال کسانی که قبور پیامبرانشان را مسجد اتخاذ کرده‌اند، از رحمت خود دور می‌دارد.

در منابع رجالی، تمام افرادی که در سلسله‌ی سند این روایت وجود دارند به جز ابراهیم بن هاشم، موثق به توثیق خاص هستند.^۴

۱. رک: الف- ابن قدامه مقدسی، الکافی فی فقه الامام احمد، همان، ج ۱، ص ۳۷۲

ب- ابن قدامه مقدسی، الشرح الكبير على متن المقنع، همان، ج ۲، ص ۳۸۸

ج- ابن عابدین، ردّ المختار على الدرّ المختار، همان، ج ۲، ص ۲۴۵

۲. رک: الف- فیروز آبادی شیرازی، المهدب فی فقه الامام الشافعی، همان، ج ۱، ص ۲۵۹

ب- النووی، المجموع شرح المهدب، همان، ج ۵، ص ۳۱۶

۳. شیخ صدوق، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۳۵۸

۴. رک: الف- حسینی سیستانی، سید علی، قاعدة لا ضرر و لا ضرار، قم: دفتر آیه الله سیستانی، ۱۴۱۴ ه. ق، چاپ اول، ص ۲۳

ب- حسینی تفرشی، سید مصطفی بن حسین، نقد الرجال، قم: مؤسسه‌ی آل البيت (علیهم‌السلام)، ۱۴۱۸ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۴

ج- شیخ طوسی، محمد بن حسن، الفهرست (للشیخ الطوسی)، نجف اشرف: المكتبة الرضویة، بی‌تا، چاپ اول، ص ۶۲

د- سبحانی، جعفر، موسوعة طبقات الفقهاء، قم: مؤسسه‌ی امام صادق (علیه‌السلام)، بی‌تا، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۰۸

اما این امر به سند این روایت خللی وارد نمی‌سازد. زیرا ابراهیم از ثقات تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم است^۱ و بسیاری از بزرگان فن، به وثاقت و صحت روایت ابراهیم تصریح نموده‌اند.^۲

دوم. حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا زَكْرِيَّا بْنُ عَدِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أَنَيْسَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ النَّجْرَانِيِّ قَالَ: «حَدَّثَنِي جُنْدَبٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «أَلَا وَ إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَ صَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنَهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»^۳: آگاه باشید که پیشینیان شما، قبرهای پیامبران و صالحان خود را مسجد قرار می‌دادند. آگاه باشید پس هرگز قبور را مسجد اتخاذ نکنید. من شما را از آن باز می‌دارم.

در منابع رجالی اهل سنت، همه‌ی راویانی که در سلسله‌ی سند این روایت وجود دارند، به وثاقت و حفاظت مدح شده‌اند.^۴

از دیدگاه اهل سنت، این حدیث از حیث دلالت، از صریح‌ترین احادیث در باب نهی از ساخت مساجد بر قبور است^۵ و ماده‌ی نهی در آن، دال بر حرمت یا کراهت این عمل است.

سوم. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ هِشَامٍ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ غَائِشَةَ أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ: «إِنَّ أَوْلَيْكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا وَ صَوَّرُوا فِيهِ تِيكَ الصُّورَ أَوْلَيْكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۶: امّ حبیبه و امّ سلمه -همسران رسول خدا- در محضر ایشان، کنیسه‌ای را در کشور حبشه که در آن تصاویری دیده بودند، به یاد آوردند. پس ایشان فرمودند: آنان مردمی هستند که هر گاه مرد صالحی از

۱. قمی، تفسیر قمی، همان، ج ۱، ص ۱۲۰

۲. الف- سید ابن طاووس، فلاح السائل و نجاح المسائل، همان، ص ۱۵۸

ب- المامقانی و دیگران، تنقیح المقال فی علم الرجال، همان، ج ۵، ص ۸۳

۳. ابن حجاج، مسلم، صحیح المسلم، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱، ص ۳۷۷

۴. رک: الف- الذهبی، محمد بن احمد، تذکره الحفاظ، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ه. ق، چاپ اول، ج ۱، صص ۹۱، ۱۰۵، ۱۷۷ و ۲۹۰ و ج ۲، ص ۱۶
ب- الذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، محقق: گروهی از محققین با اشراف شیخ شعیب أرنؤوط، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۷۴

ج- العیاد، عبد المحسن، شرح سنن ابی داود، دروس صوتیة، بی تا، درس ۱۸۰، ص ۲۷

۵. رک: اللویح المطیری، التَّشْبَهُ الْمُنْهَى عَنْهُ فِي الْفَقْهِ الْإِسْلَامِيِّ، همان، ص ۲۷۲

۶. البخاری الجعفی، صحیح بخاری، همان، ج ۵، ص ۵۰

آنان می‌مرد، بر قبر او مسجدی می‌ساختند و در آن، صورت‌هایی را تصویر می‌کردند. آنان بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت می‌باشند.

در سند این روایت، هشام بن عروه بن زبیر وجود دارد که در مورد وثاقت او میان علماء اختلاف است^۱ و به نظر شهید ثانی (رحمه‌الله)، قول او حجت نیست.^۲ لذا این روایت از حیث سند ضعیف است.

چهارم. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ شَيْبَانَ عَنْ هِلَالٍ هُوَ الْوَزَّانُ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسْجِدًا.» قَالَتْ: «وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَبْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا»^۳: خداوند یهود و نصاری را از رحمت خود دور کند. قبرهای پیامبران خود را مسجد اتخاذ کرده‌اند. (عائشه) گفت: اگر بیم آن نبود که قبر پیامبر مسجد گردد، مسلمانان قبر او را آشکار می‌کردند (و دور او حائلی قرار نمی‌دادند). جز این که بیم آن دارم که قبر او مسجد شود.

در منابع رجالی اهل سنت، افرادی که در سلسله‌ی سند این حدیث قرار گرفته‌اند، مورد وثوق و اطمینان هستند.^۴

به اعتقاد ابن قدامه‌ی مقدسی، لعن یهودیان و مسیحیان از سوی پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای انجام این فعل، بر حرمت این فعل دلالت دارد. زیرا در غیر این صورت، وجهی برای لعن آن‌ها از سوی پیامبر رحمت وجود نداشت.^۵

روایت صحیح مسلم (روایت دوم) روشنگر روایات دیگر است. زیرا هدف از تصویر صالحان در کنار قبر آنان، این بوده که بر صورت و قبر، سجده کنند به گونه‌ای که قبر و صورت، قبله‌ی آنان یا بتی که بر آن سجده کنند، باشد. این احتمال -با توجه به عمل مسیحیان که پیوسته به بشر پرستی گرایش داشته و دارند- بسیار قابل توجه است و با وجود چنین احتمالی، هرگز نمی‌توان با استناد به این روایت، به حرمت

^۱. الذَّهَبِيُّ، تَذَكُّرَةُ الْحَفَاطِ، همان، ج ۱، ص ۱۰۹

^۲. رک: شهید ثانی، زین الدین بن علی، مَسَالِكُ الْأَفْهَامِ إِلَى تَنْقِيحِ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ اول، ج ۱۲، ص ۳۹۸

^۳. البخاری الجعفی، صَحِيحُ بَخَارِي، همان، ج ۲، ص ۸۸

^۴. رک: الف- الذَّهَبِيُّ، تَذَكُّرَةُ الْحَفَاطِ، همان، ج ۱، صص ۲۶-۲۵ و ۲۵۹

ب- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۲۶ هـ ق، چاپ اول، ج ۴، صص ۳۷۴-۳۷۳ و ج ۱۱، ص ۷۷

ج- البکری، عبد الهادی، تَحْقِيقُ التَّجْرِیدِ فِی شَرْحِ کِتَابِ التَّوْحِيدِ، محقق: حسن بن علی عواجی، ریاض: أضواء السلف، ۱۴۱۹ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۵۹

^۵. رک: ابن قدامه مقدسی، الشَّرْحُ الْکَبِيرُ عَلَى مَتْنِ الْمُقْنَعِ، همان، ج ۲، ص ۳۸۸

ساخت مساجد در کنار قبور اولیای الهی - که از اینگونه پیرایه‌ها تهی است - حکم نمود.^۱ از سوی دیگر، احمد بن حنبل در مسند و مالک در موطأ، در صدر حدیث سوم، عبارت زیر را نقل می‌کنند که پیامبر اکرم فرمودند: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِی وَثَنًا یُعْبَدُ»^۲: خدایا قبر مرا بتی که مورد عبادت باشد قرار مده.

این جمله، حاکی از آن است که آنان با قبر و تصویری که کنار آن بوده، همانند بت رفتار می‌کردند و قبر یا صورت فرد صالح را، قبله قرار می‌دادند، بلکه آن را به صورت بت می‌پرستیدند. حدیث عائشه (حدیث چهارم)، این حقیقت را واضح‌تر می‌سازد.

بسیاری از شارحان کتب معتبر اهل سنت، این احادیث را به گونه‌ای که معنا شد، تفسیر کرده‌اند. ابن حجر عسقلانی در ذیل این احادیث، سخن بیضاوی را نقل می‌کند که معتقد است:

«از آنجا که یهود و نصاری، برای قبور پیامبران خود سجده می‌کردند و آن‌ها را قبله‌ی خود قرار می‌دادند، رسول خدا آن‌ها را لعن کرده و مسلمین را از چنین اعمالی نهی فرمودند. اما اگر کسی در جوار قبر مرد صالحی، به قصد تبرک - نه تعظیم او (صاحب قبر) یا توجه به او - مسجدی بسازد، هرگز مشمول این وعید نمی‌گردد.»^۳

شارح صحیح مسلم نیز معتقد است که اگر پیامبر گرامی اسلام، قبر خود و دیگری را از اتخاذ مسجد بازداشتند، به خاطر این بود که مبدا مسلمین در تعظیم ایشان مبالغه کنند و کار به کفر بکشد. لذا وقتی مسلمین مجبور شدند که مسجد پیامبر را توسعه دهند و حجره‌های همسران پیامبر و حجره‌ی عائشه را که مدفن پیامبر است، در وسط مسجد قرار دهند، دیوار مدوری دور قبر کشیدند که مبدا قبر او ظاهر گردد و مسلمانان بر قبر او سجده کنند و سخن عائشه - «وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَبْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا» - ناظر بر همین مطلب است.^۴

۱. رک: سبحانی، آیین وهابیت، همان، صص ۹۵-۹۴.

۲. رک: الف- ابن حنبل، ابوعبدالله احمد بن محمد، مسند الامام احمد، محقق: احمد محمد شاکر، قاهره: دارالحدیث، ۱۴۱۶ هـ ق، چاپ اول، ج ۷، ص ۱۷۳.

ب- الأصبی، مالک ابن انس، موطأ الامام مالک، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ هـ ق، ص ۱۷۲.

۳. لَمَّا كَانَتْ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى يَسْجُدُونَ لِقُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ تَعْظِيمًا لِشَأْنِهِمْ وَ يَجْعَلُونَهَا قِبْلَةً يَتَوَجَّهُونَ فِي الصَّلَاةِ نَحْوَهَا وَ اتَّخَذُوهَا أَوْثَانًا، لَعْنَهُمْ وَ مَنَعَ الْمُسْلِمِينَ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَأَمَّا مَنْ اتَّخَذَ مَسْجِدًا فِي جَوَارِ الصَّالِحِ وَ قَصَدَ التَّبَرُّكَ ... لَا التَّعْظِيمَ لَهُ وَ لَا التَّوَجُّهَ نَحْوَهُ، فَلَا يَدْخُلُ فِي ذَلِكَ الْوَعِيد. (ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، همان، ج ۱، ص ۵۲۵).

۴. رک: النووی، ابوزکریا محیی الدین یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۲ هـ ق، چاپ دوم، ج ۵، ص ۱۴.

لذا از دیدگاه امامیه، مسجد سازی در جوار قبور اولیاء و صالحان، با توجه به اصول کلی اسلام، کوچکترین مانعی ندارد. زیرا هدف از بنای مسجد، جز پرستش خدا در جوار مدفن محبوب او - که مایه‌ی تبرک آن نقطه گردیده است - چیز دیگری نیست. به دیگر سخن، هدف از تأسیس مسجد در این موارد، این است که زائران اولیای خدا، قبل از زیارت یا پس از آن، فرایض عبادی خود را آنجا انجام دهند. از آنجا که - حتی از نظر وهابی‌ها - نه اصل زیارت قبور حرام است و نه اقامه‌ی نماز پس از زیارت یا قبل از آن، جهتی ندارد که بنای مسجد در جوار قبور اولیاء به منظور پرستش خدا و انجام فرایض الهی، حرام باشد. با توجه به سرگذشت اصحاب کهف، استنباط می‌شود که این کار، در شرایع پیشین یک سنت بوده است و قرآن کریم بدون این که از آن انتقادی کند، آن را نقل می‌کند. وقتی جریان این گروه پس از سید و نه سال، برای مردم آن زمان کشف گردید، گروهی از مردم معتقد بودند که باید روی قبر آنان (روی غار) مسجد بسازند و از این طریق تبرک جویند.^۱ این پیشنهاد، از سوی موحدان و خدا پرستان ارائه شده بود.^۲ زیرا قرآن در نقل آن می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾^۳: ولی آن‌ها که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: ما مسجدی در کنار (مدفن) آن‌ها می‌سازیم (تا خاطره‌ی آنان فراموش نشود).

بر اساس نقل تاریخ، دوره‌ی ظهور جریان اصحاب کهف، دوره‌ی پیروزی توحید بر شرک بود و طبعاً این گروه غالب، همان موحدان خواهند بود. به خصوص که متن پیشنهادی آنان، موضوع مسجد سازی برای پرستش خدا بوده است. اگر مسجد سازی روی قبر یا کنار قبر اولیاء، نشانه‌ی شرک باشد، چرا موحدان چنین پیشنهاد کردند و چرا قرآن بدون آن که از کار آن‌ها انتقاد کند، ماجرایشان را نقل کرده است؟ هرگز صحیح نیست که خداوند نشانه‌ی شرک را از گروهی نقل کند، اما به صورت تلویحی یا تصریحی، از آن انتقاد

^۱. رک: سبحانی، آیین وهابیت، همان، صص ۸۸-۸۷

^۲. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱۳، ص ۳۷۱

^۳. سوره الکهف (۱۸): آیه (۲۱)

نماید و این استدلال همان «تقریر» است که در علم اصول از آن بحث شده است. این کار حاکی از نوعی سیره‌ی مستمرّ در میان موحدان جهان است و نوعی احترام به صاحب قبر یا تبرّک به شمار می‌رود.^۱

از روایاتی که ذکر شد نیز، بیش از این استفاده نمی‌گردد که پیامبر گرامی اسلام از مسجد سازی بر مدفن اولیاء یا جوار آن نهی فرموده‌اند. ولی هرگز دلیل قطعی وجود ندارد که ثابت کند این نهی، یک نهی تحریمی است. بلکه احتمال دارد که نهی تنزیهی و به اصطلاح کراهتی باشد.^۲ همچنان که بخاری، نهی در احادیث فوق را بر نهی کراهتی حمل کرده و آن‌ها را، تحت عنوان «بَابُ يُكْرَهُ مِنْ اتِّخَاذِ الْمَسَاجِدِ عَلَى الْقُبُورِ» وارد کرده است.^۳

۲،۱،۲. تشبّه به کفّار در احکام عبادی

۱،۲،۱،۲. تکفیر در نماز

تکفیر در نماز که یکی از مصادیق تشبّه به کفّار در عبادات است، به معنی نهادن یک دست بر دست دیگر هنگام قرائت در نماز می‌باشد.^۴

اول. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ): «إِذَا قُمْتَ فِي الصَّلَاةِ ... لَا تُكْفِّرْ فَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ»^۵: زمانی که به نماز ایستادی ... تکفیر مکن. زیرا این کار را مجوس انجام می‌دهند.

در منابع رجال، تمام راویان این حدیث ثقه و مورد اطمینان هستند^۶ و وجود ابراهیم بن هاشم -که توثیق خاص ندارد- در سلسله‌ی سند این حدیث، خللی به صحت سند آن وارد نمی‌سازد. زیرا ابراهیم از ثقات تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم است به گونه‌ای که در طریق بسیاری از احادیث آن واقع شده است.^۷

^۱. رک: سبحانی، آیین و هابیت، همان، ص ۸۹

^۲. همان، ص ۱۰۱

^۳. البخاری الجعفی، صحیح بخاری، همان، ج ۲، ص ۸۸

^۴. جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، همان، ج ۲، ص ۶۰۱

^۵. شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۳، ص ۲۹۹

^۶. رک: الف - حسینی تفرشی، نقد الرجال، همان، ج ۲، صص ۱۵۴-۱۵۵

ب - شیخ طوسی، الفهرست (للشیخ الطوسی)، همان، ص ۶۲

ج - سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، همان، ج ۲، ص ۲۰۸

^۷. قمی، تفسیر قمی، همان، ج ۱، ص ۱۲۰

از این رو بسیاری از بزرگان فن، به وثاقت و صحت روایت ابراهیم تصریح نموده‌اند.^۱ لذا این روایت معتبر است.

دوم. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ ... لَا تُكْفِّرْ فَإِنَّمَا يَصْنَعُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ»^۲: زمانی که به نماز ایستادی ... تکفیر مکن. زیرا این کار را مجوس انجام می‌دهند.

این روایت از مرسلات شیخ صدوق است، ولی معتبر می‌باشد. زیرا شیخ صدوق آن را به صورت جزم، به معصوم (علیه‌السّلام) نسبت داده است^۳ و از شیخ صدوق بعید است خبری را که نزد او موثق نباشد و راویانش صحیح نباشند، به نحو جزم به معصوم نسبت دهد.

ایشان در مقدمه‌ی کتاب خود، به نحو عام اینگونه اخبار را صحیح دانسته و می‌فرمایند:

«روایاتی را در این کتاب می‌آورم که بر طبق آن‌ها فتوا داده و حکم به صحت آن‌ها می‌نمایم و

آن‌ها را میان خود و پروردگارم حجت می‌دانم.»^۴

سوم. وَ عَنْهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا كُنْتَ قَائِمًا فِي الصَّلَاةِ فَلَا تَضَعْ يَدَكَ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى وَ لَا الْيُسْرَى عَلَى الْيُمْنَى فَإِنَّ ذَلِكَ تَكْفِيرُ أَهْلِ الْكِتَابِ»^۵: هنگامی که برای نماز ایستاده‌ای، دست راست را بر روی دست چپ یا دست چپ را بر روی دست راست قرار مده. زیرا این کار، تکفیر اهل کتاب است.

سند این روایت به علّت ارسال، ضعیف است.

چهارم. شیخ صدوق (رحمه‌الله) با اسناد خود در ضمن حدیث چهار صد گانه نقل می‌کند که امام علی (علیه‌السّلام) فرمودند: «لَا يَجْمَعُ الْمُسْلِمُ يَدَيْهِ فِي صَلَاتِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَتَشَبَّهُ بِأَهْلِ الْكُفْرِ

^۱ الف- سید ابن طاووس، فلاح السائل و نجاح المسائل، همان، ص ۱۵۸

ب- المامقانی و دیگران، تنقيح المقال في علم الرجال، همان، ج ۵، ص ۸۳

^۲ شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، همان، ج ۱، صص ۳۰۲-۳۰۳

^۳ رک: محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ ه ق، چاپ دوازدهم، ج ۴، ص ۴۷

^۴ شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، همان، ج ۱، ص ۳

^۵ قاضی مغربی، دعائم الإسلام، همان، ج ۱، ص ۱۵۹

يَعْنِي الْمَجُوسِ^۱: مسلمان در حالی که در پیشگاه خداوند عزوجل ایستاده، دو دستش را روی یکدیگر قرار نمی‌دهد تا به این وسیله خود را به کفار یعنی مجوس شبیه کرده باشد.

سند این روایت علی رغم اشتمالش بر قاسم بن یحیی و حسن بن راشد که به وثاقتشان تصریح نشده است، ضعیفی ندارد. زیرا این دو نفر در اسناد کتاب کامل الزیارات واقع شده‌اند^۲ و ابن قولویه در مقدمه‌ی کامل الزیارات، به وثاقت راویانی که در اسناد آن واقع شده‌اند، تصریح نموده است.^۳

تکفیر در نماز که در میان اهل سنت معمول است و بنا به گفته‌ی ابن رشد، مالک، آن را در نماز فریضه مکروه و در نافله جائز و دیگران از سنن و مستحبات نماز دانسته‌اند،^۴ یکی از مصادیق تشبه به کفار در عبادات است.

به اعتقاد شیخ طوسی (رحمه‌الله)، از میان فقه‌های اهل سنت، تنها مالک و لیث بن سعد به مکروهیت تکفیر حکم کرده‌اند و از هیچ یک از فقه‌های مذاهب اربعه، حکم به حرمت تکفیر نقل نگردیده است.^۵ منشأ این اختلاف در میان علمای اهل سنت آن است که عمل رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در روایات با اختلاف نقل شده است^۶ و ائمه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) از آن منع فرموده‌اند. بر اساس برخی روایات، این عمل از آداب مجوس در احترام به بزرگان خود بوده است.^۷

۱. شیخ صدوق، الخصال، همان، ص ۶۲۲

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، همان، ص ۱۰

۳. همان، ص ۴

۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الجمل و العقود فی العبادات، مترجم: محمد واعظ زاده خراسانی، مشهد: مؤسسه‌ی نشر دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۷ ه. ق، چاپ

اول، ص ۲۳۰

۵. رک: شیخ طوسی، الخلاف، همان، ج ۱، ص ۳۲۲

۶. شیخ طوسی، الجمل و العقود فی العبادات، همان، ص ۲۳۰

۷. الف- شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۳، ص ۲۹۹

ب- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، صص ۳۰۲-۳۰۳

ج- شیخ صدوق، الخصال، همان، ص ۶۲۲

نهی در این روایات، نزد اکثر فقهای امامیه، برای تحریم است.^۱ اما برخی فقهای امامیه، آن را بر کراهت حمل کرده‌اند.^۲

این روایات دلالت دارند بر این که در شریعت اسلام، شباهت به کفار چه رسد به تشبیه به آنان - از راه تکفیر در نماز، ممنوع است و چه بسا تعبیری مانند «این کار از عمل مجوس است» یا «این کار تشبیه به کفار است»، دلالت داشته باشند بر این که این ممنوعیت مخصوص تکفیر نیست. بلکه هر عمل عبادی یا غیر عبادی که از ویژگی‌های مجوس یا سایر کفار باشد، در شریعت اسلامی ممنوع است.^۳

ابن ادریس حلی (رحمه‌الله) در این رابطه می‌گوید:

«تکفیر در نماز جایز نیست و تکفیر به معنی آن است که در حال قیام، دست راستش را بر دست چپ یا دست چپش را بر دست راست قرار دهد. پس اگر کسی از روی اختیار در نمازش تکفیر کند، نمازش باطل می‌گردد. ولی اگر برای تقیه و خوف تکفیر کند، نمازش باطل نمی‌شود.»^۴

اما محقق حلی (رحمه‌الله) می‌فرماید:

«ظاهر این دسته از روایات، مکروه بودن تکفیر است نه حرمت آن. زیرا این روایات متضمن این مطلب است که این عمل تشبیه به مجوس است و امر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به مخالفت با مجوس امر وجوبی نبوده است. زیرا گاهی مجوس، واجب را از روی اعتقاد به الهیت و

۱. الف - شیخ طوسی، الخلاف، همان، ج ۱، صص ۳۲۳-۳۲۱

ب - شهید اول، محمد بن مکی، ذکر الشیعة فی احکام الشریعة، محقق: جمعی از پژوهشگران در مؤسسه آل البيت (علیهم‌السلام)، ۱۴۱۹ ه. ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۹۳

ج - شهید ثانی، زین الدین بن علی، فوائد القواعد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم، ۱۴۱۹ ه. ق، چاپ اول، ص ۱۸۶

د - علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ ه. ق، چاپ اول، ج ۵، ص ۲۹۸

۲. الف - محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، المعتبر فی شرح المختصر، قم: مؤسسه سید الشهداء (علیه‌السلام)، ۱۴۰۷ ه. ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۵۷

ب - ابوالصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه‌ی عمومی امام امیر المؤمنین (علیه‌السلام)، ۱۴۰۳ ه. ق، چاپ اول، ص ۱۲۵

ج - خوانساری، سید احمد بن یوسف، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۴۰۳

د - نجفی (صاحب الجواهر)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، همان، ج ۱۱، ص ۱۸

۳. رک: خزرجی، تشبیه به کفار و پیروی از آنان، همان، صص ۲۸-۲۹

۴. لَا يَجُوزُ التَّكْفِيرُ فِي الصَّلَاةِ وَهُوَ أَنْ يَضَعَ يَمِينَهُ عَلَى يَسَارِهِ أَوْ يَسَارَهُ عَلَى يَمِينِهِ فِي خِلَالِ قِيَامِهِ. فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مُخْتَارًا فِي صَلَاتِهِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ. فَإِنْ فَعَلَهُ لِلتَّقِيَةِ وَالْخَوْفِ لَمْ تُبْطَلْ صَلَاتُهُ. (ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه علمی قم، ۱۴۱۰ ه. ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۲۲۷)

این که او فاعل خیر است، انجام می‌دهند. در نتیجه نمی‌توان احادیث فوق را بر ظاهرشان حمل

نمود. بنابراین، قول شیخ ابوالصلاح حلبی مبنی بر مکروه بودن تکفیر، ^۱ «اولی است.»

شهید اول (رحمه‌الله) در پاسخ محقق می‌فرمایند:

«در برخی کلمات محقق مناقشه‌ای وجود دارد. زیرا ایشان در کتب دیگر خود، به حرمت تکفیر

و مبطلیت آن برای نماز حکم نموده‌اند.^۲ نهی در روایات نیز، صریح در تحریم است. پس حق،

همان است که اکثر فقهاء به آن حکم کرده‌اند.^۳»

مرحوم صاحب جواهر نیز در پاسخ به اشکال محقق حلی می‌فرمایند:

«هیچ مانعی در حرمت تشبّه به مجوس به جز مواردی که توسط دلیل خارج شده است، وجود

ندارد یا حداقل در مورد بحث، گفته می‌شود که تشبّه به مجوس حرام است. زیرا به عنوان علت

برای نهی که ظهور در حرمت دارد، واقع شده است.^۴»

با این حال، ایشان در ادامه حکم به کراهت تکفیر را ترجیح داده و می‌فرمایند:

«نصوصی که در این زمینه وارد شده است، ظهور در کراهت تکفیر دارند. زیرا این نصوص

مشمول بر تعلیلی هستند که نظیر آن، غالباً در مکروهات به کار رفته است.^۵»

در مدارک عروه آمده است که در این روایات، منظور معصومین (علیهم‌السلام) این بوده که این فعل،

تواضع نیست و تنها عملی است که اهل کتاب برای بزرگداشت بزرگان خود، آن را انجام می‌دادند و رجوع به

تشریک در عبادت، سزاوار مقام مقدس خداوند سبحان نیست. زیرا شأن او والاتر از آن است که برای او

چیزی که مردم در آن شریک هستند، قرار داده شود. اما دلالت این روایات بر حرمت تکفیر خصوصاً به

سبب همراهی تکفیر در این روایات با بسیاری از اعمال مستحبّ یا مکروه در نماز- محلّ نظر است. اما اگر به

واسطه‌ی ذکر علت، ورود فرد تکفیر کننده به جمع اهل کتاب صادق گردد، پس در این حالت او در قول

^۱ محقق حلی، المعتبر فی شرح المختصر، همان، ج ۲، ص ۲۵۷

^۲ الف- محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیّه، ۱۴۱۸ هـ ق، چاپ ششم، ج ۱، ص ۳۴

ب- محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، نکت النهایه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۱۲ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۹۸

^۳ شهید اول، ذکری الشیعه فی احکام الشریعه، همان، ج ۳، ص ۲۹۵

^۴ نجفی (صاحب الجواهر)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، همان، ج ۱۱، ص ۱۸

^۵ همان

معصوم (علیه السلام) که فرمودند: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^۱، داخل گردیده و جزء کفار محسوب می گردد.^۲

علاوه بر روایات فوق، روایت دیگری نیز وجود دارد که نهی از تکفیر در آن به صورت مطلق -بدون ذکر علت- آمده است.

الحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) قَالَ: «قُلْتُ الرَّجُلُ يَضَعُ يَدَهُ فِي الصَّلَاةِ وَحَكَى الْيَمْنَى عَلَى الْيُسْرَى. فَقَالَ: «ذَلِكَ التَّكْفِيرُ فَلَا تَفْعَلْ»»^۳: گفتم مردی در نماز -همانند اهل کتاب- دست راست خود را روی دست چپش قرار می دهد. پس فرمودند: «این کار تکفیر است. پس آن را انجام مده.»

«این روایت صحیح السند و ظاهر الدلالة است و با استفاده از آن معلوم می گردد که حرمت تکفیر در نماز، نزد امام (علیه السلام) امری مفروغ عنه بوده است و امام فقط درصدد بیان این مطلب بودند که این فعل، مصداق تکفیر است. بنابراین روایت فوق، حکم حرمت تکفیر را که از روایات سابق و فتوای مشهور فقهاء مشخص می گردد، تأیید کرده و مجموع این امور، برای فقیه ظن به صدور حکم حرمت از سوی معصومین (علیهم السلام) را ایجاد می کند. پس عبارات «لَا تُكْفِّرُ» یا «لَا تَفْعَلْ»، محمول بر ظاهرشان بوده و بر حرمت تکفیر دلالت دارند.»^۴

از دیدگاه مرحوم خویی نیز، منهی عنه در این روایات، عنوان تکفیری است که به قصد خضوع باشد. همانطور که اهل سنت نیز از تکفیر، این قصد را دارند^۵ و مقتضای مماثلت معتبر در تشبیه منهی عنه در حدیثی که از کتاب خصال نقل شد نیز، تکفیری است که مجوس آن را انجام می دهند. یعنی مراد روایت، تکفیر به قصد ادب و خضوع می باشد.

^۱ ابن ابی جمهور احسایی، عوالی اللئالی العزیزة، همان، ج ۱، ص ۱۶۵

^۲ رک: اشتهاودی، علی پناه، مدارک العروة (للإشتهاردی)، تهران: دارالأسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ ه ق، چاپ اول، ج ۱۶، صص ۱۶-۱۷

^۳ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۲، ص ۸۴

^۴ اشتهاودی، مدارک العروة (للإشتهاردی)، همان، ج ۱۶، صص ۱۸-۱۷

^۵ موسوی خویی، المستند فی شرح العروة الوثقی، همان، ج ۵، ص ۴۲۵

بنابراین تکفیر با این قصد حرام است. ولی موجب بطلان نماز نمی شود.^۱ زیرا این حرمت موجب بطلان نماز نمی گردد.^۲ اگرچه احتیاط، پرهیز از مخالفت با مشهور است.^۳

بنابراین تعلیل حرمت به تشبّه به مجوس و کفار، ظهور در حرمت دارد و مادامی که علت محقق باشد، حکم حرمت نیز باقی است. پس اگر در عصر ما این علت باقی نباشد، حکم به بقاء حرمت نیز، دچار اشکال است.

۲،۲،۱،۲. ائتزار و توشّح

از مصادیق تشبّه به کفار در احکام عبادی، ائتزار و توشّح است. ائتزار به معنی لُنگ بستن^۴ و توشّح به معنی جامه را بر خود پیچیدن است. به این طریق که یک سر آن را داخل دست راست کند و سر دیگر را بر روی دوش چپ بیاندازد.^۵

اول. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «لَا يَنْبَغِي أَنْ تَتَوَشَّحَ بِإِزَارٍ فَوْقَ الْقَمِيصِ وَأَنْتَ تُصَلِّي وَ لَا تَتَزَرَّ بِإِزَارٍ فَوْقَ الْقَمِيصِ إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ فَإِنَّهُ مِنْ زِيِّ الْجَاهِلِيَّةِ»^۶: سزاوار نیست در حالی که نماز میخوانی، دور پیراهن با جامه‌ای توشّح کنی و همچنین سزاوار نیست که در وقت نماز روی پیراهن با جامه‌ای ائتزار کنی. زیرا این نوع لباس پوشیدن، طرز لباس پوشیدن جاهلیّت است.

تمام راویان این حدیث ثقه و مورد اطمینان هستند.^۷ لذا این روایت معتبر است.

۱. همان، ص ۴۲۶

۲. همان، ص ۴۲۲

۳. همان، ص ۴۲۶

۴. رک: الفیومی، المصباح المنیر فی غریب الشّرح الکبیر للرافعی، همان، ص ۱۳

۵. رک: همان، ص ۶۶۱

۶. الف- شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۳، ص ۳۹۵

ب- شیخ طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، همان، ج ۱، ص ۳۸۸

۷. رک: الف- موسوی خمینی، سید روح الله، کتاب الطّهارة (للإمام الخميني)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سرّه)، ۱۴۲۱ هـ ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۴۶

ب- بحرانی، محمد سند، سند العروة الوثقی- کتاب الطّهارة، قم: انتشارات صفی، ۱۴۱۵ هـ ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۳۵۹

ج- شبیری زنجانی، سید موسی، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، ۱۴۱۹ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۲۴، ج ۷، صص ۲۲۸۳-۲۲۸۲ و ج ۱۱، صص ۳۹۷۵-۳۹۷۶

د- مکارم شیرازی، ناصر، کتاب النّکاح، قم: انتشارات مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (علیهما السلام)، ۱۴۲۴ هـ ق، چاپ اول، ج ۶، ص ۸۰

مرحوم علامه در تذکره الفقهاء می‌فرمایند:

«انتزار (لنگ انداختن) روی پیراهن مکروه است. زیرا این کار، تشبّه به اهل کتاب است و پیامبر

اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از تشبّه به اهل کتاب نهی فرمودند^۱... البتّه انتزار حرام نیست. زیرا

موسی بن عمر بن بزيع از امام رضا (علیه‌السلام) می‌پرسد: در حال نماز بر روی پیراهن لنگ و

دستمال می‌پیچیم. آیا درست است؟ امام (علیه‌السلام) می‌فرمایند: اشکال ندارد.^۲»^۳

مرحوم صاحب جواهر نیز در جواهر الکلام، حکم به کراهت انتزار کرده و این امر را موافق قول مشهور

می‌داند.^۴

دوم. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ قَالَ أَخْبَرَنِي زِيَادُ بْنُ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

(عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) قَالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ مِنَ الْحَمَّامِ أَوْ يَغْتَسِلُ فَيَتَوَشَّحُ وَ يَلْبَسُ قَمِيصَهُ

فَوْقَ الْإِزَارِ فَيُصَلِّي وَ هُوَ كَذَلِكَ. قَالَ: «هَذَا عَمَلُ قَوْمٍ لُوطٍ»^۵: مردی از امام باقر (علیه‌السلام) سؤال کرد -در

حالی که من حاضر بودم- از مردی که از حمام خارج می‌شود یا غسل می‌کند، پس توشّح می‌کند و لباسش

را روی پارچه می‌پوشد و با این حالت نماز می‌خواند. امام فرمودند: «این عمل قوم لوط است.»

در ارتباط با افرادی که در سند این روایت وارد شده‌اند، هیچ تأمل و اشکالی وجود ندارد.^۶ تنها در مورد

زیاد بن المنذر اختلاف است.^۷ اما آیت الله خویی با استناد به قول شیخ مفید (رحمه‌الله) که او را از بزرگانی

دانسته‌اند که بسیاری از احکام از نقل‌های او مأخوذ است، به وثاقت او حکم کرده‌اند.^۸ لذا حدیث فوق از

حيث سند معتبر است.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَ أَعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»؛ شارب‌ها را کوتاه کنید و محاسن را به حال خود گذارید و خود را به یهود

شبيه نسايد. (المتقى الهندي، علاء الدين علي، كنز العمال في سنن الأفعال والأفعال، بيروت: مؤسسه الرّسالة، ۱۴۰۵ هـ.ق، چاپ پنجم، ج ۶، ص ۶۴۹)

۲. سَأَلَ مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ بَزِيْعٍ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ لَهُ: «أَشَدُّ الْإِزَارِ وَ الْمِنْدِيلُ فَوْقَ قَمِيصِي فِي الصَّلَاةِ» فَقَالَ: «لَا بَأْسَ». (شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، همان، ج ۱، ص ۲۵۶)

۳. يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِرَ فَوْقَ الْقَمِيصِ لِمَا فِيهِ مِنَ التَّشَبُّهِ بِأَهْلِ الْكِتَابِ وَ قَدْ نَهَى النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنِ التَّشَبُّهِ بِهِمْ ... وَ لَيْسَ بِمُحَرَّمٍ لِأَنَّ مُوسَى بْنَ عُمَرَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ لِلرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَشَدُّ الْإِزَارِ وَ الْمِنْدِيلُ فَوْقَ قَمِيصِي فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «لَا بَأْسَ بِهِ». (علامه حلي، تذكرة الفقهاء، همان، ج ۲، ص ۵۰۴)

۴. نجفی (صاحب الجواهر)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، همان، ج ۸، ص ۲۳۸

۵. شيخ طوسي، تهذيب الأحكام، همان، ج ۲، ص ۳۷۱

۶. رک: الف- موسوی خمینی، کتاب الطهارة (للإمام الخميني)، همان، ج ۳، ص ۲۴۶

ب- بحرانی، سند العروة الوثقى- کتاب الطهارة، همان، ج ۳، ص ۳۵۹

ج- شبیری زنجانی، کتاب نکاح، همان، ج ۱، ص ۱۲۴ و ج ۱۱، صص ۳۹۷۶-۳۹۷۵

۷. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، بی‌جا، بی‌تا، ج ۸، صص ۳۳۵-۳۳۲

۸. همان، ص ۳۳۵

مرحوم صاحب جواهر، در جمع این روایت و روایاتی که توشح را جایز می‌دانند،^۱ به کراهت تشبّه به کفار از طریق توشح حکم کرده‌اند.^۲ همانگونه که صاحب وسائل الشیعه، آن را بر کراهت حمل نموده است.^۳

بنابراین در متون دینی، این نوع لباس پوشیدن به این سبب که از روش‌های کفار بوده و منجر به تشبّه به آنان و ترویج فرهنگ ایشان می‌گردد، مورد نهی قرار گرفته است. زیرا دین اسلام در پی تربیت انسان‌هایی بر اساس آموزه‌های دینی است و این آموزه‌ها به گونه‌ای تدوین گردیده که فرد را به کمال انسانی و قرب الی الله رهنمون می‌شود. از این رو عمل به الگوها و فرهنگ منحصراً کفار که باعث ایستایی و دوری انسان از سعادت دنیا و آخرت می‌شود، در این شریعت آسمانی مورد نهی قرار گرفته است.

۳،۲،۱،۲. استفاده از برطله در حال طواف

این کلاه که از پوشش‌های مخصوص یهودیان بوده است، در حال حاضر نیز به صورت معمول از سوی خاخام‌های یهود مورد استفاده قرار می‌گیرد و روایات، ما را از بر سر گذاشتن آن در حال طواف منع می‌کنند. رَوَى صَفْوَانُ عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ: «رَأَيْتُ أَبُوعَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَ عَلَى بُرْطَلَةٍ فَقَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: «تَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَ عَلَيْكَ بُرْطَلَةٌ لَا تَلْبَسُهَا حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَإِنَّهَا مِنْ زِيِّ الْيَهُودِ»^۴: صفوان از یزید بن خلیفه نقل می‌کند که امام صادق (علیه‌السلام) مرا در هنگام طواف خانه‌ی خدا در حالی که برطله بر سر داشتم، دیدند. پس بعد از طواف فرمودند: طواف خانه‌ی خدا را می‌کنی در حالی که برطله بر سر داری. آن را در حال طواف کعبه بر سر مگذار. پس قطعاً آن از روش زندگی یهودیان است.

^۱. عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى قَالَ: «كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَلْ يُصَلِّي الرَّجُلُ الصَّلَاةَ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ مُتَوَشَّحٌ بِهِ فَوْقَ الْقَمِيصِ فَكَتَبَ نَعَمْ». حسن بن علی بن یقطین نامه‌ای به عبد صالح (علیه‌السلام) نوشت مبنی بر آن که آیا جایز است مرد در حالی که بر روی لباس، پارچه‌ای بر دوش دارد که با آن توشح نموده است، نماز بخواند؟ پس امام نوشتند: بله. (شیخ طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، همان، ج ۱، ص ۳۸۸؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۲، ص ۲۱۵)

^۲. نجفی (صاحب الجواهر)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، همان، ج ۸، ص ۲۳۹

^۳. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، محقق: گروه پژوهش مؤسسه‌ی آل البیت (علیهم‌السلام)، قم: مؤسسه‌ی آل البیت (علیهم‌السلام)، ۱۴۰۹ ه. ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۳۹۵

^۴. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۲، صص ۴۱۱-۴۱۰

در سند این روایت، یزید بن خلیفه واقع شده است که واقفی است و وثاقت او ثابت نشده است.^۱ اما از آنجا که او از مشایخ صفوان است^۲ و روایت صفوان از کسی، بر وثاقت او دلالت می‌کند^۳ و از سوی دیگر، بسیاری از ثقات از جمله برخی از اصحاب اجماع، از او حدیث نقل کرده‌اند،^۴ به اعتبار روایت فوق حکم می‌گردد.

نکته‌ی قابل توجه در این مورد، تعلیلی است که توسط امام صادق (علیه‌السلام) پیرامون این نهی صورت گرفته است و آن عبارت از زیّ یهود بودن و اختصاص داشتن این کلاه به یهودیان است. هر چند در مورد میزان دلالت این نهی بر حرمت یا کراهت، میان فقهای امامیه اختلاف نظر وجود دارد، ولی نکته‌ی مهم آن است که همه‌ی فقهاء بر اساس این روایات، به حرمت یا کراهت استفاده از این نوع پوشش حکم کرده‌اند^۵ و این امر، بیانگر اهمّیت موضوع نهی از تشبّه به کفار در هر سطح و میزان است.

۳،۱،۲. تشبّه به کفار در رفتار و عمل

تشبّه به کفار در رفتار، به سه دسته‌ی اساسی تشبّه به کفار در پوشش، تشبّه به کفار در آرایش و تشبّه به کفار در آداب و رسوم اجتماعی تقسیم می‌شود.

۱،۳،۱،۲. تشبّه به کفار در پوشش

اول. پوشیدن لباس دشمنان خدا

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي»؛ خداوند عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد که به مؤمنین بگو که لباس دشمنان را نپوشید و غذای دشمنان را نخورید و راه‌های دشمنان را نپیمایید که در غیر این صورت همانند آنان، دشمن من می‌باشید.

۱. الف- شیخ طوسی، محمد بن حسن، رجال الشیخ الطوسی-الأبواب، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیّه، قم، ۱۴۲۷ هـ ق، چاپ سوم، ص ۳۴۶

ب- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، فقه الشیعه-کتاب الطّهارة، قم: مؤسسه‌ی آفاق، ۱۴۱۸ هـ ق، چاپ سوم، ج ۳، ص ۱۸۰

۲. رک: شهید صدر، سید محمد باقر، بحوث فی شرح العروة الوثقی، قم: مجمع الشّهد آیه الله الصّدر العلمی، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ دوم، ج ۳، ص ۴۳۷

۳. شبیری زنجانی، کتاب نکاح، همان، ج ۱۸، ص ۵۸۷۵

۴. الف- ایروانی، باقر، دروس تمهیدیّة فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری، قم، ۱۴۲۷ هـ ق، چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۴

ب- بحرانی، سند العروة الوثقی-کتاب الطّهارة، همان، ج ۲، ص ۱۹۲

۵. رک: علامه حلی، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، همان، ج ۴، صص ۱۸۷-۱۸۶

۶. شیخ صدوق، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۳۴۸

همانگونه که در فصل سابق گذشت، این روایت به لحاظ سندی معتبر می‌باشد و با اندکی تغییر، در «التّهذیب» نیز وارد شده است.

شیخ صدوق می‌فرماید:

«مراد از لباس دشمنان، لباس سیاه است و مراد از خوراک دشمنان، شراب خرما و آبجو و گل و مارماهی و زمیر (نوعی از ماهی که تیغ‌های خشن و بلند در پشتش دارد) و طافی (نوعی ماهی که در آب مرده است و لاشه‌اش روی آب می‌رود) و بالأخره هر ماهی که دارای فلس نیست و گوشت سوسمار و خرگوش و روباه و از پرندگان، آن که در پرواز کمتر بال زند و آن تخم پرنده که دو سویش یکسان باشد و ملخ دریایی که از کوچکی قدرت فرار ندارد و نمی‌تواند پرواز کند و سپرز (اسپل) و اما راه دشمنان، محلّه‌هایی است که مورد تهمت است و مجالس شراب خواری و میکده‌ها و مجالس لهو و لعب به حرام و دیوان‌هایی که در آن از روی عدالت حکم نمی‌کنند و محافلی که در آن امامان معصوم (علیهم‌السلام) را طعن می‌زنند و از مؤمنین بدگویی می‌کنند و مجالس اهل معصیت و ظلم و فساد کاری و قمار.»^۱

آیت الله تبریزی اگرچه در اختصاص لباس سیاه به اعداء دین اشکال کرده‌اند، اما معتقدند که مراد از این تعبیر در روایت، لباس‌ها، خوراکی‌ها و رفتارهایی است که به کفّار اختصاص دارد. بنابراین استفاده از آنچه مخصوص کفّار است، جایز نمی‌باشد.^۲

علامه مجلسی (رحمه‌الله) نیز، پس از بیان عبارت شیخ صدوق می‌فرماید:

«ممکن است مصادیق را به گونه‌ای تعمیم دهیم که شامل آن چیزهایی که مختص کفّار و زیّ

آن‌ها می‌باشد، گردد. مانند لباس‌های غربی و مجوس و غذاها و مسالکی که مباح می‌باشد، اما

مخصوص آن‌هاست.»^۳

در بررسی مفهوم این حدیث، ذکر نکاتی در ابتدا ضروری به نظر می‌رسد:

^۱ لبّاسُ الأعداءِ السّوادُ و مطاعِمُ الأعداءِ التّبیّدُ، المُسکِرُ و الفُقاعُ و الطّینُ و الجری مِنَ السّمکِ و المارماهی و الزمیرُ و الطّافی و کُلُّ ما لم یکن لَهُ فُلوسٌ مِنَ السّمکِ و لحم الضّبِّ و الإرنب و الثّعلب و ما لم یدف مِنَ الطّیر و ما استوی طرّقاءً مِنَ البیض و الدّبا مِنَ الجرادِ و الذّبی لا یستَقیل بِالطّیران و الطّحال و مَسالِکُ الأعداءِ مواضعُ التّهمَةِ و مجالسُ شربِ الخمر و المجالسُ فیها المَلاهی و مجالسُ الذّین لا یقضونَ بِالْحَقِّ و المجالسُ یعابُ فیها الأئمّة (علیهم‌السلام) و المؤمنونَ و مجالسُ المَعاصی و الظّلم و الفَسادُ و القَمار. (شیخ صدوق، عیون اخبار الرّضا (علیه‌السلام)، همان، ج ۱، ص ۲۶)

^۲ تبریزی، جواد بن علی، رساله فی لبس السّواد-الأنوار الإلهیّة، قم: دارالصدیقه الشّهیده (سلام‌الله‌علیها)، ۱۴۲۵ ه. ق، چاپ اول، ص ۶۷

^۳ مجلسی اول، محمد تقی، روضه المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ ه. ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۳۷

الف. در این روایت کلمات «لِبَاس»، «طَعَام» و «مَسَالِك» به «أَعْدَائِي» اضافه شده و عباراتی با ترکیب اضافی اختصاصی به وجود آورده‌اند.^۱ در این ترکیب‌های اضافی، حرف «لام» در تقدیر گرفته می‌شود. یعنی عبارات «لِبَاساً لِأَعْدَائِي»، «طَعَاماً لِأَعْدَائِي» و «مَسَالِكاً لِأَعْدَائِي» در تقدیر کلام است. بنابراین منهیّ عنه در این روایت شریفه، استفاده از البسه و اطعمه و پیمودن مسالکی است که در عرف جامعه به کفّار اختصاص دارد.

ب. افعال به کار رفته در سه عبارت اوّل این حدیث، فعل نهی بوده و بنا بر ظاهر باید به حرمت موارد ذکر شده در حدیث حکم نمود.^۲ همانگونه که شیخ حرّ عاملی نیز، آن‌ها را بر حرمت حمل نموده است.^۳ بدین ترتیب این حدیث درصدد است حرمت استعمال آن دسته از پوشیدنی‌ها، خوردنی‌ها و آداب و رسوم مختصّ کفّار را -به گونه‌ای که پوشنده‌ی آن لباس، خورنده‌ی آن غذا و مراعات کننده‌ی آن آداب و رسوم در عرف، پوشنده‌ی لباس، خورنده‌ی غذا و مراعات کننده‌ی آداب و رسوم آنان به شمار رود- بیان کند. ج. هیئت به کار رفته در چینش عبارات در این حدیث قدسی نیز، معنایی را دربردارد.

در این حدیث شریف، فعل در عبارات «لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي»، «لَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي» و «لَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي» به صورت نهی به کار رفته است. همانگونه که گذشت، نهی در این عبارات، ظهور در حرمت دارد و عبارت «فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي»، با حرف فاء -که در اینجا مفید معنای جزاء است- آغاز می‌شود. بدین ترتیب، عبارت اخیر، جزای ما قبل خود است. از این طرز چینش عبارات در حدیث می‌توان چنین استفاده کرد که اگر کسی نهی موجود در عبارات قبل را نادیده گرفته، مرتکب افعال منهیّ عنه مذکور در روایت گردد، به جزای در نظر گرفته شده در جمله‌ی پایانی حدیث گرفتار خواهد شد. به عبارت دقیق‌تر، اگر نهی به کار رفته در جملات ابتدایی این حدیث را مفید حکم شرعی حرمت بدانیم، بنا بر معنایی که هیئت حدیث افاده می‌کند، باید بپذیریم که عبارت پایانی حدیث که جزای افعال نهی وارد شده در سه فقره‌ی قبل است نیز، دربردارنده‌ی حکم فاعل این افعال منهیّ عنه است. در نتیجه سیاق این حدیث حکم

^۱. ابن عقیل، عبدالله، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، بی‌جا، بی‌تا، ج ۳، صص ۴۴-۴۳.

^۲. مظفر، أصول الفقه فی مباحث الألفاظ و الملازمات العقلیة و مباحث الحجّة و الأصول العملیة، همان، صص ۱۱۷-۱۱۶.

^۳. شیخ حرّ عاملی، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، همان، ج ۴، ص ۳۸۲.

می‌کند که فاعل این افعال، دشمن خدا باشد. یعنی معنای برداشت شده از مجموع مفاد و هیئت حدیث بر آن دلالت دارد که اگر کسی از لباس و غذای کفار استفاده کند یا روش و سبک زندگی آنان را برای خود برگزیند، دشمن خداوند محسوب می‌گردد.

برخی از فقهاء با تمسک به لفظ «أعداء» در این حدیث، معتقدند که لسان این اخبار، لسان ارشاد به واقع است و نهایت چیزی که این اخبار بر آن دلالت دارند، کراهت است. زیرا این امور (طرز پوشش، آرایش و ...) می‌تواند مسلمین را تحت تأثیر اندیشه‌های دشمنان قرار داده و راه رسیدن به اهداف شوم و ضدّ اسلامی را برای آنان هموار سازد. به گونه‌ای که پس از مدتی، مسلمانان بدون آن که خود بخواهند، مطیع آنان گردند.^۱

از دیدگاه این گروه از فقهاء، در پاسخ به شخصی که معتقد است آنچه در این روایات به آن‌ها ارشاد شده است با کراهت متناسب نیست - زیرا دشمن خدا بودن که در این روایات آمده است، به معنای شدت مبغوضیت فعل انجام شده در پیشگاه خداوند متعال است و مبغوضیت شدید فعلی در پیشگاه مولی، بیانگر مفسده‌ی عظیم آن در نظر اوست و این امر با حرمت فعل تناسب دارد- می‌توان گفت که تعبیراتی -از قبیل دشمن خدا بودن- در مورد مکروهات نیز وارد شده است. لذا ممکن است گفته شود حکم مسئله با توجه به اختلاف موارد از جهت شدت و ضعف، تفاوت پیدا می‌کند.^۲

با توجه به مفاد این حدیث شریف، آن دسته از پوشش‌هایی که از ویژگی‌ها و شعارهای کفار است به گونه‌ای که پوشنده‌ی آن در عرف، پوشنده‌ی لباس آنان به شمار می‌رود، مشمول نهی در عبارت «لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي» خواهد بود. به نظر می‌رسد اکنون کراوات و پاپیون در جامعه‌ی ما از همین مقوله هستند. چنان که برخی از فقهای معاصر همانند امام خمینی (رحمه‌الله)^۳ و آیت الله مکارم^۴ استفاده از آن‌ها را جایز

۱. خرازی، تشبیه به کفار و پیروی از آنان، همان، ص ۳۶

۲. همان

۳. موسوی خمینی، سید روح الله، توضیح المسائل (محشّی - امام خمینی)، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیّه، قم، ۱۴۲۴ ه. ق، چاپ هشتم، ج ۲، ص ۹۳۱

۴. مکارم شیرازی، ناصر، استفتاءات جدید، قم: انتشارات مدرّسه‌ی امام علی- بن ابی طالب (علیهما السلام)، ۱۴۲۷ ه. ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۵۰۵

ندانسته و آیت الله خامنه‌ای نیز، استفاده از آن‌ها را در صورتی که پوشیدن آن‌ها منجر به ترویج فرهنگ منحط غربی شود، جایز نمی‌دانند.^۱

دوم. پوشیدن لباس عجم

عنه عن أبي عبد الله البرقيّ أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن طلحة بن زيد عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «كان أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول لا تزال هذه الأمة بخير ما لم يلبسوا لباس العجم و يطعموا أطعمه العجم فإذا فعلوا ذلك ضربهم الله بالذل»^۲: امام صادق (عليه السلام) به نقل از امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: این امت مادامی که لباس عجم را نپوشند و خوراک‌های عجم را نخورند، پیوسته در خیر هستند و هر گاه چنین کنند، خداوند برای آن‌ها ذلت را مقرر خواهد کرد.

این روایت از نظر سند اشکال دارد. زیرا در آن محمد خالد برقی و طلحه بن زید واقع شده‌اند. طلحه بن زید اگرچه از اهل سنت است و توثیق خاص ندارد، ولی توثیق عام دارد. زیرا شیخ طوسی (رحمه الله) کتاب او را مورد اعتماد دانسته است.^۳

ولی محمد بن خالد برقی مورد اختلاف است. زیرا ابن غضائری^۴ و نجاشی^۵ او را تضعیف نموده و شیخ طوسی او را توثیق کرده است.^۶ اگرچه علامه حلی (رحمه الله) به قول شیخ طوسی اعتماد نموده و او را توثیق کرده است،^۷ ولی وجهی برای این ترجیح به نظر نمی‌رسد. لذا سند حدیث به لحاظ محمد بن خالد برقی اشکال دارد.

منظور از عجم کسانی هستند که به پیامبر اسلام ایمان نیاورده‌اند. بنابراین مراد، نهی از پوشیدن لباس کفار و خوردن غذاهای آنان است و عجم بودن -حتی اگر با اسلام همراه باشد- خصوصیتی ندارد که سبب

۱. حسینی خامنه‌ای، أجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۳۰۷

۲. برقی، المحاسن (للبرقي)، همان، ج ۲، ص ۴۱۰

۳. رک: شیخ طوسی، الفهرست (للشيخ الطوسي)، همان، ص ۸۶

۴. ابن غضائری، ابوالحسن احمد بن ابی عبدالله، رجال ابن الغضائری - کتاب الضعفاء، قم، بی‌تا، ص ۹۳

۵. نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۰۷ هـ.ق، ص ۳۳۵

۶. شیخ طوسی، رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، همان، ص ۳۶۳

۷. علامه حلی، رجال العلماء - خلاصة الأقوال، همان، ص ۱۳۹

نهی از تلبس به لباس او و ... گردد. زیرا اگر چنین بود، باعث تعصب قومی می‌شد. در حالی که تعصب قومی از نظر اسلام ممنوع است.^۱

مرحوم کاشف الغطاء نیز، احتمال داده‌اند که مراد از عجم در حدیث فوق، کفار باشد و حدیث را بر کراهت حمل کرده‌اند.^۲ دقت در متن حدیث نیز، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد. زیرا تعبیری مانند «لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِخَيْرٍ»، متناسب با کراهت است. بنابراین حدیث با صرف نظر از سند، بر کراهت تشبیه به کفار در پوشش و خوراک دلالت دارد. در این صورت با صرف نظر از سند، طریق جمع میان این حدیث و روایت معتبر پیشین، آن است که روایت قبل را که دال بر حرمت است، بر مواردی حمل نماییم که تشبیه در اموری صورت بگیرد که از ویژگی‌ها و شعارهای کفار است و این حدیث را بر مواردی حمل کنیم که این چنین نیست.

سوم. انحاء خاص استفاده از خاتم

الف. حَدَّثَنَا أَبِي (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ خُرَاعَةَ عَنْ أَسْلَمَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقُهُ وَنَظَّفُوا الْمَاضِغِينَ وَبَلَّغُوا بِالْخَوَاتِيمِ»^۳: زبان عربی را یاد بگیرید که آن کلام خدا است که با آن با خلق خود سخن گفته است و دندان‌های خود را نظیف نگاه دارید و انگشترها را در آخر انگشت قرار دهید.

از آنجا که شیخ صدوق (رحمه‌الله) این روایت را به صورت مستقیم به معصوم (علیه‌السّلام) نسبت داده اند، حدیث مذکور از مرسلات معتبر ایشان است.^۴

^۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَلِيمٌ خَبِيرٌ»: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (این‌ها ملاک امتیاز نیست)، گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است. الحجرات (۴۹): آیه (۱۳)

^۲. نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، اصفهان: انتشارات مهدوی، بی‌تا، چاپ اول، ص ۲۰۳

^۳. شیخ صدوق، الخصال، همان، ص ۲۵۸

^۴. رک: محقق داماد، قواعد فقه، همان، ج ۴، ص ۴۷

شیخ صدوق پس از ذکر این روایت می‌فرماید:

«این حدیث را ابوسعید آدمی نیز روایت کرده و در آخر آن فرموده است: «بَلِّغُوا بِالْخَوَاتِيمِ، یعنی

انگشترها را در آخر انگشت قرار دهید و آن را در اطراف آن قرار ندهید که روایت شده است که

آن، از عمل قوم لوط است.»^۱

ب. عَنْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «يَا عَلِيُّ! لَا تَتَخَتَّمُ فِي السَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى فَإِنَّهُ كَانَ يَتَخَتَّمُ قَوْمُ

لُوطَ فِيهِمَا وَلَا تُعَرِّ الْخِنْصِرَ»^۲: ای علی! در انگشت سَبَّابَه و وسط انگشت نکن. زیرا که قوم لوط چنین می

کردند و انگشت کوچک را خالی مگذار.

این حدیث در کتاب تحف العقول وارد شده است و از ویژگی‌های این کتاب، مرسل بودن احادیث آن

است. پس سند این حدیث به سبب ارسال، ضعیف می‌باشد.

طبق صریح این روایات، علّت استفاده نکردن از انگشت در انگشت سَبَّابَه و وسط، تشبّه به قوم لوط است.

به عبارتی دیگر، از این حدیث اینگونه برداشت می‌شود که چون استفاده از انگشت در انگشت سَبَّابَه و وسط،

نماد و علامت قوم لوط -که کافر بوده‌اند- می‌باشد، استفاده از آن به این شکل، نهی شده است. همانگونه که

ابن شعبه حرّانی این امر را بیان کرده و به حرمت استفاده از انگشت در انگشت سَبَّابَه و وسط حکم نموده

است.^۳

با توجه به این روایات معلوم می‌گردد که دین مبین اسلام، نافی علائم و نمادهای کفّار و درصدد ارائه‌ی

راهکارهایی برای تمییز مسلمین از کفّار می‌باشد.

چهارم. تصلیب (کشیدن صلیب بر لباس یا هر چیز دیگری)

در این زمینه، روایتی در کتب روایی اهل سنت ذکر شده است^۴ و محدّثین امامیه آن را نقل نکرده‌اند. لذا

می‌توان به ضعف سندی آن حکم نمود. امّا بعضی از فقهای شیعه از جمله علامه حلّی (رحمه‌الله)، به آن

تمسک نموده‌اند. ایشان در تذکره الفقهاء می‌فرمایند:

^۱. شیخ صدوق، الخصال، همان، صص ۲۵۸-۲۵۹

^۲. ابن شعبه الحرّانی، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و سلم)، همان، ص ۱۳

^۳. همان

^۴. ابوداود سجستانی، سلیمان بن الأشعث بن إسحاق، سنن ابی داود، محقق: محمّد محیی الدین عبد الحمید، صیدا-بیروت: المكتبة العصرية، بی‌تا، ج ۴، ص ۷۲

«يَكْرَهُ التَّصْلِيْبُ فِي التَّوْبِ لِأَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كَانَ لَا يَتْرُكُ فِي

بَيْتِهِ شَيْئاً فِيهِ تَصْلِيْبٌ إِلَّا قَضَبَهُ»^۱ يَعْنِي قَطَعَهُ وَ لِمَا فِيهِ مِنَ التَّشْبِهِ بِالنَّصَارَى»^۲: كشیدن نشان

صلیب بر روی لباس مکروه است. زیرا عائشه گفته است که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

هیچ شیئی را در خانه که نقش صلیب بر آن بود، رها نمی‌کردند مگر آن که آن را قضب

می‌کردند. یعنی آن را می‌بریدند و به خاطر آن که این امر، تشبّه به مسیحیان است.

از روایت فوق مشخص می‌گردد که از نظر اسلام، انجام دادن افعالی که مختص کفار است، مبعوض و

منهی عنه است. احتمال دارد که این مبعوضیت و نهی، معلول آن باشد که انجام دادن چنین افعالی موجب

می‌شود که مسلمین به تدریج و بدون آن که خود بخواهند، در ورطه‌ی پیروی فکری از کفار بیفتند که

نتیجه‌ی آن، ورود در زمره‌ی دشمنان اسلام و سلب استقلال و شکوه اسلامی خواهد بود.

مؤید این مطلب، روایتی از امیر مؤمنان، امام علی (علیه السلام) است که فرمودند:

«مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»^۳: اگر کسی خود را همانند مردمی کند، نزدیک است از آنان به

شمار آید.

شارح سنن ابی‌داوود معتقد است که مراد از روایت عائشه، این است که باید هر صلیبی را از بین برد. مگر

صلیبی که بتوان از آن استفاده‌ای کرد و بهره‌ای برد.^۴ اما فقهای امامیه، به حرمت استفاده از صلیب به هر

نحوی حکم کرده^۵ و تشبّه به کفار را با استفاده از نشانه‌های مذهبی آنان که از شعائرشان محسوب می‌گردد

مانند صلیب- حرام دانسته‌اند. بنا بر فتوای فقهای امامیه، حتی فروش چوب برای ساخت صلیب جزء

مکاسب محرّمه است.^۶

^۱. همان

^۲. علامه حلی، تذکره الفقهاء، همان، ج ۲، ص ۵۰۶

^۳. علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، محقق: سید ابراهیم میانجی و محمد باقر بهبودی، دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ ه ق، چاپ دوم، ج ۷۵، ص ۹۳

^۴. العباد، شرح سنن ابی‌داوود، درس ۴۶۵، ص ۲۴

^۵. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد، کتاب المكاسب (المحشی)، شارح: سید محمد کلانتر، قم: مؤسسه‌ی مطبوعاتی دارالکتاب، ۱۴۱۰ ه ق، چاپ سوم، ج ۱، ص ۴۸

^۶. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم،

۱۴۰۵ ه ق، چاپ اول، ج ۱۸، ص ۲۰۰

پنجم. پوشیدن لباس سیاه

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِيمَا عَلَّمَ أَصْحَابَهُ: «لَا تَلْبِسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ»^۱: از جمله مطالبی که امیر مؤمنان به اصحاب خود آموختند، این بود که لباس سیاه نپوشید. زیرا آن لباس فرعون است. شیخ صدوق این حدیث را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به صورت مرسل ذکر می‌کند. اما از آنجا که آن را به صورت مستقیم به معصوم (علیه‌السَّلام) نسبت داده‌اند، روایت معتبری است.^۲

به نظر می‌رسد با توجه به این که روش و منش فرعون فخر فروشی بوده است و ظاهراً لباس سیاه در آن زمان وسیله‌ای برای فخر فروشی و نشان دادن مهابت و کبرiایی بوده است، در این روایت از پوشیدن لباس سیاه نهی به عمل آمده است. اما از آنجا که اختصاص لباس سیاه به دشمنان اسلام اثبات نشده است، نمی‌توان با استناد به این روایت، به حرمت پوشیدن لباس سیاه حکم کرد. لذا فقهاء به کراهت پوشیدن لباس سیاه حکم نموده‌اند.^۳ ذکر این نکته ضروری است که عباء، عمامه و نوع خاصی از کفش که روی پا را می‌پوشاند، از حکم مذکور استثناء شده‌اند.^۴ همچنین پوشیدن لباس سیاه در عزا و سوگواری، از صدر اسلام مرسوم بوده است و صاحب حدائق پس از نقل این روایت می‌فرماید:

«لَا يَبْعُدُ اسْتِثْنَاءُ لِبَسِ السَّوَادِ فِي مَا تَمَّ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ لِمَا اسْتَفَاضَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ مِنَ الْأَمْرِ بِإِظْهَارِ شَعَائِرِ الْأَحْزَانِ»^۵: استثناء شدن پوشیدن لباس سیاه در ماتم حسین (علیه‌السَّلام) از این روایات، به سبب امر به اظهار شعائر اندوه که اخبار در رابطه با آن به حدّ استفاضه رسیده‌اند، بعید نیست.

از سوی دیگر در بعضی از روایات، به مکروه نبودن پوشیدن لباس سیاه در حزن اهل بیت رسول مکرّم اسلام (علیهم‌السَّلام) اشاره شده است و روش بسیاری از مسلمین در ایام حزن و اندوه ایشان اینگونه بوده است. روایت زیر، یکی از این قسم روایات است که قول صاحب حدائق را تأیید می‌کند.

^۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۲۵۱

^۲. رک: محقق داماد، قواعد فقه، همان، ج ۴، ص ۴۷

^۳. تبریزی، رساله فی لبس السَّواد-الأنوار الإلهیة، همان، ص ۶۷

^۴. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمة فی أصول الأئمة-تکملة الوسائل، قم: مؤسسه‌ی معارف اسلامی امام رضا (علیه‌السَّلام)، ۱۴۱۸ هـ ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۵۱

^۵. بحرانی، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، همان، ج ۷، ص ۱۱۸

عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) لَبَسَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ»^۱: هنگامی که حسین بن علی (علیهما السلام) کشته شدند، زنان بنی هاشم لباس سیاه پوشیدند.

از آنجا که بعید به نظر می‌رسد که امام سجّاد (علیه السلام) از پوشش سیاه زنان پس از واقعه‌ی کربلا بی‌خبر مانده باشند، چون آنان را از این عمل منع نکردند، مشخص می‌گردد که ایشان این پوشش را تأیید فرمودند.

از سوی دیگر، پوشیدن لباس سیاه در ایام سوگواری معصومین (علیهم السلام) نوعی اظهار مودّت و محبّت به ذوات مقدّس آن‌ها است، لذا انجام آن از سوی مؤمنین، احیای امر آنان است^۲ که بر اساس روایات، موجب جلب رحمت الهی می‌گردد.^۳

ششم. پوشیدن لباس زرد پر رنگ

أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا خَالِدٌ وَهُوَ ابْنُ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّ خَالِدَ بْنَ مَعْدَانَ أَخْبَرَهُ أَنَّ جُبَيْرَ بْنَ نَفِيرٍ أَخْبَرَهُ: «أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو أَنَّهُ رَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ مُعَصْفَرَانِ. فَقَالَ: «هَذِهِ ثِيَابُ الْكَفَّارِ فَلَا تَلْبَسَهَا»^۴: پیامبر اکرم عبدالله بن عمرو را دیدند در حالی که دو لباس زرد پر رنگ -و انگشت نما- بر تن داشت. پس فرمودند: «این از لباس های کفّار است. پس آن را نپوش.»

نسائی در سنن خود این روایت را ذکر کرده و آن را صحیح دانسته است^۵ و محدّثین امامیه آن را نقل نکرده‌اند؛ امّا فقهای امامیه با استناد به آن، به کراهت پوشیدن لباس زرد پر رنگ برای مردان حکم نموده‌اند.^۶

^۱. برقی، المحاسن (للبرقی)، همان، ج ۲، ص ۴۲۰

^۲. تبریزی، رسالة فی لبس السّواد-الألوان الإلهیّة، همان، ص ۶۷

^۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «رَجِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَتَا»: خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را احیاء کند. (حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، قم: مؤسسه‌ی آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ اول، ص ۳۲)

^۴. النسائی، احمد بن شعيب بن علي الخراساني، السنن الصغرى للنسائی، محقق: عبد الفتاح ابوغدة، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامیّة، ۱۹۸۶ م، چاپ دوم، ج ۸، ص ۲۰۳

^۵. همان

^۶. الف- شهيد اول، ذكری الشیعة فی أحكام الشریعة، همان، ج ۳، ص ۵۵

ب- علامه حلی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، همان، ج ۴، ص ۲۴۵

ج- علامه حلی، تذکرة الفقهاء، همان، ج ۲، ص ۵۰۱

د- محقق حلی، المعتمد فی شرح المختصر، همان، ج ۲، ص ۹۴

در این روایات که از طرق گوناگون در کتب روایی شیعیان و اهل سنت ذکر شده‌اند، از پوشیدن لباس‌هایی که رنگ خاصی داشته و مختص کفارند، نهی صورت گرفته است. با توجه به این روایات مشخص می‌گردد که شارع مقدس درصدد جنگ روانی علیه تاکتیک‌های دشمن و تقویت جبهه‌ی اسلام در برابر جبهه‌ی کفر بوده است. لذا مسلمین را در هر شرایطی از تشبّه به کفار بر حذر می‌دارد.

هفتم. پوشیدن بعضی از کفشی‌ها

الف. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا تَحْتَذُوا الْمَلَسَ فَإِنَّهَا حِذَاءُ فِرْعَوْنَ وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ الْمَلَسَ»^۱: ملس به پا نکن. زیرا آن کفش فرعون است و او اولین کسی بود که از آن استفاده کرد.

در منابع رجالی، راویان این حدیث ثقه و مورد اطمینان هستند^۲ و وجود قاسم بن یحیی و حسن بن راشد، به سند این روایت خدشه‌ای وارد نمی‌سازد. زیرا آن‌ها از رجال کامل‌الزیارات بوده^۳ و کسانی که در اسناد این کتاب واقع شده‌اند، موثق به شمار می‌روند.^۴ لذا این روایت از حیث سند معتبر است.

در معنی ملس گفته‌اند که کفشی است که دو طرف آن مساوی و وسط آن دقیق است.^۵

ب. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مِنْهَالٍ قَالَ: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ عَلَى نَعْلٍ مَمْسُوحَةٍ. فَقَالَ: «هَذَا حِذَاءُ الْيَهُودِ»^۶: منهل می‌گوید: در حالی که کفش بلندی به پا داشتیم، خدمت امام صادق (علیه‌السلام) بودم. پس فرمودند: «این کفش یهودیان است.»

سند این روایت به سبب ارسال ضعیف است.

۱. شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۶، ص ۴۶۳

۲. رک: الف- موسوی خمینی، کتاب الطّهارة (للالامام الخميني)، همان، ج ۳، ص ۲۴۶

ب- بحرانی، سند العروة الوثقى- کتاب الطّهارة، همان، ج ۳، ص ۳۵۹

ج- شبیری زنجانی، کتاب نکاح، همان، ج ۱، ص ۱۲۴، ج ۷، ص ۲۲۸۳-۲۲۸۲ و ج ۱۱، ص ۳۹۷۶-۳۹۷۵

د- مکارم شیرازی، کتاب النکاح، همان، ج ۶، ص ۸۰

۳. ابن قولویه، کامل الزیارات، همان، ص ۱۰، ۱۵۳، ۱۹۱ و ۱۹۸

۴. موسوی خویی، المستند فی شرح العروة الوثقى، همان، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۰

۵. مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۴ هـ ق، چاپ دوم، ج ۲۲، ص ۳۴۶

۶. شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۶، ص ۴۶۳

این دستورالعمل‌های ظریف، به خوبی بیانگر اهمّیت الگوهای تربیتی اسلامی است. زیرا معصومین به این نکته واقفند که دشمن از طریق تغییر در شاکله‌ی افراد جامعه، موجب بی تفاوتی آنان نسبت به ارزش‌های دینی و ملی خود شده و زمینه‌ی گرایش به کفّار را در آن‌ها به وجود می‌آورد.

هدف ائمه (علیهم‌السلام) از ذکر این روایات، پاس داشتن فرهنگ و آداب و رسوم دینی و عدم پیروی از جلوه‌های فرهنگ کفّار حتّی در جزئی‌ترین مسائل توسط مسلمین است.

۲,۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در خوراک

با توجّه به عبارت «لَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي» و عبارت «يَطْعَمُوا أَطْعَمَةَ الْعَجَمِ» که در روایات مربوط به تشبّه به کفّار در پوشش گذشت، یکی از مصادیق تشبّه به کفّار، تشبّه به آنان در خوراک است. بنابراین استفاده از خوراکی‌هایی که مختصّ کفّار است، مصداقی برای تشبّه به کفّار است و مشمول حکم حرمت می‌گردد. به خصوص در صورتی که تهیّه‌ی این خوراک به دست کفّار باشد یا منافع مادی و اقتصادی آن به منظور تهیّه‌ی موادّ اولّیه و ... به آن‌ها برسد و موجب تقویت آن‌ها گردد.

۳,۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی

با توجّه به عبارت «لَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي» که در روایت مربوط به تشبّه به کفّار در پوشش گذشت، یکی از مصادیق تشبّه به کفّار، تشبّه به آنان در آداب و رسوم اجتماعی است. منظور از مسالک در این حدیث، مجموعه‌ای از رفتارها، حرکات، عقاید و در یک کلام، مجموعه‌ی آداب و رسوم و هر آنچه مربوط به شیوه‌ی زندگی فرد یا گروه می‌شود، است. بنابراین اگر مسلمانی این آداب و رسوم را به گونه‌ای روش خود قرار دهد که در عرف، طیّ‌کننده‌ی طریق کفّار محسوب گردد، مشمول نهی در این روایت شریفه قرار می‌گیرد. این عبارت معنایی عامّ را افاده می‌کند که تمام شئون زندگی حتّی نوع لباس پوشیدن و نوع غذای مورد استفاده‌ی فرد را نیز در بر می‌گیرد. به نظر می‌رسد که علّت ذکر دو عنوان غذا خوردن و لباس پوشیدن و به دنبال آن، ذکر عنوان کلیّ مسالک، از باب ذکر مصادیق پر کاربردتر نزد مردم است. در ضمن ذکر این عنوان کلیّ، می‌تواند مکلفان را در یافتن مصادیق دیگر تشبّه به کفّار نیز، یاری دهد.

اول. غذا خوردن نزد صاحبان عزا

قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «الْأَكْلُ عِنْدَ أَهْلِ الْمُصِيبَةِ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالسُّنَّةُ الْبَعَثُ إِلَيْهِمْ بِالطَّعَامِ كَمَا أَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي آلِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا جَاءَ نَعِيَّهُ»^۱: غذا خوردن نزد اهل مصیبت از عمل جاهلی است و سنت، فرستادن غذا برای ایشان است. چنانچه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نسبت به خانواده‌ی جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) زمانی که خبر شهادتش رسید، به آن امر کردند.

این روایت نیز از مرسلات معتبر شیخ صدوق است. زیرا شیخ صدوق آن را مستقیماً به معصوم (علیه السلام) نسبت داده است.^۲

از دقت در متن حدیث به دست می‌آید که حدیث در مقام بیان حکم تحریم غذا خوردن نزد صاحبان عزا نیست. زیرا فقره‌ی دوم روایت -السُّنَّةُ الْبَعَثُ إِلَيْهِمْ بِالطَّعَامِ- ظهور در استحباب فرستادن غذا برای صاحبان عزا دارد. پس مراد از فقره‌ی اول که نقطه‌ی مقابل آن می‌باشد، کراهت است.

علامه حلی (رحمه الله) در ارتباط با این حدیث می‌فرماید:

«مستحبّ نیست که صاحبان عزا برای مردم غذا درست کنند تا مردم بر آن گرد آیند. زیرا در

این موقعیت، آنان مشغول گرفتاری خویش هستند و به خاطر این که این کار طبق فرمایش امام

صادق (علیه السلام)، تشبّه به اهل جاهلیت است».^۳

اما در بحث از این که آیا حکم کراهت غذا خوردن نزد صاحبان عزا، امری است که همه‌ی فقهاء بر آن اتفاق نظر داشته و آن را پذیرفته‌اند یا خیر، باید گفت که برخی از فقهای عامّه و خاصّه، بر استحباب تهیّه‌ی غذا به مدت سه روز برای صاحبان عزا، ادّعای اجماع کرده‌اند و غذا خوردن نزد آنان را به استناد حدیث مورد

^۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۱۸۲

^۲. رک: محقق داماد، قواعد فقه، همان، ج ۴، ص ۴۷

^۳. لا یستحبّ لأهل المیت أن یصنعوا طعاماً و یجمعوا الناس علیه لأنهم مشغولون بمصابهم و لأن فی ذلک تشبیهاً بأهل الجاهلیة علی ما قاله الصادق (علیه السلام).

(علامه حلی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، همان، ج ۷، ص ۴۲۰)

بحث مکروه می‌دانند.^۱

به نظر می‌رسد حکم کراهت، معلول این امر که غذا خوردن نزد خانواده‌ی میّت از اعمال اهل جاهلیّت است، نباشد. به این معنا که حتّی اگر اهل جاهلیّت این کار را نمی‌کردند، این عمل همچنان مکروه بود. زیرا واضح است که هنگام رسیدن مصیبت به فردی، باید کاری کرد که مصیبت بر او آسان گردد. نه این که با ایجاد مزاحمت، حزن و مصیبت او را بیشتر نمود.

آقای اشتهاوردی در مورد دلالت این حدیث اینگونه می‌نویسند:

«دلالت این حدیث بر کراهت، تلویحی است. زیرا استحباب فرستادن غذا برای صاحب عزا،

مستلزم کراهت غذا خوردن در میان آن‌ها است.»^۲

اما به نظر می‌رسد صاحب جواهر این مسئله را به عرف واگذار می‌کنند. زیرا در این مورد در «جواهر الکلام» اینگونه آمده است:

«در مشهد، شرکت در مجلس عزاداری، نوشیدن قهوه، استعمال توتون و غذا دادن به افراد، عملی متعارف است و هر کس بنا به توانایی مالی و مرتبه (ی اجتماعی) اش، این کار را انجام می‌دهد. الآن این کار اشکالی ندارد و حتّی در صورتی که ترک آن موجب هتک عرض صاحب عزا و متوفّی گردد، ممکن است واجب دانسته شود. شاید اصل این کار طبق مفاد حدیث مذکور درست نباشد. اما منظور این حدیث تنها آن است که چون صاحبان عزا مشغول عزاداری هستند، تکلیف دیگری بر عهده‌ی آنان نباشد.»^۳

اگر سخن صاحب جواهر را بپذیریم و تفسیر ایشان از حدیث مورد بحث را صحیح بدانیم، نتیجه آن می‌شود که داوری در رابطه با کراهت یا عدم کراهت غذا خوردن نزد صاحبان عزا را باید به عرف سپرد. از این تفسیر چنین برداشت می‌شود که از دیدگاه ایشان، این حدیث دلالتی بر حرمت یا کراهت غذا خوردن نزد صاحبان عزا ندارد.

^۱ الف- ابن قدامه مقدّسی، الشّرح الکبیر علی متن المقنّع، همان، ج ۲، ص ۴۲۶

ب- شهید اول، ذکری الشّیعة فی أحكام الشّریعة، همان، ج ۲، ص ۴۶

ج- نراقی، احمد بن محمّد مهدی، مستند الشّیعة فی أحكام الشّریعة، محقق: گروه پژوهش مؤسسه‌ی آل‌البیت (علیهم‌السلام)، قم: مؤسسه‌ی آل‌البیت (علیهم‌السلام)، ۱۴۱۵ ه. ق، چاپ اول، ج ۳، صص ۳۱۴-۳۱۵

^۲ اشتهاوردی، مدارک العروة (للاشتهاوردی)، همان، ج ۸، ص ۴۵۴

^۳ نجفی (صاحب الجواهر)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، همان، ج ۴، ص ۳۳۰

بنابراین هر چند نمی‌توان با استفاده از حدیث مذکور، حکم تشبّه به کفار را استخراج نمود، اما هیچ شکّی در این امر که یکی از مصادیق تشبّه به کفار بر اساس این حدیث شریف، خوردن غذا نزد مصیبت زندگان است، وجود ندارد.

دوم. نباحه

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (الصَّدُوق) قَالَ: «مِنَ الْأَفَاظِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْمُوجَزَةُ الَّتِي لَمْ يُسَبَقْ إِلَيْهَا النَّبَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱: از سخنان کوتاه پیامبر خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که تا آن زمان هیچ گاه از پیامبر شنیده نشده بود (آن است که) نوحه سرایی از اعمال جاهلیت است.

این حدیث مرسله است و بدین جهت، ضعیف و غیر معتبر است.

«النَّبَاحَةُ» از ریشه‌ی «نوح» و «النَّوح» در لغت عرب مصدر^۲ و به معنای صدا را به گریه بلند کردن است و اصل آن، اجتماع زنان و نشستن آنان در مجلس نوحه‌گری است.^۳

با صرف نظر از ضعف سند این روایت، به بررسی نظر فقهاء در رابطه با حکم نوحه سرایی می‌پردازیم.

ابن حمزه و شیخ طوسی بر حرمت نوحه سرایی ادّعی اجماع کرده‌اند.^۴ اما شهید اوّل معتقدند که ظاهراً منظور شیخ، حرمت نوحه سرایی به باطل یا نوحه سرایی مشتمل بر انجام فعل حرام است. زیرا نوحه سرایی در دوران جاهلیت غالباً چنین بوده است.^۵ آیت الله خویی همین نظر را صحیح دانسته و معتقدند که اگر «النَّبَاحَةُ» را موضوع در این جمله بدانیم و «مِنَ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ» حکم آن باشد، لزوم تناسب حکم و موضوع، مستلزم صحت این نظر است. زیرا نوحه سرایی آنان، شامل سخنان دروغ بوده است. مثلاً میّت را به اوصافی همانند شجاعت، کرم و سخاوت که در او وجود نداشته، توصیف می‌کردند.^۶ ایشان نوحه سرایی را بنا بر اصل و سیره، جائز دانسته و اینگونه استدلال می‌کنند که اگر این کار حرام بود، حتماً حرمت آن به صورت متواتر

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۴، ص ۳۷۷

۲. ابن منظور، لسان العرب المحیط، همان، ج ۲، ص ۶۲۹

۳. همان، ج ۳، ص ۲۱۶

۴. الف- ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، الوسيلة الى نيل الفضيلة، محقق: محمد حسن، قم: انتشارات کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی (رحمه‌الله)، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ اوّل، ص ۶۹

ب- شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیة، همان، ج ۱، ص ۱۸۹

۵. شهید اوّل، ذکر الشیعة فی احکام الشریعة، همان، ج ۲، ص ۶۰

۶. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، موسوعة الامام الخوئی، محقق: پژوهشگران مؤسسه‌ی احیاء آثار آیت الله العظمی خویی، قم: مؤسسه‌ی احیاء آثار الامام الخوئی (رحمه‌الله)، ۱۴۱۸ هـ ق، چاپ اوّل، ج ۹، ص ۳۴۴

به ما می‌رسید. در حالی که روایاتی مبنی بر نوحه سرایی حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) در مورد پدر بزرگوارشان^۱ و همچنین روایاتی در مورد وصیت امام باقر به امام صادق (علیهما‌السلام) درباره‌ی برپایی مجلس نوحه سرایی به مدت ده سال در منی^۲ وارد شده است.^۳

سوم. عدم نظافت محیط زندگی

الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «اَكْنُسُوا أَفْنِيَّتَكُمْ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۴: حیاط منازل خود را جارو کنید و مانند یهود نباشید. اگرچه سند این حدیث مشتمل بر سعدان بن مسلم است، اما از آنجا که سعدان از ثقات تفسیر علی بن ابراهیم قمی^۵ و نیز از رجال کامل الزیارات است،^۶ روایت فوق معتبر می‌باشد. زیرا چنان که پیش از این گفته شد، کسانی که در اسناد این دو کتاب واقع شده‌اند، موثق به شمار می‌روند.^۷

روایت فوق از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز، به صورت مرسله نقل شده است.^۸ امر در «اَكْنُسُوا أَفْنِيَّتَكُمْ»، به معنای وجوب نیست. همانگونه که شیخ حرّ عاملی با استناد به این روایات، به استحباب جارو کردن خانه و حیاط حکم کرده‌اند.^۹ پس نهی در «و لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» که مربوط به آن است، به معنای کراهت خواهد بود. بنابراین مقتضای روایات فوق این است که نظافت نکردن حیاط خانه، از آن جهت که تشبّه به یهود است، مکروه می‌باشد.

آنچه جالب توجه است، این است که در این روایت پس از امر به نظافت حیاط، از پیروی و شباهت ورزی به یهودیان در امر بی توجهی به نظافت نهی صورت گرفته است. هر چند که هدف اصلی، رعایت بهداشت و سلامت محیط زندگی انسان‌ها است. ولی نکته‌ی ظریفی که معصومین (علیهم‌السلام) در ضمن بیان این

^۱ رَوَى الشَّيْخُ زَيْنُ الدِّينِ فِي مُسَكِّنِ الْفَوَادِ: «أَنَّ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نَاحَتْ عَلَى أَبِيهَا وَ أَنَّهُ أَمَرَ بِالنُّوحِ عَلَى حَمْرَةٍ: فاطمه (علیها‌السلام) بر پدرشان نوحه سرایی کردند و به نوحه سرایی بر حمزه امر نمودند. (شیخ حرّ عاملی، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، همان، ج ۳، ص ۲۴۲)

^۲ أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) أَنْ يُنْدَبَ فِي الْمَوَاسِمِ عَشْرَ سِنِينَ: امام باقر (علیه‌السلام) به ندبه کردن به مدت ده سال در موسم حجّ وصیت نمودند. (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۱۸۲)

^۳ موسوی خویی، موسوعة الامام الخوئی، همان، ج ۹، ص ۳۴۳

^۴ شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۶، ص ۵۳۱

^۵ قمی، تفسیر قمی، همان، ج ۱، ص ۲۹

^۶ ابن قولویه، کامل الزیارات، همان، صص ۱۱۹، ۲۱۶، ۲۱۹ و ۳۲۳

^۷ موسوی خویی، المستند فی شرح العروة الوثقی، همان، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۰

^۸ برقی، المحاسن (للبرقی)، همان، ج ۲، ص ۶۲۴

^۹ شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، هداية الأئمة إلى أحكام الأئمة-منتخب المسائل، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۱۸

مطلب بهداشتی مدّ نظر داشته‌اند، مسئله‌ی عدم پیروی از کفّار از یک سو و گوشزد کردن انحراف پیروان این دین تحریف شده در این زمینه بوده است.

۴,۳,۱,۲. تشبّه به کفّار در آرایش

اول. آرایش کردن همانند دشمنان خدا

در نقل روایتی که در بخش تشبّه به کفّار در پوشش گذشت در کتاب «التّهذیب»، عبارت «وَلَا يُشَاكِلُوا بِمَشَاكِلِ أَعْدَائِي» که به معنی هم شکل دشمنان من نگردند، می‌باشد^۱ و می‌توان از آن در رابطه با عدم تشبّه به کفّار در آرایش استفاده کرد.

بنابراین، اگر آرایشی از ویژگی‌ها و شعارهای کفّار باشد، به گونه‌ای که شخص با انجام آن از دید عرف، هم شکل کافران محسوب گردد، مشمول نهی در این فقره خواهد شد. گویا نظر مقام معظم رهبری نیز در این زمینه همین است. به اعتقاد ایشان، ملاک در حرمت تقلید از غرب از نظر آرایش مو و مانند آن، شبیه شدن به دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آنان است که با اختلاف کشورها، زمان‌ها و اشخاص متفاوت خواهد بود.^۲

به نظر می‌رسد با استناد به این روایات، نمی‌توان گفت شارع مقدّس در هر شرایط و زمان و مکانی، مسلمین را از استفاده از هر نوع لباس، غذا، نوشیدنی، مرکب و امور دیگر دشمنان نهی نموده است. زیرا ممکن است قرینه‌ی «أَعْدَائِي» که در روایت اخیر به کار رفته است، بر همین مطلب دلالت کند. چون آنچه در این روایت مطرح است، مربوط به زمانی است که به وسیله‌ی پیروی، مسلمین به کفّار شباهت یابند و از ارزش‌ها و باورهای خود دست بردارند. بنابراین، نمی‌توان گفت هر چیزی که از بلاد کفر وارد جامعه‌ی اسلامی گردد، حرام است.

دوم. احفاء شارب و اعفاء لحيه

در این زمینه، سه روایت از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) توسط شیخ صدوق (رحمه‌الله) نقل شده است.

۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۶، ص ۱۷۲

۲. حسینی خامنه‌ای، أجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۳۰۶

الف. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۱: سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را به حال خود گذارید و خود را به یهود شبیه نسازید.

این روایت از مرسلات شیخ صدوق است. اما چون آن را به صورت جزم به پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نسبت داده است، معتبر می‌باشد.^۲

ب. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكْتَبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ غُرَابٍ قَالَ حَدَّثَنِي خَيْرُ الْجَعْفَرِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْمَجُوسِ»^۳: سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را به حال خود گذارید و خود را به مجوس شبیه نسازید.

مرحوم خویی سند این روایت را به خاطر وجود حسین بن ابراهیم، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید و علی بن غراب در سلسله‌ی روات، ضعیف می‌دانند.^۴

ج. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحَاهُمْ وَ وَقَرُّوا شَوَارِبَهُمْ وَ إِنَّا نَجْزُ الشَّوَارِبَ وَ نُعْفِي اللَّحَى وَ هِيَ الْفِطْرَةُ»^۵: مجوس ریش‌های خود را می‌تراشیدند و سبیل‌ها را پر پشت می‌گذاشتند. ولی ما سبیل‌های خود را می‌تراشیم و ریش‌های خود را بلند می‌گذاریم و روش ما مطابق فطرت است.

این روایت از مرسلات معتبر شیخ صدوق (رحمه‌الله) است. زیرا استناد آن به معصوم (علیه‌السلام)، به صورت مستقیم است.^۶

همانند این روایات در منابع اهل سنت نیز از رسول اکرم نقل شده است.

^۱. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، همان، ج ۱، ص ۱۳۰

^۲. رک: محقق داماد، قواعد فقه، همان، ج ۴، ص ۴۷

^۳. شیخ صدوق، معانی الأخبار، همان، ص ۲۹۱

^۴. موسوی خویی، مصباح الفقاهة (المكاسب)، همان، ج ۱، ص ۲۵۸

^۵. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، همان، ج ۱، ص ۱۳۰

^۶. رک: محقق داماد، قواعد فقه، همان، ج ۴، ص ۴۷

د. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِنْهَالٍ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ عَنْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَقَرُّوا اللَّحَى وَ أَحْفُوا الشَّوَارِبَ»^۱: با مشرکین مخالفت کنید. ریش‌ها را به حال خود گذارید و سبیل‌ها را کوتاه کنید.

افرادی که در سلسله‌ی سند این روایت وارد شده‌اند، در کتب رجالی اهل سنت جزء حقاظ و ثقات نام برده شده‌اند و تنها در رابطه با نافع اختلاف شده است.^۲ بنابراین روایت فوق از حیث سندی تام نیست.

ه. حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ إِسْحَاقَ أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَخْبَرَنِي الْعَلَاءُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «جَزُوا الشَّوَارِبَ وَ أَرْخُوا اللَّحَى خَالِفُوا الْمَجُوسَ»^۳: سبیل‌ها را بتراشید و ریش‌ها را بلند بگذارید. با مجوس (در این کار) مخالفت کنید.

این روایت به جهت حضور ابوهریره در سلسله‌ی سند، ضعیف و غیر قابل استناد است. زیرا ابن حجر عسقلانی معتقد است که عده‌ای بر این باورند که او به دستور معاویه در ذم علی (رضی الله عنه) به جعل حدیث پرداخته است.^۴

و. قَالَ الطَّحَاوِيُّ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَ أَعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۵: سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را به حال خود گذارید و خود را به یهود شبیه نسازید.

در رابطه با سند این حدیث باید گفت که ابن حجر عسقلانی، انس را به وثاقت و طحاوی را به حفاظت مدح می‌کند،^۶ اما از آنجا که طحاوی متوّل سال ۲۳۹ هجری قمری است^۷ و با انس معاصر نبوده است، حدیث منقطع و ضعیف است.

^۱ البخاری الجعفی، صحیح بخاری، همان، ج ۷، ص ۱۶۰

^۲ الذّهبی، سیر أعلام النبلاء، همان، ج ۱۰، ص ۶۴۳؛ ج ۸، ص ۲۹۷؛ ج ۳، ص ۲۱۳ و ج ۵، ص ۹۸

^۳ ابن حجاج، صحیح المسلم، همان، ج ۱، ص ۲۲۲

^۴ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمییز الصحابة، دارالکتب العلمیة، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۶

^۵ المتقی الهندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الأفعال، همان، ج ۶، ص ۶۴۹

^۶ الذّهبی، سیر أعلام النبلاء، همان، ج ۷، ص ۳۸۳ و ج ۱۵، ص ۲۷

^۷ همان، ج ۱۵، ص ۲۸

در کتب لغت، واژه‌ی «أَرْخُوا» به رها کردن معنا شده است و در معنای عبارت «أَرْخُوا (اللَّحَى)» اینگونه گفته شده است:

«ارخاء لحيه به معنای رها کردن آن به همان حالتی که هست می‌باشد.»^۱

به اعتقاد شارح صحیح مسلم، این واژه به معنای رها کردن است. یعنی تغییری در آن به وجود نیاورد.^۲ همچنین در کتب لغت برای سه واژه‌ی «أَعْفُوا»، «وَقَرُوا» و «أَرْخُوا» یک معنا ذکر شده است و همه‌ی این الفاظ اینگونه معنا شده است که آن را به همان حالتی که هست رها کنید.^۳

از دیدگاه علمای مذاهب اربعه، از آنجا که این نصوص متضمن امر صریح به اعفای لحيه و قصّ شارب است و علّت این امر مخالفت با مشرکین بیان شده است، اقتضای وجوب اعفاء لحيه و قصّ شارب و حرمت تشبّه به کفار را دارد.^۴ البته از میان متأخرین، رشید رضا این روایات را دالّ بر استحباب اعفاء لحيه می‌داند. زیرا او معتقد است که لحيه از امور عادّی و غیر دینی است و علّت امر به اعفاء لحيه که در این روایات، مخالفت با مشرکین و مجوس بیان شده است، تحریم حلق لحيه را افاده نمی‌کند. بنابراین حلق لحيه مکروه است.^۵

از دیدگاه امامیه، احتمال دارد عبارت «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» مربوط به بلند کردن سبیل و تراشیدن ریش باشد. همچنان که احتمال دارد فقط مربوط به بلند کردن بیش از حدّ ریش باشد. به این معنا که ریش‌ها را بلند نگاه دارید، ولی همانند یهود نباشید که ریش‌ها را بیش از حدّ (یک قبضه) بلند می‌کنند.

مرحوم فیض کاشانی با بررسی واژه‌های حدیث، قول دوم را تأیید کرده و می‌فرماید:

«واژه‌های «الحف» و «الاحفاء»، یعنی به نهایت امری رسیدن و مبالغه کردن در آن و «احفاء

الشارب» یعنی شارب را بسیار کوتاه کردن. «اعفاء» نیز به معنی رها کردن است. «اعفاء اللّحی»

یعنی انبوه گذاشتن ریش که ریشه‌اش «عفی الشیء» است. یعنی زیاد و انبوه شد. بنابراین این

۱. أَرْخُوا اللَّحَى بِمَعْنَى تَرْكِهَا عَلَى حَالِهَا. (طریحی، فخر الدّین، مجمع البحرین، محقق: سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ هـ ق، چاپ سوم، ج ۱، ص ۳۰۱)

۲. الزّهری، حسن ابوالاشبال، شرح صحیح مسلم، دروس صوتیّه، بی‌تا، درس ۲۵، ص ۱۸

۳. طریحی، مجمع البحرین، همان، ج ۱، ص ۳۰۱

۴. رک: الف- ابن حزم اندلسی، ابومحمّد علی بن احمد، مراتب الاجماع فی العبادات و المعاملات و الاعتقادات، بیروت: دارالکتب العلمیّه، بی‌تا، ص ۱۵۷

ب- اللّویحق المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، ص ۳۸۹

۵. رشید رضا، فتاوی الامام محمّد رشید رضا، ج ۴، ص ۱۵۰۹، به نقل از اللّویحق المطیری، التّشبه المنهی عنه فی الفقه الاسلامی، همان، صص ۳۹۱-۳۹۰

که فرمودند: «وَأَعْفُوا اللَّحَى»، یعنی ریش‌هایتان را از ته تراشید، بلکه آن را رها کنید تا زیاد و انبوه گردد و این که در ادامه می‌فرمایند: «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»، معنایش این است که نگذارید ریش‌هایتان بسیار بلند گردد. زیرا عادت یهود بر این بوده است که ریش‌هایشان را بسیار بلند می‌کردند. این که در این روایات، «اعفاء» به دنبال «احفاء» آمده، آنگاه از تشبّه به یهود نهی شده است، دلیل بر آن است که مراد از «اعفاء» این بوده است که ریش‌ها از ته تراشیده نشود و مقداری از آن بدون این که افراط گردد تراشیده شود، بلکه مقداری از آن‌ها باقی بماند. به طوری که از یک مشت تجاوز نکند که در این صورت مستحقّ آتش است.^۱

محدث بحرانی همین نظر را تأیید می‌کند.^۲ آیت الله خویی نیز، احتمال دوم را پذیرفته و نهی را در «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»، بر کراهت حمل می‌کنند. زیرا جمله‌ی «وَأَعْفُوا اللَّحَى» که به انبوه گذاشتن ریش امر می‌کند، مفید استحباب است. زیرا بنا بر نظر فقهاء، بلند گذاشتن ریش واجب نیست و حتّی بر عکس، بلند کردن بیشتر از یک مشت آن، از سوی معصومین (علیهم‌السلام) مورد مذمت قرار گرفته است.^۳ پس وحدت سیاق اقتضاء دارد که جمله‌ی «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» در حدیث اوّل و جمله‌ی «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْمَجُوسِ» در حدیث دوم، بر کراهت حمل گردد.^۴ در حدیث سوم نیز، اگر جمله‌ی «إِنَّا نَجْزُ الشَّوَارِبَ وَنُعْفِي اللَّحَى وَهِيَ الْفِطْرَةُ» را دالّ بر استحباب بلند گذاشتن ریش بدانیم، بنا بر وحدت سیاق، باید جمله‌ی «إِنَّ الْمَجُوسَ جَزَوْا لِحَاهُمْ وَوَقَرُوا شَوَارِبَهُمْ» را بر کراهت حمل نماییم.

آیت الله خویی در رابطه با روایت دوم نیز می‌فرماید:

«فرار از تشبّه، نیاز به انجام هر دو مورد ندارد، بلکه با انجام دادن یکی از آن دو نیز، محقّق می‌گردد.»^۵

گردد.»^۵

^۱ فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، الوافی، اصفهان: کتابخانه‌ی امام امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام)، ۱۴۰۶ ه. ق، چاپ اوّل، ج ۶، صص ۶۵۸-۶۵۷.

^۲ بحرانی، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، همان، ج ۵، صص ۵۶۰-۵۵۹.

^۳ الحُسَینُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ جَمِيعاً عَنْ الْوُشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ غَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «مَا زَادَ مِنَ اللَّحْيَةِ عَنِ الْقَبْضَةِ فَهُوَ فِي النَّارِ». ریش بلندتر از یک مشت، مستحقّ آتش است. (شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۶، صص ۴۸۷-۴۸۶).

^۴ موسوی خویی، مصباح الفقاهة (المکاسب)، همان، ج ۱، ص ۲۵۹.

^۵ همان.

بنابراین اگر کسی هم ریش و هم سبیل را بلند بگذارد یا هر دو را بتراشد، عنوان تشبّه به مجوس محقق نمی‌گردد.

آنچه در این روایات مهمّ می‌باشد آن است که امر به «احفاء شارب» یا «اعفاء لحيه»، به خاطر مخالفت با یهود و مجوس می‌باشد. بنابراین این روایات چه بر حرمت حلق لحيه دلالت داشته باشد چه بر کراهت، ضرری به بحث وارد نمی‌سازد. زیرا ترک تشبّه به مجوس، با کوتاه کردن شارب‌ها بدون تراشیدن محاسن محقق می‌گردد. چنان که ترک تشبّه به یهود، با اصلاح محاسن واقع می‌شود.

سوم. عدم تغییر رنگ موها

الف. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ الشَّافِعِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَشْعَثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَلْقَمَةَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى»^۱: موهای سپید خود را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نگردانید.

علی رغم این که این حدیث با دو سلسله‌ی سند متفاوت روایت شده،^۲ به جهت حضور ابوهریره در یک سند و زبیر بن عوام، عروّه بن زبیر و دو پسرش، عثمان و هشام در سند دیگر، ضعیف السند است. زیرا هیچ کدام از افراد مذکور در منابع رجالی توثیق ندارند.^۳ اما از آنجا که در کتاب شریف نهج البلاغه، روایتی بر وجود این حدیث متفرّع گشته،^۴ می‌توان به صدور آن از سوی پیامبر مکرم اسلام اطمینان یافت.

^۱. شیخ صدوق، الخصال، همان، ص ۴۹۸

^۲. حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبَنْدَارِ الشَّافِعِيُّ الْفَرَّغَانِيُّ بِفَرَاغِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مَسْعُودٌ بْنُ أَسْمَعَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ خَازِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَازِمٍ أَبِي غَزْوَةَ الْغَفَّارِيُّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ أَحْمَدُ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كُنَاسَةَ أَبُو يَحْيَى الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ غُرُوَّةَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ غُرُوَّةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ الْغَوَّامِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى»^۱: موهای سپید خود را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نگردانید. (همان، صص ۴۹۸-۴۹۷)

^۳. الف- شبیری زنجانی، کتاب نکاح، همان، ج ۱، ص ۴۲۸

ب- سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، همان، ج ۱، صص ۴۵۸-۴۵۹

ج- الذّهبي، تذكرة الحفاظ، همان، ج ۱، ص ۱۰۹

د- ابن حجر عسقلانی، الاصابة في تمييز الصحابة، همان، ج ۱، ص ۷۶

ه- شهيد ثانی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، همان، ج ۱۲، ص ۳۹۸

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۷

در نهج البلاغه روایت شده است که از امیر مؤمنان (علیه السلام) در رابطه با این سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال شد و امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند:

«إِنَّمَا قَالَ (صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ذَلِكَ وَالدِّينُ قُلٌّ فَأَمَّا الْآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ قَامَرُؤُ وَ مَا اخْتَارَ»^۱: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این سخن را زمانی فرمودند که پیروان اسلام اندک بودند. اما امروز که اسلام گسترش یافته و نظام اسلامی استوار شده است، هر کس آنچه را دوست دارد انجام دهد.

ظاهر روایت فوق این است که امر رسول مکرم اسلام به شباهت نداشتن به یهود و نصاری در عدم خضاب کردن موی سفید، صرفاً به خاطر تشبّه به آنان نبوده؛ بلکه برای دفع توهم ضعف پیروان اسلام در مقابل کفار بوده است. لذا پیامبر به مسلمین دستور داده بودند موهای خود را خضاب نمایند تا در دیدگان دشمنان پیر جلوه نکنند. بدیهی است که پس از قدرت گرفتن حکومت اسلامی، مجالی برای این نهی باقی نمی ماند.

شهید مطهری نیز، از این حدیث حکم حکومتی^۲ را برداشت کرده^۳ و هدف اصلی از این حدیث را، مسئله ای می دانند که در تمام زمان ها ثابت است و آن هدف این است که در جنگ یا غیر جنگ، نباید کاری کرد که روحیه دشمن قوی شود. در نتیجه مسلمین باید نقایص خود را مرتفع کنند و به نحوی رفتار نکنند که غیر مسلمین آن ها را ضعیف و ناتوان تلقی کنند. شکل اجرایی این اصل ثابت در زمانی به این صورت است که پیر مردها ریش های خود را رنگ کنند و در زمان دیگر اقتضای دیگری دارد.^۴

بنابراین اگر این سخن حکم حکومتی باشد، قطعاً منع، تنها به خاطر تشبّه به کفار نبوده است. لذا نمی توان از آن حکم تشبّه به کفار را استخراج نمود.

۱. همان

۲. احکام حکومتی، احکامی هستند که از ناحیه ی حکومت و حاکم صادر می شوند (جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه: ولایت، فقاہت و عدالت، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ هـ ش، چاپ هشتم، ص ۴۶۷) و به عنوان فرامین امام و رهبر امت اسلامی، از منابع حقوق سیاسی اسلام تلقی می گردند. (رک: عمید زنجانی، فقه سیاسی (عمید)، همان، ج ۲، ص ۲۱۸) در مسائل حکومتی و سیاسی، فقیه صرفاً در مقام افتاء نیست. (رک: جوادی آملی، ولایت فقیه: ولایت، فقاہت و عدالت، همان، ص ۳۷۷) بلکه همانند حکم آیت الله شیرازی به تحریم تنباکو علیه شرکت رژی انگلستان، درصدد تطبیق حکم حرمت تقویت کفر و تضعیف مسلمانان با مصداق خارجی (الیوم استعمل تنباکو) است. (رک: مقیمی، غلامحسن، نقش موضوع شناسی سیاسی در شیوه ی اجتهادی امام خمینی (رحمه الله) در مورد تولید اندیشه ی سیاسی و پاسخ به مسائل سیاسی، مجله ی علوم سیاسی، سال شانزدهم، شماره ی ۶۳، ۱۳۹۲ هـ ش، ص ۴۴)

۳. مطهری، مرتضی، یادداشت های استاد مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۸۹ هـ ش، ج ۱۰، ص ۱۴۹

۴. مطهری، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، همان، ج ۲۱، صص ۱۶۳-۱۶۲

بنا بر مقتضای عبارت استفاده شده توسط امام علی (علیه السلام) یعنی «فَأَمْرٌ وَ مَا اخْتَارَ»، حکم تغییر رنگ موهای سفید در حال حاضر، اباحه است. زیرا این عبارت به آن معنا است که هر کسی برای رنگ کردن یا رنگ نکردن موهای خود مختار است و این امر، مفید معنای اباحه است.

ب. حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ»^۱: یهودیان و مسیحیان (موهای سفید خود را) رنگ نمی‌کنند. پس (در این کار) با آن‌ها مخالفت کنید.

در سلسله‌ی سند این روایت، سلیمان بن یسار وجود دارد که در کتب رجالی اهل سنت، به وثاقت و امانت او تصریح شده است.^۲ همچنین در سلسله‌ی سند این روایت نام ابوهریره به چشم می‌خورد که از طریق جعل و نشر احادیثی که حاوی طعن بر امام علی (علیه السلام) بود، به بنی امیه خدمت می‌کرد.^۳ لذا این روایت از حیث سندی، ضعیف و غیر قابل استناد است.

کتب فقهی اهل سنت، حدیث مذکور را دالّ بر استحباب خضاب دانسته‌اند و تعلیل به مخالفت با اهل کتاب را مؤکّد این استحباب دانسته‌اند.^۴

اما فقهای امامیه با صرف نظر از سند این روایت و استناد به آن، خضاب را مباح می‌دانند. شیخ صدوق پس از ذکر روایات در باب تغییر رنگ موها می‌فرماید:

«اهل سنت استعمال خضاب از سوی شیعه را انکار می‌کنند و در این دو روایت، حجّتی برای شیعیان علیه آن‌ها است.»^۵

قبل از بیان نتیجه‌ی کلی بررسی روایات، به نظر می‌رسد پاسخ به یک پرسش ضروری باشد. پرسش مذکور آن است که آیا در روایات مورد بحث، «تشبه به کفار» علّت تامّه‌ی نهی از یک فعل است.

^۱ الف- ابن حجاج، صحیح المسلم، همان، ج ۳، ص ۱۶۶۳

ب- ابوداود سجستانی، سنن ابی داود، همان، ج ۴، ص ۸۵

^۲ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، همان، ج ۴، ص ۲۲۹

^۳ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، همان، ج ۱، ص ۷۶

^۴ الشّوکانی، محمّد بن علی، نیل الأوطار، محقّق: عصام الدّین الصّیابلی، مصر: دارالحدیث، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ اوّل، ج ۱، ص ۱۵۵

^۵ شیخ صدوق، الخصال، همان، ص ۴۹۷

شیخ صدوق (رحمه الله) در «عیون اخبار الرضا (عليه السلام)» لباس‌ها، غذاها و آداب و رسوم دشمنان خدا را اموری مانند پوشیدن لباس‌های سیاه رنگ، خوردن مسکرات و شرکت در مجالس اهل معاصی می‌دانند.^۱

از کلام شیخ صدوق می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در نظر ایشان، تشبّه به کفار عنوانی عرضی است. در نتیجه نمی‌تواند به تنهایی به عنوان علت تامه‌ی حکمی قرار بگیرد و استفاده از این عنوان در چنین روایاتی تنها به جهت ایجاد نفرت و غیظ از فعلی حرام در نفس مسلمین است. حتی اگر آن فعل به واسطه‌ی دلیل مستقل شرعی مورد نهی واقع نشده باشد.^۲

صاحب حدائق نیز با پذیرش علت تامه نبودن تشبّه به کفار، این مسئله را به مکروهات نیز سرایت می‌دهند و برای تأیید کلام خود، به احادیثی در این باب مانند «حُقُوا الشَّوَابَ وَأَعْفُوا اللَّحَىٰ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۳ که اکثر فقهاء آن را دالّ بر کراهت می‌دانند، استناد می‌کنند.^۴

آیت الله اشتهاوردی در «مدارک العروة» در ردّ نظر شیخ صدوق و صاحب حدائق، اینگونه استدلال می‌کنند که اگر مراد این موارد بود، دیگر نیازی به نهی از آن‌ها تحت عنوان تشبّه نبود و در اثبات حرمت آن‌ها، همان ادله‌ی محرّمات و مکروهات بنا بر عناوین اولّیه‌ی آن‌ها کافی است. از نظر ایشان، عنوان تشبّه به کفار علت تامّ حرمت یا کراهت افعال مذکور در روایات است. چه آن فعل به خودی خود مخالف امر شریعت اسلامی باشد، چه نباشد.^۵ در واقع در نظر ایشان، اگر «تشبّه به کفار» را عنوانی عرضی دانسته و حرمت یا کراهت افعال منهیّ عنه در این روایات را به علتی غیر از تشبّه نسبت بدهیم، نهی از این افعال تحت این عنوان، عبث و بی‌فایده است.

اما مضمون مباحث فقهاء در مورد احادیث مذکور، نظر شیخ صدوق را تأیید می‌کند. در ادامه به نمونه‌هایی از عبارات فقهاء، دلالات احادیث و نکات بلاغی در این زمینه اشاره می‌گردد.

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (عليه السلام)، همان، ج ۱، ص ۲۶

۲. اشتهاوردی، مدارک العروة (للاشتهاوردی)، همان، ج ۱۳، صص ۳۷۵-۳۷۶

۳. سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را به حال خود گذارید و خود را به یهود شبیه نسازید. (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۱۳۰)

۴. بحرانی، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، همان، ج ۷، صص ۱۱۸-۱۱۷

۵. اشتهاوردی، مدارک العروة (للاشتهاوردی)، همان، ج ۱۳، ص ۳۷۶

الف. فیض کاشانی در «الوافی» معتقدند این امر که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از «وَأَعْفُوا اللَّحَى» فرمودند «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»، یعنی نگذارید ریش‌ها خیلی بلند شود. این بدان علت بوده است که یهودیان ریش‌هایشان را کوتاه نمی‌کردند. بلکه می‌گذاشتند خیلی بلند شود و علت آن که «اعفاء» را به دنبال «احفاء» آورده است و سپس از تشبّه به یهودیان نهی کرد، آن است که بگوید اعفاء به معنای این است که ریش را از ته نتراشند. بلکه بدون زیاده روی از آن‌ها کوتاه کنند.^۱

از این کلام مرحوم فیض چنین برمی‌آید که ایشان عبارت «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» را اصلاً علت نهی از تراشیدن ریش و بلند گذاشتن سبیل نمی‌دانند. بلکه ذکر آن را از باب مشخص کردن اندازه‌ی بلندی ریش می‌انگارند. در واقع ایشان معتقدند بیان عبارت «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» به دنبال «وَأَعْفُوا اللَّحَى» بدان سبب بوده است که مراد از کلمه‌ی «اعفاء» را برساند، نه آن که علت امر به اعفاء را اعلام کند.

طرز عبارت بندی آیت الله خویی نیز در شرح این احادیث، قبل و بعد از ذکر عین عبارت مرحوم فیض، بیانگر این مسئله است که ایشان نیز نظر مذکور از فیض کاشانی را تأیید نموده‌اند. ایشان در ادامه می‌افزایند: «در حدیث علی بن غراب که نهی از تشبّه به مجوس به دنبال اعفاء و احفاء آمده است، مراد آن است که همانند آن‌ها نباشند. یعنی ریش را بتراشند و سبیل‌ها را رها کنند و به هر حال، هیچ بحثی از این که تشبّه سبب حرمت است، به میان نیامده است.»^۲

به نظر می‌رسد در نظر این دو بزرگوار، بیان عبارت «وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» از باب ذکر مثال و کمک به انتقال کامل مقصود بوده است نه اعلام سبب برای نهی.

ب. از روایت نهج البلاغه در مورد خضاب موی سفید مشخص می‌گردد که در امر پیامبر اکرم به خضاب موی سفید و به دنبال آن نهی از تشبّه به یهود در این کار، علت تامه صرفاً تشبّه به آنان نبوده است. بلکه طبق مفاد کلام حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) مبنی بر این که پس از قدرت گرفتن حکومت اسلامی که دیگر مجالی برای این شبهات وجود نخواهد داشت و هر کس مختار است هر گونه می‌خواهد رفتار کند، علت اصلی، دفع توهّم ضعف پیروان اسلام در مقابل کفار بوده است و از این رو بوده است که پیامبر اسلام

^۱. فیض کاشانی، الوافی، همان، ج ۶، ص ۶۵۸

^۲. موسوی خویی، مصباح الفقاهة (المکاسب)، همان، ج ۱، ص ۲۵۹

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به پیروان خود دستور داده بودند که موهای خود را خضاب نمایند تا در دیدگان دشمن پیر جلوه نکنند.

ج. کتاب «جواهر البلاغة» در مبحث وصل و فصل دو جمله (آمدن یا نیامدن حرف عاطف واو بین دو جمله)، یکی از موارد لزوم فصل بین عبارات را در جایی می‌داند که بین دو جمله، «شبه کمال الاتصال» برقرار باشد و این امر به معنای آن است که جمله‌ی دوم بدان جهت که پاسخ پرسش مقدّری است که از جمله‌ی اوّل فهمیده می‌شود، پیوند محکمی با آن دارد. در نتیجه جمله‌ی دوم همانگونه که یک پاسخ از پرسش جدا می‌شود، باید از جمله‌ی اوّل جدا گردد.^۱

موضع شاهد در احادیث مورد بحث، حرف عاطف «واو» بین دو جمله در احادیث «حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَ أَعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۲، «حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَ أَعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۳، «أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَ أَعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۴، «غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى»^۵ و «اَكْنُسُوا أَفْنِيَتَكُمْ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»^۶ است. اگر طبق نظر بزرگان، جملات انتهایی این احادیث علّت اوامر وارد شده در عبارات قبلی بود، نباید بین آن‌ها حرف عاطف «واو» واقع می‌شد. زیرا در آن صورت باید بین «وَ لَا تَشَبَّهُوا...» و جملات قبلی شبه کمال اتصال برقرار گردد و این امر مانع آمدن «واو» بین دو جمله است.

در نتیجه وجود «واو» بین دو جمله مشعر آن است که جمله‌ی «وَ لَا تَشَبَّهُوا...» علّت اوامر وارد در این احادیث نیست.

د. در مرسله‌ی صدوق در مورد غذا خوردن نزد صاحبان عزا نیز، تفسیر صاحب جواهر مبنی بر این که علّت نهی تنها اشتغال صاحبان عزا به عزاداری است، پذیرفته شد.

^۱ هاشمی، سید احمد، *جواهر البلاغة في المعاني و البيان و البديع*، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۹۱
^۲ سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را به حال خود گذارید و خود را به یهود شبیه نسازید. (شیخ صدوق، *من لا يحضره الفقيه*، همان، ج ۱، ص ۱۳۰)
^۳ سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را به حال خود گذارید و خود را به مجوس شبیه نسازید. (شیخ صدوق، *معانی الأخبار*، همان، ص ۲۹۱)
^۴ سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را به حال خود گذارید و خود را به یهود شبیه نسازید. (المتقى الهندی، *كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال*، همان، ج ۶، ص ۶۴۹)
^۵ موهای سپید خود را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نگردانید. (شیخ صدوق، *الخصال*، همان، صص ۴۹۸-۴۹۷)
^۶ حیاط منازل خود را جارو کنید و مانند یهود نباشید. (شیخ کلینی، *الکافی*، همان، ج ۶، ص ۵۳۱)

ه. در مورد حدیث «النِّیَاحَةُ مِنَ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱ نیز، ذکر شد که شهید اوّل و آیت الله خویی، حرمت آن را منوط به نوحه سرایی به باطل یا نوحه سرایی مشتمل بر انجام فعل حرام دانستند.

نتیجه آن که «تشبه به کفار»، نمی‌تواند علت تامه‌ی صدور حکم محسوب گردد و حتماً سبب یا اسباب دیگری در کنار این عامل برای نهی از افعال مذکور در روایات این باب موجود بوده است.

۲,۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبه به کفار

۱,۲,۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبه به کفار در پوشش

یکی از لباس‌هایی که از مدت‌ها قبل توسط کفار در بین مسلمانان رواج یافته و بعضی از افراد کورکورانه از آن استفاده کرده یا می‌کنند، کراوات و پاپیون است.

علّت نهی از کراوات این است که این لباس، مخصوص کفار بوده و تنها یک الگوی غربی نیست. توضیح آن که، یکی از لباس‌های مخصوص مسیحیان، زنار بوده است. زنار کمربندی است که مسیحیان ذمی به حکم مسلمانان بر کمر می‌بستند تا از مسلمانان شناخته شوند^۲ و امروزه کشیشان آن را به گردن می‌آویزند.^۳ بنابراین به جهت مشابهتی که میان کراوات و زنار وجود دارد، فقهاء استفاده از آن را مصداقی برای تشبه به کفار منهیّ عنه می‌دانند.

در کشور ما، با پیروزی انقلاب اسلامی و آگاهی ملت از مظاهر فرهنگ غرب و اهداف آن‌ها از ترویج این گونه لباس‌ها، برای مدّتی از سرعت ترویج لباس‌های غربی در جامعه کاسته شد. ولی با کمال تأسّف با هجوم گسترده‌ی فرهنگی غرب و رواج ابتدال و بی بند و باری در بین جوانان مسلمان، افراد سست ایمان به تدریج تحت تأثیر ظواهر فریبنده‌ی تبلیغات دشمن قرار گرفته و در بعضی از اجتماعات و مراسم، از این لباس‌ها استفاده می‌کنند. بنابراین اگر در حال حاضر، استفاده از کراوات از شعائر کفار محسوب گردد، استفاده‌ی مسلمین از آن همراه با قصد تشبه به کفار، محکوم به حرمت است. اما در صورتی که پوشش آن به کفار اختصاص نداشته باشد، استفاده‌ی مسلمین از آن محکوم به حرمت نمی‌باشد.

^۱. نوحه سرایی از اعمال جاهلیت است. (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۴، ص ۳۷۷)

^۲. معین، محمد، فرهنگ فارسی (معین)، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ ه. ش، چاپ هشتم، ج ۲، صص ۱۷۴۸-۱۷۴۹

^۳. جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، همان، ج ۲، صص ۴۸۶-۴۸۵

در ارتباط با این موضوع، از محضر مراجع تقلید سؤال شده که در این بخش، عین سؤال و جواب مذکور نقل می‌گردد.

سؤال: بعضاً مشاهده می‌شود که بعضی از افراد در مجالس عقد و عروسی و عده‌ای در انظار عمومی اقدام به نصب کراوات و پاپیون بر روی پیراهن خود می‌کنند. حکم شرعی استفاده از لوازم مذکور چیست؟
امام خمینی: از آنچه شعار بیگانگان از اسلام است اجتناب کنید.^۱

آیت الله خامنه‌ای: به طور کلی، پوشیدن کراوات و دیگر لباس‌هایی که پوشش و لباس غیر مسلمانان محسوب می‌شوند، به طوری که پوشیدن آن‌ها منجر به ترویج فرهنگ منحط غربی شود، جایز نیست.^۲
آیت الله فاضل لنکرانی: کراوات مربوط به مسیحی‌ها و شعار آن‌ها است. لذا بهتر است مسلمانان از آن اجتناب کنند.^۳

آیت الله صافی گلپایگانی: گرچه حرام بودن آن مسلم نیست، ولی سزاوار نیست مسلمین از آن استفاده کنند. بلکه احتیاط ترک استفاده از آن است.^۴
آیت الله مکارم شیرازی: در حال حاضر و در کشور ما، این امر به عنوان شعار بیگانگان و همبستگی با آن‌ها محسوب می‌شود، از آن اجتناب کنید.^۵

آیت الله بهجت: لباس مزبور، خلاف زی متشرعه است و احوط اجتناب است.^۶
پوشیدن لباس‌هایی که از نظر دوخت یا رنگ یا غیر آن، تقلید و ترویج فرهنگ مهاجم غیر مسلمانان در نظر عرف محسوب می‌شود، جایز نیست و بر دیگران واجب است که در برابر این گونه مظاهر فرهنگی تقلیدی از بیگانگان مبادرت به نهی از منکر زبانی کنند.^۷

پوشیدن لباس‌هایی با تصاویر خاص همانند تصویر صلیب، علامت مخصوص زرتشتی‌ها، نمادهای فرقه‌ی شیطان پرستی و تبلیغات مشروبات الکلی نیز، از مصادیق مستحذی تشبّه به کفار در پوشش است و اگر

۱. موسوی خمینی، توضیح المسائل (محشّی-امام خمینی)، همان، ج ۲، ص ۹۳۱

۲. حسینی خامنه‌ای، أجبوبة الاستفتاءات، همان، ص ۳۰۷

۳. لنکرانی، محمد فاضل، جامع المسائل، قم: انتشارات امیر قلم، بی‌تا، چاپ یازدهم، ج ۱، ص ۸۲

۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، جامع الأحکام، قم: انتشارات حضرت معصومه (سلام الله علیها)، ۱۴۱۷ هـ ق، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۱۸۰

۵. مکارم شیرازی، استفتاءات جدید، همان، ج ۱، ص ۵۰۵

۶. بهجت، محمد تقی، استفتاءات، قم: دفتر حضرت آیه الله بهجت، ۱۴۲۸ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۴۹

۷. حسینی خامنه‌ای، أجبوبة الاستفتاءات، همان، ص ۲۳۴

کسی این نوع لباس‌ها را تولید و به بازار عرضه کند یا از کشورهای خارجی وارد نماید یا از این لباس‌ها استفاده کند و در جامعه و انظار عمومی حاضر گردد، مرتکب فعل حرام گردیده است.^۱

در عصر حاضر، ممکن است بعضی از افراد به جای استفاده از لباس منقش به صلیب یا علامت مخصوص آیین زرتشت، علامت آن را به لباس سنجاق کنند یا به گردن بیاویزند که در هر صورت، حکم مسئله از نظر فقهی فرقی نمی‌کند. زیرا ملاک این فتوا، تشبیه به کفار و ترویج فرهنگ آنان است و با توجه به ملاک مذکور، اینگونه اقدام‌ها نیز از آن رو که سبب ترویج مسیحیت و آیین زرتشت می‌گردد، حرام و از مصادیق مستحدثه‌ی تشبیه به کفار در پوشش است.

آیت الله خرازی در این رابطه می‌فرماید:

«پوشیدن لباسی که نقش صلیب و مانند آن دارد، به قصد تشبیه به کفار و تبعیت از آنان، جایز نیست. به دلیل وجود آیاتی که از تبعیت از کفار منع می‌کنند. اگر پوشیدن این گونه لباس‌ها به قصد زینت باشد نه تشبیه به کفار و تبعیت از آنان، در این صورت مکروه است و سزاوار است که این عمل ترک شود. این حکم در صورتی است که پوشیدن این گونه لباس‌ها، عنوان حرام دیگری از قبیل تضعیف حکومت یا جامعه‌ی اسلامی یا ترویج مسیحیت به خود نگیرد. در غیر این صورت همچنان که نگهداری صلیب و نصب آن حرام است، پوشیدن لباسی که منقش به نقش صلیب باشد نیز، حرام است. زیرا برای ریشه کن کردن ماده‌ی فساد، اتلاف صلیب واجب است.»^۲

همچنین پوشیدن لباس‌هایی که بر روی آن حروف و تصاویر خارجی چاپ شده، در صورتی که ترویج فرهنگ غربی معارض با فرهنگ اسلامی محسوب شود و لباسی که طرح‌هایی برای تبلیغ و تشویق شراب روی آن وجود دارد، به سبب این که مروج فرهنگ غیر اسلامی است، جایز نمی‌باشد.^۳

^۱. رک: همان، ص ۳۰۶

^۲. رک: خرازی، تشبیه به کفار و پیروی از آنان، همان، ص ۴۰

^۳. رک: حسینی خامنه‌ای، أجوبة الاستفتاءات، همان، صص ۳۰۶ و ۳۰۸

با این ملاک، خرید و فروش و پوشیدن شلوارهایی که از چند ناحیه پاره هستند و توسط شبکه‌ها ضد فرهنگی رواج داده می‌شوند، حتی اگر در مقابل نامحرم استفاده نشوند، به جهت ترویج شبکه‌های فساد حرام است.

پوشیدن لباس‌هایی که توسط دولت‌های استعماری تولید شده‌اند نیز، از این جهت که ساخت دشمنان اسلام است، فی نفسه اشکال ندارد. ولی اگر این کار مستلزم ترویج فرهنگ غیر اسلامی دشمن باشد یا باعث تقویت اقتصاد آنان برای استعمار و استثمار سرزمین‌های اسلامی شود یا منجر به وارد شدن ضرر اقتصادی به دولت اسلامی گردد، دارای اشکال است و حتی در بعضی از موارد جایز نیست.^۱

البته فقهاء در مورد تعیین مصادیق ترویج فرهنگ غربی و غیر اسلامی، تشخیص مسئله -موضوع- را به نظر عرف موکول ساخته‌اند.^۲ بدین معنا که اگر عرف مردم مسلمان، امری مانند خرید و فروش نوع خاصی از لباس را، تبلیغ و ترویج فرهنگ کفار یا سبب بروز فساد و ابتذال در جامعه‌ی اسلامی بدانند، چنین کاری جایز نیست.

وقتی جوانان مسلمان با لباس‌های دارای مدل‌های کشورهای غربی یا تصاویر مربوط به گروه‌های مبتذل و فاسد در غرب و جلوه‌های فرهنگ کفار در جامعه ظاهر گردند، بدون تردید فسادهای زیادی در جامعه‌ی اسلامی رخ می‌دهد و در این صورت، عرف به ترویج فرهنگ غیر اسلامی از طریق خرید و فروش این لباس‌ها حکم کرده و این امور را نمی‌پسندد.

استفاده از زیور آلاتی که استعمال آن تقلید از فرهنگ تهاجمی دشمنان اسلام و مسلمین محسوب شود نیز، جایز نیست و بر دیگران واجب است که در برابر این گونه مظاهر فرهنگی تقلیدی از بیگانگان مبادرت به نهی از منکر زبانی کنند.^۳

^۱. رک: همان، ص ۳۰۷

^۲. همان

^۳. همان، ص ۲۳۴

۲,۲,۲. مصادیق مستحده‌ی تشبیه به کفار در آداب و رسوم اجتماعی

از راهکارهای مهم و عملیاتی دشمن برای ایجاد رخنه در سدّ محکم و نفوذ ناپذیر مسلمانان از زمان‌های گذشته تا به حال، ایجاد از خود باختگی فرهنگی و بی ارزش جلوه دادن باورها، ارزش‌ها، اعتقادات و آداب و رسوم مسلمانان از یک سو و متحدّد، متمدّن و مهمّ جلوه دادن فرهنگ خود است.

یکی از اقدامات صهیونیست‌ها در این زمینه، تصویب پروتکل‌های دانشوران صهیون است که دربردارنده ی ۲۴ پروتکل است و توسط سران صهیونیسم -که متشکل از دانشوران و مغزهای متفکر یهودیت است- به تصویب و امضاء رسیده است و در واقع همان تفکرات اهریمنی آنان برای سلطه بر جهان توسط یک حکومت یهودی است. با استفاده از این پروتکل‌ها، می‌توان اثبات کرد که سران صهیونیسم برای رسیدن به اهداف خود، قوم یهود را از تشبیه به غیر نهی نموده‌اند.

در پروتکل اول از این مجموعه پروتکل‌ها آمده است که الفبای سیاست، اختلافات حزبی، استبداد مطلق در حکومت، رواج مشروبات الکلی، کهنه پرستی و تباهی است. این‌ها اصول و قواعد حکومت یهودی است که ترور، آزادی، مبانی حکومت‌های موروّی و سلطه‌ی پنهانی که نمایندگان را از مردم دور می‌کند، شیرازه‌ی آن را تشکیل داده است.^۱

در پروتکل پانزدهم نیز منظور از کهنه پرستی را، اطاعت از فرامین یهود و تثبیت قوانین یهود اعلام می‌کند.^۲ بدین ترتیب، از مجموع دو پروتکل مذکور، می‌توان نهی از تشبیه به غیر در میان صهیونیسم را برداشت کرد.

روش دیگری که کفار برای اجرای طرح‌ها و نقشه‌ها و رسیدن به اهداف مورد نظر خود به کار می‌برند، سوء استفاده از بُعد احساسی جوانان و نوجوانان است. آنان در سنینی که وجود جوان مالا مال از غرائز جنسی، امیال و آرزوها است، از این بستر بهره‌ی کافی را برده، به تهاجم فرهنگی اقدام کرده و با به خدمت گرفتن مزدوران داخلی و خارجی و انواع و اقسام وسائل ارتباط جمعی از قبیل فیلم، سریال، نمایش، شبکه‌های ماهواره‌ای، نوارهای ویدئویی، سایت‌های اینترنتی و سی‌دی‌های رایانه‌ای مبتذل، همچنین کتاب‌ها،

^۱. نویه‌ض، عجاج، پروتکل‌های دانشوران صهیون (برنامه‌ی صد ساله)، مترجم: حمید رضا شیخی، آستان قدس رضوی، بی‌تا، صص ۴-۲

^۲. همان، صص ۲۶-۲۵

روزنامه‌ها و نشریات منحرف، در مقام فریفتن نسل جوان هستند. آنان با الگو دهی، به جذب جوانان به سوی فرهنگ منحرف و منحط خود بر آمده و با ایجاد بی هویتی و از خود بیگانه کردن آن‌ها، باعث پشت پا زدن این قشر عظیم به باورها، ارزش‌ها و اعتقادات خود شده‌اند. به گونه‌ای که بسیاری از جوانان در جوامع اسلامی خواهان الگو گیری از مدها و الگوهای فرهنگ کفر و اجرای روش کفار در جوامع اسلامی هستند. با ترویج این فرهنگ، جوان مسلمان نه تنها همانند یک جوان غربی در جامعه‌ی اسلامی ظاهر می‌شود، بلکه به تدریج خواستار تغییر زیر بناهای فکری و اعتقادی جامعه‌ی خود بر اساس جوامع غیر اسلامی خواهد شد.

ذکر این نکته ضروری است که هدف کفار از این برنامه‌ها، غافل کردن مردم و خصوصاً نسل جوان از مسائل جدی و اساسی جهان اسلام، پیشرفت مسلمین و نیرنگ‌های دشمنان اسلام برای چپاول منابع و امکانات دولت‌های اسلامی است. بدین ترتیب منافع استعمارگران حفظ می‌گردد و آن‌ها آزادانه به تضعیف اقتصاد، فرهنگ و اعتقادات دینی و ارزشی مسلمین پرداخته و دولت‌های اسلامی را به جوامعی منزوی، خوار و زبون، وابسته و عقب مانده تبدیل می‌کنند.

یکی از مسائلی که در سال‌های اخیر در میان جوامع اسلامی رواج پیدا کرده است، شرکت زنان در مراسم استقبال و خوش آمد گویی است. این امر که یکی از مظاهر تهاجم فرهنگی غرب به جهان اسلام است، اینگونه توجیه می‌گردد که هدف از این کار، نشان دادن حریت زن و احترام به او در جوامع اسلامی است. در حالی که این امر یکی از مصادیق استفاده‌ی ابزاری از زنان است و از نظر مراجع تقلید، دعوت از زنان برای مشارکت در مراسم استقبال و خوش آمد گویی وجهی ندارد و در صورتی که موجب فساد و ترویج فرهنگ غیر اسلامی گردد، جایز نیست.^۱

تشبه به کفار در آداب و رسوم اجتماعی، ممکن است در مراسم تشییع جنازه نیز مصداق یابد. آیت الله گلپایگانی در این رابطه می‌فرماید:

^۱. رک: حسینی خامنه‌ای، أجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۳۰۷

«مستحبّ است بعد از مرگ چشم‌ها و لب‌ها و چانه‌ی میّت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه‌ای روی او بپندازند و اگر شب مرده است، در جایی که مرده، چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه‌ی او مؤمنین را خبر کنند و در تشییع، آداب اسلام را رعایت کنند و از شرکت بانوان در تشییع که مکروه است -مخصوصاً حرکت آنان جلوتر از مردان- جلوگیری نمایند و منظره‌ی عبرت آور تشییع جنازه را به معصیت و تشبّه به عادات و رسوم کفار که حاکی از عدم استقلال فکری و نفوذ بیگانگان است، آلوده نکنند و اجازه ندهند که آداب و رسوم مخالفین اسلام به اجتماع مسلمین راه پیدا کند. خوب است مسلمین برای حفظ سنن مذهبی و استقلال فکری خود در همه شئون، روش اولیاء اسلام (علیهم‌السلام) را سرمشق قرار دهند و از عواقب و خیم تشبّه به بیگانگان بپرهیزند.»^۱

همچنین در سال‌های اخیر در فضای مجازی، جریانی به وجود آمده که در پی ترویج ازدواج به سبک زرتشتی است. در متن ادّعا شده برای این نوع ازدواج، داماد پس از اظهار وفاداری به عروس، از او تقاضای ازدواج می‌کند و عروس نیز، پس از اظهار وفاداری به او، به درخواست او پاسخ مثبت می‌دهد. این جریان معاند که ناجوانمردانه به اسلام می‌تازد، عنوان کرده است که عقد ازدواج اسلامی، به این صورت است که زن در مقابل دریافت مهریه، خود را در اختیار مرد قرار می‌دهد. در پاسخ به شبهه‌ی مذکور باید گفت که آنچه در اسلام به عنوان مهریه برای زوجه تعیین شده است و در منابع دینی از آن به «صداق»^۲ و «صدقه»^۳ تعبیر می‌گردد، نشان صداقت زوج در مهر و محبت به زوجه است و به معنای خرید و فروش زوجه در قبال دریافت مهریه نیست. بنابراین اگر مسلمانی در امر ازدواج، خود را به کفار شبیه گرداند یا مراسم عروسی خود را به سبک غربی بر پا کند نیز، به غیر مسلمین متشبّه شده است.

۱. رک: موسوی خمینی، توضیح المسائل (محشّی-امام خمینی)، همان، ج ۱، ص ۳۱۳.
 ۲. غُلّی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن فضيل بن يسار عن ابي جعفر (عليهما السلام) قال: «الصداق ما تراخيا عليه من قليل أو كثير فهذا الصداق». صداق آن چیزی است که دو طرف بر آن رضایت دارند از کم یا زیاد. پس این صداق است. (شیخ کلینی، الکافی، همان، ج ۵، ص ۳۷۸)
 ۳. «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نَحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»: و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یا عطیه) به آنان بپردازید. (ولی) اگر آن‌ها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید. سوره النساء (۴): آیه (۴)

یکی دیگر از مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی که در سال‌های اخیر در میان جوامع اسلامی بسیار شایع شده است، جشن گرفتن مناسبت‌ها و اعیاد خاصّ کفّار همانند ولنتاین و عید پاک^۱ است که از آن جهت که مروج فرهنگ غیر اسلامی است، حرام می‌باشد.

البته ذکر این نکته لازم است که بر اساس فتوای فقهاء، جشن گرفتن میلاد حضرت عیسی مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) اشکال ندارد.^۲

۳،۲،۲. مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در آرایش

از آنجا که موضوع تشبّه به کفّار در کیفیت آرایش سر و صورت در عصر ما شیوع پیدا کرده و بعضی از جوانان مسلمان به پیروی از مدل‌های غربی به آرایش سر و صورت خود می‌پردازند، لازم است به این مصادیق نیز توجه گردد.

ممکن است در ابتدای امر و با دیدن بعضی از مظاهر کفر در جامعه‌ی امروز که خود را در قالب آرایش سر و صورت جلوه‌گر ساخته است، تصوّر شود که این نوع آرایش‌ها محصول جدید فرهنگ کفّار است. ولی با پژوهشی در روایات اسلامی،^۳ به نمونه‌هایی از این مصادیق در صدر اسلام برمی‌خوریم و این نکته بیانگر سابقه‌ی دیرینه‌ی برخی از این مصادیق در صدر اسلام از یک سو و سابقه‌ی دیرینه‌ی هجوم فرهنگ دشمن، حتّی در روزهای آغازین بعثت نبیّ مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) از سوی دیگر است.

در زمان حاضر، با وجود وسائل ارتباط جمعی و گسترش ارتباطات، با انواع مختلفی از آرایش در جوامع کفّار مواجه هستیم که با کمال تأسّف در جوامع اسلامی نیز بروز و شیوع یافته است.

برداشتن ابرو به صورت‌هایی خاصّ همانند مدل فرقه‌ی شیطان پرستی و اصلاح موی سر و صورت با مدل‌هایی خاصّ که مروج فرهنگ کفّار است، از مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در آرایش است.

^۱. Easter

^۲. رک: حسینی خامنه‌ای، أجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۳۰۸.
^۳. برخی از این روایات در باب احفاء شارب و اعفاء لحيه گذشت.

آیت الله خامنه‌ای در پاسخ به پرسش یکی از مقلدین در ارتباط با حکم تقلید از مدهای غربی در کوتاه کردن مو می‌فرماید:

«معیارهای حرمت در این موارد، شبیه شدن به دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آن‌هاست و این موضوع با توجه به کشورها و زمان‌ها و اشخاص مختلف، فرق می‌کند و این امر مختص به غرب هم نمی‌باشد.»^۱

۴,۲,۲. مصادیق مستحذیه تشبیه به کفار در ساختمان سازی

در شریعت اسلام ساختن خانه‌های ویلایی و مرتفع مذمت شده است^۲ و دلیل این امر، دید نداشتن به خانه‌ی همسایه، در اختیار بودن هوای تازه و در جریان، تجلی عبودیت و خاکساری در خانه‌ها، شاخص شدن مساجد، ایجاد هویت دینی و عدم تشبیه به کفار -سعی در ایجاد تفاوت بارز میان شهرهای اسلامی با شهرهای رومی- است. این مشخصات به روشنی نشان می‌دهد شهر مسلمین نسبتی وثیق با تفکر آنان داشته و برای آن‌ها شهرهایی کارآمد و لذت بخش بوده است.^۳

همچنین در سبک معماری اسلامی که خانه‌های قدیمی بر اساس آن ساخته شده است، سازمان فضایی خانه، وارد شوندگان را بر حسب رابطه‌ی آن‌ها با خانواده، به فضاهای مختلف هدایت می‌کند و ورودی خانه، فضایی شاخص و مستقل است که امکان مکث به اندازه‌ی لازم را فراهم می‌آورد.^۴ به این معنا که فضای خانه به دو بخش اندرونی و بیرونی تقسیم می‌شود و این امر در رعایت حریم‌های شرعی از سوی میزبان و میهمان تأثیر بسیاری داشته است. اما با گذشت زمان، این سبک معماری دچار تغییراتی شد. به گونه‌ای که امروزه در اکثر خانه‌ها، آشپزخانه بدون در ساخته می‌شود و این امر می‌تواند رعایت حریم‌های شرعی را دچار مشکل سازد.

۱. حسینی خامنه‌ای، أجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۳۰۶

۲. عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التَّوْقَلِيِّ عَنْ زِيَادِ بْنِ عَمْرٍو الْجَعْفِيِّ عَنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَّ مَلَكًا بِالْبَيْتِ -يَقُولُ لِمَنْ رَفَعَ سَقْفًا فَوْقَ تَمَانِيَةِ أَدْرَجٍ- أَيْنَ تُرِيدُ يَا فَاسِقُ؟» خداوند عز و جل ملکی را وکیل امر بناء کرده است -که به کسی که سقف خانه‌اش را بیشتر از هشت ذراع بالا ببرد می‌گوید- ای فاسق چه می‌خواهی؟ (شیخ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، همان، ج ۵، ص ۳۱۰)

۳. رک: بیگدلی، عطاءالله، تهران بی سبک؛ تحلیلی از شهر ایرانی مبتنی بر تاریخ شهرهای غربی و اسلامی، مجله‌ی سوره‌ی اندیشه، شماره‌ی ۶۹-۶۸، ۱۳۹۲ هـ ش، ص ۲۷

۴. نقره کار، عبد الحمید، درآمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهر سازی، تهران: وزارت مسکن و شهر سازی، ۱۳۸۷ هـ ش، چاپ اول، ص ۵۳۷

نکته‌ای که توجّه به آن ضروری است، این است که هیچ یک از مصادیق ذکر شده، از باب تعیین محدوده نبوده، دارای خصوصیت نیستند و تنها، مثالی در باب تشبّه به کفّار می‌باشند. بنابراین امکان تعمیم مصادیق تشبّه به کفّار به غیر آنچه ذکر شد، وجود دارد. به بیان دیگر، اگر مسلمانی با شرایطی که در رابطه با تحقیق تشبّه به کفّار بیان گردید، در امری خود را به آنان شبیه سازد، حتّی اگر آن امر در کلام معصومین (علیهم السّلام) و فقهاء ذکر نشده و مورد بررسی قرار نگرفته باشد نیز، تشبّه به کفّار واقع گردیده است.

نتایج تحقیق

۱. تشبّه به کفّار، در پیش گرفتن روش‌های فردی و اجتماعی کافران در تمام عرصه‌های زندگی، توسّط یک مسلمان است که او را به آنان شبیه می‌سازد. به عبارت دیگر، تشبّه به کفّار با آنچه تحت عنوان سبک زندگی مطرح می‌گردد، ارتباط وثیقی دارد.
۲. مجمع همه‌ی اقسام کفر، عدم تصدیق نبوّت پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) یا انکار یکی از ضروریات دین مبین اسلام است و از آنجا که انکار ضروری دین نیز، سببی استقلال برای ثبوت کفر نیست، می‌توان گفت که همه‌ی اقسام کفر، به انکار رسالت نبیّ اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) بازمی‌گردد.
۳. آیات و روایات به شدّت از تکفیر مسلمین نهی نموده‌اند و بزرگان عالم تشیّع و تسنّن نیز، با تکفیر و تفرقه افکنی در میان امت اسلامی مخالفند.
۴. تشبّه به کفّار، زیارت قبور اولیای الهی، طلب شفاعت از آنان، استغاثه به آنان، مشارکت در انتخابات و تعلیم و تعلّم فلسفه، برخی از مصادیق تکفیر مسلمین هستند که علمای جهان اسلام پاسخ‌های قابل توجّهی به آن‌ها داده‌اند.
۵. اگرچه موضوع تشبّه به کفّار و نهی از آن در نگاهی گسترده و به عنوان یک معضل اجتماعی، از ویژگی‌های عصر ما و از تبعات پیشرفت بشر در زمینه‌های گوناگون است، اما می‌توان گفت که این مسئله از مختصّات دین مبین اسلام نیست و نهی از تشبّه به غیر، در سایر آیین‌ها نیز وجود داشته است.
۶. تشبّه به کفّار، تنها در صورتی تصوّر می‌شود که فرد مسلمان، قصد شبیه شدن به کفّار را داشته باشد. بنابراین تشبّه از عناوین قصدیه است.
۷. تشبّه به کفّار تنها در اموری که برگرفته از کفر و شعائر آن‌ها باشد، محکوم به حرمت است. اما در صورتی که تشبّه به کفّار در اموری غیر از شعائر آن‌ها صورت بگیرد، اگرچه مبعوض شارع است؛ اما نمی‌توان به حرمت آن حکم نمود.

۸. آیات متضمن نهي از تبعیت از كفّار، آیات متضمن نهي از اطاعت از كفّار، آیات متضمن نهي از دوستی با كفّار، قاعده‌ی فقهی نفی سبیل و برخی از روایاتی که در رابطه با تشبّه به كفّار وارد شده است، حرمت تشبّه به كفّار را ثابت می‌کند.

۹. برخی از روایات خاصّ و مصداقی در رابطه با تشبّه به كفّار، شامل قرائنی هستند که کراهت تشبّه به كفّار در موارد خاصّ را اقتضاء دارد.

۱۰. قطع راه‌های تمایل مسلمین به كفّار، برائت از كفّار و تمییز كفّار از مسلمین، برخی از فلسفه‌های نهي از تشبّه به كفّار است.

۱۱. مصادیق تشبّه به كفّار، امری مطلق نیست و نسبت به زمان، مکان و شرایط زمانی و مکانی متغیر می‌باشد. به عبارت دیگر، مصادیق تشبّه به كفّار، امری نسبی است و با اختلاف زمان، مکان و شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌یابد. به این معنا که ممکن است عملی در زمان یا مکانی از مصادیق تشبّه به كفّار قلمداد شود، اما در زمان یا مکان دیگری از مصادیق تشبّه به كفّار نباشد.

۱۲. تشبّه به كفّار تنها به یک یا چند حوزه از امور زندگی مسلمین مربوط نمی‌شود. بلکه ممکن است در مسائل گوناگون دینی و غیر دینی زندگی فردی و اجتماعی آن‌ها جریان یابد. اما می‌توان در یک تقسیم بندی کلی، تشبّه به كفّار را در سه حوزه‌ی اساسی تشبّه به كفّار در اصول اعتقادی، تشبّه به كفّار در عبادات و تشبّه به كفّار در رفتار مورد بحث قرار داد.

۱۳. تشبّه به كفّار در اصول اعتقادی، به این معنا است که مسلمان در امور اعتقادی، خود را به آنان شبیه گرداند و از اعتقادات آنان تبعیت کند. اگر مسلمانی به امری از اعتقادات كفّار معتقد گردد، از آن رو که به آن‌ها متشبّه شده است، مرتکب حرام گشته و کافر شده است.

۱۴. تشبّه به كفّار در عبادات به معنای آن است که شخص مسلمان، عبادت را با وضع خاصّ یا لباس خاصّی که شبیه کافران است انجام دهد.

۱۵. تشبّه به كفّار در غیر عبادات به معنای آن است که انسان در جنبه‌های گوناگون زندگی، خود را همانند آنان سازد. تشبّه به كفّار در غیر عبادات، اشکال گوناگونی دارد. ولی می‌توان آن را به سه دسته‌ی

اساسی تشبّه به کفّار در پوشش، تشبّه به کفّار در آرایش و وضعیّت ظاهری و تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی تقسیم کرد.

۱۶. تشبّه به کفّار در پوشش، به این معنا است که مسلمین در لباس، کلاه، کفش، انگشتر، گردنبند و سایر پوشیدنی‌ها، خود را به کافران شبیه سازند. همانند پوشیدن کراوات، پاپیون و لباس‌هایی با مدل‌ها و تصاویر مخصوص به کفّار که شعار و مروج فرهنگ باطل آنان است.

۱۷. تشبّه به کفّار در آرایش، به این معنا است که مسلمانان در آرایش سر، صورت و سایر مواضع آرایشی، خود را شبیه کافران سازند. همانند مدل‌های آرایش سر و صورت برخی افراد که امروزه به وفور در جامعه مشاهده می‌گردد.

۱۸. منظور از تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی نیز، همانند شدن با کفّار در آداب و رسومی است که از ویژگی‌ها و شعارهای آنان به شمار می‌رود و اکنون در جامعه‌ی ما نمونه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. مانند غذا خوردن نزد صاحبان عزا که در بعضی از جوامع اسلامی رایج است و مخارج سنگینی را بر صاحبان عزا تحمیل نموده و موجب رنج و اندوه بیشتر آن‌ها می‌گردد.

۱۹. همانگونه که اختصاص فعلی معین به کفّار، مسئله‌ای است که عرف به آن حکم می‌کند، زوال اختصاص آن فعل به کفّار نیز، به تشخیص عرف وابسته است. به عبارت دیگر، شرایط زمانی و مکانی، در قیود و شرایط موضوع تغییر ایجاد می‌کند. لذا تحولات اجتماعی - در بُعد زمان و مکان - باید مورد توجه کارشناسان مسائل فقهی واقع گردد.

۲۰. آنچه که امروز به نام غرب زدگی شناخته می‌شود، در واقع مجموعه مصادیقی با تعداد و تنوعی بالاتر از چیزی است که فقه اسلامی تا کنون تحت عنوان تشبّه به کفّار معرفی کرده است.

۲۱. مسئله‌ی تشبّه به کفّار امروزه با کمک تهاجم فرهنگی غرب، وارد مرحله‌ی جدیدی از دوران حیات خود شده است.

۲۲. اضرار به مسلمین، تقویت دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آنان، معیارهای شناخت مصادیق تشبّه به کفّار است.

۲۳. به نظر می‌رسد که اجتماع میان امر به عبادت واجب و نهی از تشبّه به کفّار، موردی است و هر کدام از دو عنوان عبادت و تشبّه به کفّار، معنون و مصادق خود را دارند. بنابراین تشبّه به کفّار موجب فساد عبادت نمی‌گردد.

۲۴. اتخاذ قبور به عنوان مسجد، از مصادیق تشبّه به کفّار در اصول اعتقادی است. تکفیر در نماز، انتظار، توشّح و استفاده از برطله در حال طواف، از مصادیق تشبّه به کفّار در احکام عبادی است. پوشیدن لباس دشمنان خدا، پوشیدن لباس عجم، انحاء استفاده از خاتم، تصلیب، پوشیدن لباس سیاه، پوشیدن لباس زرد پر رنگ و پوشیدن بعضی از کفش‌ها، از مصادیق تشبّه به کفّار در پوشش است. غذا خوردن نزد صاحبان عزا، نیاچه و عدم نظافت محیط زندگی، از مصادیق تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی است. آرایش کردن همانند دشمنان خدا، احفاء شارب، اعفاء لحيه و عدم تغییر رنگ موها، از مصادیق تشبّه به کفّار در آرایش است.

۲۵. استفاده از کراوات، پاپیون، لباس‌هایی با تصاویر خاصّ همانند تصویر صلیب و ...، از مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در پوشش است. شرکت زنان در مراسم استقبال و خوش آمد گویی و جشن گرفتن مناسبت‌ها و اعیاد خاصّ کفّار همانند ولنتاین و عید پاک، از مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در آداب و رسوم اجتماعی است. برداشتن ابرو به صورتهایی خاصّ همانند مدل فرقه‌ی شیطان پرستی و اصلاح موی سر و صورت با مدل‌هایی خاصّ که مروج فرهنگ کفّار است، از مصادیق مستحدثه‌ی تشبّه به کفّار در آرایش است.

۲۶. تشبّه به کفّار نمی‌تواند علّت تامّه‌ی صدور حکم محسوب گردد و حتماً سبب یا اسباب دیگری در کنار این عامل برای نهی از افعال مذکور در روایات این باب موجود بوده است. همچنین هیچ یک از مصادیق ذکر شده برای تشبّه به کفّار، از باب تعیین محدوده نبوده، دارای خصوصیت نیستند و تنها، مثالی در باب تشبّه به کفّار می‌باشند. بنابراین امکان تعمیم مصادیق تشبّه به کفّار به غیر آنچه ذکر شد، وجود دارد.

پیشنهاده‌ها

از آنجا که در جامعه‌ی اسلامی امروز، تشبّه به کفار با کمک تهاجم فرهنگی غرب، وارد مرحله‌ی جدیدی از دوران حیات خود شده است و دشمنان اسلام با استفاده از اقسام وسائل ارتباط جمعی، در مقام فریفتن نسل جوان بوده و با الگو دهی، به جذب جوانان به سوی فرهنگ منحرف و منحط خود بر آمده‌اند، انتظار می‌رود که رسانه‌های عمومی در جامعه‌ی اسلامی، با تولید برنامه‌های جذاب و غنی، فرهنگ اصیل اسلامی را برای اقشار گوناگون جامعه تبیین کرده و از متمایل ساختن مسلمین به خصوص جوانان، به فرهنگ‌های غیر اسلامی جلوگیری نمایند.

از سازمان‌ها و نهادهای مربوط به ساختمان سازی، تولید پوشاک و خوراک و ... نیز، انتظار می‌رود که در فعالیت‌های خود، به حفظ فرهنگ اسلامی و متمایل ساختن مسلمین به فرهنگ‌های بیگانه توجه داشته باشند و خدمات خود را در قالب فرهنگ اصیل اسلامی، با بهترین کیفیت و متناسب با سلیقه‌ی اقشار گوناگون جامعه، به آن‌ها ارائه کنند.

همچنین از آنجا که ممکن است بسیاری از مسلمین از ماهیت و احکام تشبّه به کفار بی اطلاع باشند، بیان ماهیت و احکام تشبّه به کفار نیز، می‌تواند عاملی برای ترک آن از سوی مسلمین باشد. لذا از اندیشمندان جامعه‌ی اسلامی انتظار می‌رود که با تألیف کتب مستقلی در این خصوص، مسلمین را بیش از پیش متوجه خطر دشمنان اسلام در امور فرهنگی سازند.

فهرست منابع و مآخذ

* قرآن کریم، ترجمه‌ی ناصر مکارم شیرازی

* نهج البلاغة

منابع فارسی

۱. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ هـ ق)، **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**، محقق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، (دوره‌ی ۲۰ جلدی)، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی
۲. اسعدی، محمد (۱۳۹۱ هـ ش)، **قاعده‌ی منع استیلائی کفار بر مسلمانان**، چاپ اول، قم: انتشارات آیین احمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم)
۳. آصفی، محمد مهدی (۱۳۸۰ هـ ش)، **دنیای اسلام و تهاجم فرهنگی غرب**، مترجم: تقی متقی، چاپ اول، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
۴. بروجردی، سید محمد ابراهیم (۱۳۶۶ هـ ش)، **تفسیر جامع**، (دوره‌ی ۷ جلدی)، چاپ ششم، ج ۲، تهران: انتشارات صدر
۵. بهجت، محمد تقی (۱۴۲۸ هـ ق)، **استفتاءات**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قم: دفتر حضرت آیه الله بهجت
۶. بهنساوی، سالم (۱۳۹۲ هـ ش)، **نقد و بررسی اندیشه‌ی تکفیر**، مترجم: سالم افسری، چاپ دوم، نشر احسان
۷. پژوهشکده‌ی حج و زیارت (۱۳۹۲ هـ ش)، **فتاوا و نظرات مراجع عظام تقلید و اندیشمندان اسلامی پیرامون حرمت تکفیر مسلمانان و اهانت به مقدّسات مذاهب اسلامی**، چاپ دوم، تهران: نشر مشعر
۸. پیشوایی، مهدی (۱۳۸۹ هـ ش)، **تاریخ اسلام از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله و سلم)**، چاپ دوازدهم، قم: دفتر نشر معارف
۹. جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن (۱۳۷۷ هـ ش)، **جلاءالأذهان و جلاءالأحزان**، (دوره‌ی ۱۱ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۱۰. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۰ هـ ش)، **وسیط در ترمینولوژی حقوق**، چاپ چهارم، تهران: گنج دانش
۱۱. جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ هـ ق)، **فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)**، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قم: مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)
۱۲. جمعی از مؤلفان (بی‌تا)، **مجله‌ی فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)**، (دوره‌ی ۵۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۴۵، قم: مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳ هـ ش)، **تسنیم: تفسیر قرآن کریم**، تحقیق و تنظیم: محمد فراهانی و حسین اشرفی، (دوره‌ی ۴۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۶، ۳۳ و ۴۳، قم: مرکز نشر اسراء
۱۴. _____ (۱۳۹۱ هـ ش)، **مفاتیح الحیاء**، تحقیق و تنظیم: محمد حسین فلاح زاده و دیگران، چاپ چهل و دوم، قم: اسراء
۱۵. _____ (۱۳۸۷ هـ ش)، **ولایت فقیه: ولایت، فقاہت و عدالت**، چاپ هشتم، قم: مرکز نشر اسراء
۱۶. حدّاد عادل، غلامعلی و دیگران (۱۳۷۴ هـ ش)، **پنج گفتار در باب تهاجم فرهنگی**، چاپ اول، قم: دفتر نشر برگزیده
۱۷. حسینی اصفهانی، سید مرتضی (۱۳۸۲ هـ ش)، **راه‌های تهاجم فرهنگی و مبارزه با آن**، چاپ دوم، قم: انتشارات فرهنگ قرآن
۱۸. حسینی خامنه‌ای، سید علی (۱۴۲۴ هـ ق)، **أجوبة الاستفتاءات**، چاپ اول، قم: دفتر حضرت آیت الله خامنه‌ای

۱۹. _____ (۱۳۸۸ ه. ش)، از تهاجم فرهنگی تا جنگ نرم (واکاوی مختصات منازعه‌ی نرم در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی)، محقق: مجتبی احمدی و دیگران، چاپ اول، معاونت فرهنگی اجتماعی سازمان بسیج مستضعفین
۲۰. _____ (۱۳۷۳ ه. ش)، فرهنگ و تهاجم فرهنگی: برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، چاپ اول، تهران: گروه انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۲۱. حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳ ه. ش)، تفسیر اثنی عشری، (دوره‌ی ۱۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۳، تهران: میقات
۲۲. دانش، جابر (۱۳۸۶ ه. ش)، جامعه‌شناسی دین، چاپ اول، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها
۲۳. رضوانی، علی اصغر (۱۳۹۳ ه. ش)، تکفیر از دیدگاه علمای اسلام، چاپ اول، قم: دارالاعلام لمدرسه‌ اهل البیت (علیهم السلام)
۲۴. _____ (۱۳۹۰ ه. ش)، وهابیان تکفیری، چاپ اول، تهران: مشعر
۲۵. سبحانی، جعفر (۱۳۸۰ ه. ش)، آیین وهابیت، چاپ چهارم، تهران: مشعر
۲۶. _____ (۱۳۸۶ ه. ش)، راهنمای حقیقت: پرسش و پاسخ پیرامون عقاید شیعه، چاپ سوم، تهران: مشعر
۲۷. شکوری، ابوالفضل (۱۳۶۱ ه. ش)، فقه سیاسی اسلام، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، چاپ آری
۲۸. صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۴۱۷ ه. ق)، جامع الأحکام، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ چهارم، ج ۲، قم: انتشارات حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها)
۲۹. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴ ه. ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، (دوره‌ی ۲۰ جلدی)، چاپ پنجم، ج ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸ و ۱۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۳۰. عمید زنجانی، عباس علی (۱۴۲۱ ه. ق)، فقه سیاسی (عمید)، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ چهارم، ج ۲ و ۳، تهران: انتشارات امیر کبیر
۳۱. فاضل لنکرانی، محمد جواد (۱۳۹۴ ه. ش)، مبانی فقهی تکفیر، چاپ اول، قم: انتشارات برگ فردوس
۳۲. فرمانیان، مهدی (۱۳۹۳ ه. ش)، فرق و مذاهب کلامی اهل سنت، چاپ اول، قم: مهدی فرمانیان
۳۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۳۴. قرائتی، محسن (۱۳۸۳ ه. ش)، تفسیر نور، (دوره‌ی ۱۰ جلدی)، چاپ یازدهم، ج ۲، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن
۳۵. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷ ه. ش)، تفسیر أحسن‌الحدیث، (دوره‌ی ۱۲ جلدی)، چاپ سوم، ج ۱، ۳، ۹ و ۱۱، تهران: بنیاد بعثت
۳۶. کاشفی سبزواری، حسین بن علی (۱۳۶۹ ه. ش)، مواهب علیه، محقق: سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال
۳۷. گرجی، ابوالقاسم (۱۴۲۱ ه. ق)، تاریخ فقه و فقهاء، چاپ سوم، تهران: مؤسسه‌ی سمت
۳۸. گروهی از مترجمان (۱۳۷۷ ه. ش)، تفسیر هدایت، (دوره‌ی ۱۸ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی
۳۹. گلدوزیان، ایرج (۱۳۷۸ ه. ش)، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان-نشر دادگستر
۴۰. لنکرانی، محمد فاضل (بی‌تا)، جامع المسائل، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ یازدهم، ج ۱، قم: انتشارات امیر قلم

۴۱. محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶ ه. ق)، قواعد فقه، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ دوازدهم، ج ۴، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی
۴۲. محمودی، سید محسن (۱۳۷۹ ه. ش)، مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، (دوره‌ی ۲ جلدی)، ج ۱، قم: ناصر
۴۳. مرکز تحقیقات و انتشارات حج (۱۴۰۹ ه. ق)، کنگره‌ی عبادی-سیاسی حج، چاپ اول، بی‌جا
۴۴. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۰ ه. ش)، آموزش عقائد، چاپ پنجاه و دوم، شرکت چاپ و نشر بین الملل
۴۵. _____ (۱۳۷۶ ه. ش)، تهاجم فرهنگی (گرد آمده از سخنرانی‌های استاد محمد تقی مصباح یزدی)، محقق: عبد الجواد ابراهیمی، چاپ اول، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)
۴۶. مصطفوی، حسن (۱۳۸۰ ه. ش)، تفسیر روشن، (دوره‌ی ۱۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۵، ۷، ۱۱ و ۱۶، تهران: مرکز نشر کتاب
۴۷. مطهری، مرتضی (بی‌تا)، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۲۱، قم
۴۸. _____ (۱۳۸۹ ه. ش)، یادداشت‌های استاد مطهری، (دوره‌ی ۱۱ جلدی)، ج ۱۰، انتشارات صدرا
۴۹. معلوف، لویس (۱۳۷۷ ه. ش)، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه‌ی المنجد)، مترجم: احمد سیاح، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ نوزدهم، ج ۱، انتشارات اسلام
۵۰. معین، محمد (۱۳۷۱ ه. ش)، فرهنگ فارسی (معین)، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ هشتم، ج ۲، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ ه. ق)، استفتاءات جدید، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱، قم: انتشارات مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (علیهما السلام)
۵۲. _____ (۱۴۲۷ ه. ق)، دائرة المعارف فقه مقارن، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (علیهما السلام)
۵۳. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۴ ه. ق)، توضیح المسائل (محشّی-امام خمینی)، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ هشتم، ج ۱ و ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیّه قم
۵۴. _____ (۱۳۷۸ ه. ش)، صحیفه‌ی امام: مجموعه آثار امام خمینی (رحمه الله)، (دوره‌ی ۲۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۴، ۵، ۹ و ۲۱، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله)
۵۵. _____ (۱۳۹۱ ه. ش)، صحیفه‌ی انقلاب: وصیت نامه‌ی سیاسی-الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی (قدس سره)، چاپ اول، تهران: کتاب آوا
۵۶. _____ (۱۳۶۱ ه. ش)، صحیفه‌ی نور: مجموعه رهنمودهای امام خمینی (رحمه الله)، تهیه و جمع آوری: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، (دوره‌ی ۲۲ جلدی)، ج ۱۵، تهران: وزارت ارشاد اسلامی
۵۷. نقره کار، عبد الحمید (۱۳۸۷ ه. ش)، درآمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهر سازی، چاپ اول، تهران: وزارت مسکن و شهر سازی
۵۸. نویهض، عجاج (بی‌تا)، پروتکل‌های دانشوران صهیون (برنامه‌ی صد ساله)، مترجم: حمید رضا شیخی، آستان قدس رضوی

منابع عربی

۱. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی (۱۴۰۵ ه. ق)، عوالی اللئالی العزیزیة، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، ۳ و ۴، قم: دار سید الشهداء للنشر

۲. ابن ابی شیبۀ، ابوبکر (۱۴۰۹ هـ ق)، **الكتاب المصنف فی الأحادیث و الآثار**، محقق: کمال یوسف الحوت، چاپ اول، (دوره‌ی ۷ جلدی)، ج ۴، ریاض: مکتبۃ الرشد
۳. ابن ابی العزّ الحنفی الأذرعی، محمد بن علاء الدّین (۱۴۲۶ هـ ق)، **شرح العقیدة الطّحاویة**، چاپ اول، مصر: دارالسلام للطباعة و النشر، التّوزیع و التّرجمة
۴. ابن ادريس حلّی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰ هـ ق)، **السّرائر الحاوی لتحرير الفتاوی**، (دوره‌ی ۳ جلدی)، ج ۱ و ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیّه‌ی قم)
۵. ابن الحاج، ابوعبدالله محمد بن محمد (بی‌تا)، **المدخل**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، ج ۱، دارالتراث
۶. ابن تیمیّه، احمد بن عبد الحلیم (۱۴۱۹ هـ ق)، **اقتضاء الصّراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم**، محقق: ناصر عبد الکریم العقل، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ هفتم، ج ۱ و ۲، بیروت: دار عالم الکتب
۷. _____ (۱۴۱۸ هـ ق)، **شرح العمدة- کتاب الصّلاة**، محقق: خالد بن علی بن محمد المشیقح، چاپ اول، ریاض: دارالعاصمه
۸. _____ (۱۴۱۶ هـ ق)، **مجموع الفتاوی**، محقق: عبد الرحمن بن محمد، (دوره‌ی ۳۵ جلدی)، ج ۳ و ۲۷، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشّریف
۹. ابن حجاج، مسلم (بی‌تا)، **صحیح المسلم**، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، (دوره‌ی ۵ جلدی)، ج ۱ و ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی
۱۰. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (بی‌تا)، **الاصابة فی تمييز الصّحابة**، (دوره‌ی ۸ جلدی)، ج ۱، دارالکتب العلمیّه
۱۱. _____ (۱۳۲۶ هـ ق)، **تهذیب التّهذیب**، (دوره‌ی ۱۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۴ و ۱۱، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامیّه
۱۲. _____ (۱۳۷۹ هـ ق)، **فتح الباری شرح صحیح البخاری**، (دوره‌ی ۱۳ جلدی)، ج ۱، ۲ و ۱۰، بیروت: دارالمعرفة
۱۳. ابن حزم اندلسی، ابومحمد علی بن احمد (بی‌تا)، **مراتب الاجماع فی العبادات و المعاملات و الاعتقادات**، بیروت: دارالکتب العلمیّه
۱۴. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸ هـ ق)، **الوسيلة الى نيل الفضيلة**، محقق: محمد حسن، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی (رحمه‌الله)
۱۵. ابن حمید، ابومحمد عبد الحمید (۱۴۲۳ هـ ق)، **المنتخب من مسند عبد بن حمید**، محقق: مصطفی العدوی، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲، دار بلنسیه للنشر و التّوزیع
۱۶. ابن حنبل، ابوعبدالله احمد بن محمد (۱۴۱۶ هـ ق)، **مسند الامام احمد**، محقق: احمد محمد شاکر، (دوره‌ی ۸ جلدی)، چاپ اول، ج ۷، قاهره: دارالحديث
۱۷. ابن خلدون، عبد الرحمن (بی‌تا)، **تاریخ ابن خلدون**، (دوره‌ی ۸ جلدی)، ج ۱، بی‌جا
۱۸. ابن رشد الحفید، ابوالولید محمد بن احمد (۱۴۲۵ هـ ق)، **بداية المجتهد و نهاية المقتصد**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، ج ۴، قاهره: دارالحديث
۱۹. ابن زهره، سیّد حمزه بن علی (۱۴۱۷ هـ ق)، **غنیة النّزوع علمی الأصول و الفروع**، چاپ اول، قم: مؤسسه الامام الصادق (علیه‌السلام)
۲۰. ابن شعبه الحرّانی، ابومحمد حسن بن علی بن حسین (۱۳۶۳ هـ ش)، **تحف العقول عن آل الرّسول (صلی‌الله‌علیه‌م)**، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفّاری، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی لجماعة المدرّسین بقم المشرّفة
۲۱. ابن عابدین، محمد امین بن عمر (۱۹۹۲ م)، **ردّ المحتار علی الدرّ المختار**، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲ و ۴، بیروت: دارالفکر

۲۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی‌تا)، **التحریر و التّنویر**، (دوره‌ی ۳۰ جلدی)، ج ۴، ۱۰ و ۲۶، بی‌جا
۲۳. ابن عبد السلام، عزّ الدّین (۱۴۱۴ هـ ق)، **قواعد الأحکام فی مصالح الأنام**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، ج ۱، قاهره: مکتبه الکلیّات الأزهریّه
۲۴. ابن عجیبه، احمد بن محمّد (۱۴۱۹ هـ ق)، **البحر المّید فی تفسیر القرآن المجید**، محقّق: احمد عبدالله قرشی رسلان، (دوره‌ی ۵ جلدی)، ج ۱، قاهره: دکتر حسن عبّاس زکی
۲۵. ابن عطیه اندلسی، عبد الحقّ بن غالب (۱۴۲۲ هـ ق)، **المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز**، محقّق: عبد السلام عبد الشّافی محمّد، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیّه
۲۶. ابن عقیل، عبدالله (بی‌تا)، **شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، ج ۳، بی‌جا
۲۷. ابن غضائری، ابوالحسن احمد بن ابی عبدالله (بی‌تا)، **رجال ابن الغضائری- کتاب الضعفاء**، قم
۲۸. ابن فارس، ابی الحسین احمد (۱۴۲۰ هـ ق)، **معجم مقاییس اللّغه**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، ج ۱ و ۲، بیروت: دارالکتب العلمیّه
۲۹. ابن قتیبه الدّینوری (۱۹۹۲ م)، **ابومحمّد عبدالله بن مسلم، المعارف**، محقّق: ثروت عکاشه، چاپ دوم، القاهره: الهیئّه المصریّه العامّه للکتاب
۳۰. ابن قدامه مقدّسی، شمس الدّین عبد الرّحمن بن ابی عمر محمّد بن احمد (بی‌تا)، **الشّرح الکبیر علی متن المقنع**، (دوره‌ی ۱۲ جلدی)، ج ۲، ۳ و ۱۰، دارالکتاب العربیّ للنّشر و التّوزیع
۳۱. ابن قدامه مقدّسی، موفّق الدّین عبدالله بن احمد (۱۴۱۴ هـ ق)، **الکافی فی فقه الامام احمد**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۱ و ۴، دارالکتب العلمیّه
۳۲. _____ (۲۰۱۱ م)، **المغنی**، (دوره‌ی ۱۲ جلدی)، ج ۱۰، بیروت: دارالفکر
۳۳. ابن قولویه، ابوالقاسم جعفر بن محمّد (۱۳۹۸ هـ ق)، **کامل الزّیارات**، چاپ اوّل، نجف اشرف: دارالمرتضویّه
۳۴. ابن قیّم الجوزیّه، محمّد بن أبی بکر (۱۴۱۸ هـ ق)، **أحکام اهل الذّمّه**، محقّق: یوسف بن احمد البکری، شاکر بن توفیق العاروی، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۳، الدمام: رمادی للنّشر
۳۵. ابن مفلح، شمس الدّین المقدّسی (۱۴۲۴ هـ ق)، **الفروع**، محقّق: عبدالله بن عبد المحسن التّرکی، (دوره‌ی ۱۱ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۱۰، مؤسّسه الرّسالة
۳۶. ابن منظور، محمّد بن مکرم (۱۴۱۴ هـ ق)، **لسان العرب المحیط**، (دوره‌ی ۱۵ جلدی)، چاپ سوم، ج ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۱۳ و ۱۴، بیروت: دارالفکر للطّباعة و النّشر و التّوزیع- دارصادر
۳۷. ابن نجیم المصری، زین الدّین بن ابراهیم (بی‌تا)، **البحر الرّائق شرح کنز الدّقائق**، (دوره‌ی ۸ جلدی)، چاپ دوم، ج ۳، دارالکتب الاسلامی
۳۸. ابن هائم، شهاب الدّین احمد بن محمّد (۱۴۲۳ هـ ق)، **التّبیان فی تفسیر غریب القرآن**، چاپ اوّل، بیروت: دارالغرب الاسلامیّ
۳۹. ابوالصلاح حلبی، تقی الدّین بن نجم الدّین (۱۴۰۳ هـ ق)، **الکافی فی الفقه**، چاپ اوّل، اصفهان: کتابخانه‌ی عمومی امام امیر المؤمنین (علیه السلام)
۴۰. ابوداود سجستانی (بی‌تا)، سلیمان بن الأشعث بن إسحاق، **سنن ابی داود**، محقّق: محمّد محبی الدّین عبد الحمید، (دوره‌ی ۴ جلدی)، ج ۴، صیدا-بیروت: المکتبه العصریّه
۴۱. آخوند خراسانی، محمّد کاظم (بی‌تا)، **کفایه الأصول**، محقّق: مؤسّسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التّراث، قم: مؤسّسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التّراث
۴۲. اراکی، محمّد علی (۱۴۱۳ هـ ق)، **کتاب الطّهارة (للأراکی)**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۱، قم: مؤسّسه‌ی در راه حقّ
۴۳. الاستراباذی، رضی الدّین محمّد بن الحسن (۱۳۹۵ هـ ق)، **شرح شافیة ابن حاجب**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیّه

۴۴. اسکافی (ابن جنید)، محمد بن احمد کاتب بغدادی (۱۴۱۶ هـ ق)، **مجموعه فتاوی ابن جنید**، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۴۵. اشتهاوردی، علی پناه (۱۴۱۷ هـ ق)، **مدارک العروة للإشتهاردی**، (دوره‌ی ۳۰ جلدی)، چاپ اول، ج ۸، ۱۳ و ۱۶، تهران: دارالأسوة للطباعة و النشر
۴۶. الأصبحی، مالک ابن انس (۱۴۱۶ هـ ق)، **موطأ الامام مالک**، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۴۷. اصفهانی، محمد حسین (بی‌تا)، **الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة**، داراحیاء العلوم الإسلامیة
۴۸. آل سعدی، عبد الرحمن بن ناصر (۱۴۰۸ هـ ق)، **تیسیر الکریم الرحمن**، چاپ دوم، بیروت: مکتبه النهضة العربیة
۴۹. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ هـ ق)، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، محقق: علی عبد الباری عطیة، (دوره‌ی ۱۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، ۳ و ۱۳، بیروت: دارالکتب العلمیة
۵۰. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف (۱۴۲۰ هـ ق)، **البحر المحيط فی التفسیر**، محقق: صدقی محمد جمیل، (دوره‌ی ۱۱ جلدی)، ج ۱ و ۴، بیروت: دارالفکر
۵۱. الانصاری، زکریا بن محمد بن زکریا (بی‌تا)، **أسنى المطالب فی شرح روض الطالب**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، ج ۴، دارالکتب الاسلامیة
۵۲. انصاری، محمد علی (۱۴۱۵ هـ ق)، **موسوعة الفقهیة المیسرة**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۳، قم: مجمع الفکر الاسلامی
۵۳. ایروانی، باقر (۱۴۲۷ هـ ق)، **دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری**، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ دوم، ج ۳، قم
۵۴. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی (۱۴۱۹ هـ ق)، **القواعد الفقهیة (للبنجوردی، السید حسن)**، (دوره‌ی ۷ جلدی)، چاپ اول، ج ۱ و ۵، قم: نشر الهادی
۵۵. بحرانی، محمد سند (۱۴۲۶ هـ ق)، **أسس النظام السیاسی عند الإمامیة**، چاپ اول، قم: مکتبه فذک
۵۶. _____ (۱۴۱۵ هـ ق)، **سند العروة الوثقی - کتاب الطهارة**، (دوره‌ی ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۲ و ۳، قم: انتشارات صفی
۵۷. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ هـ ق)، **الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة**، (دوره‌ی ۲۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۵، ۷ و ۱۸، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۵۸. البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل ابوعبدالله (۱۴۲۲ هـ ق)، **صحیح بخاری**، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، (دوره‌ی ۹ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، ۲، ۵ و ۷، دار طوق النجاة
۵۹. برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ هـ ق)، **المحاسن (للبرقی)**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲، قم: دارالکتب الإسلامیة
۶۰. بروجردی، سید مهدی بحر العلوم (۱۴۰۵ هـ ق)، **الفوائد الرجالیة (للسید بحر العلوم)**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۴، تهران: مکتبه الصادق
۶۱. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ هـ ق)، **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن**، محقق: عبد الرزاق المهدی، (دوره‌ی ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۶۲. البکری، عبد الهادی (۱۴۱۹ هـ ق)، **تحقیق التجرید فی شرح کتاب التوحید**، محقق: حسن بن علی عواجی، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، ریاض: أضواء السلف
۶۳. بلاغی نجفی، محمد جواد (۱۴۲۰ هـ ق)، **آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، ج ۱، قم: بنیاد بعثت
۶۴. بلخی، ابن سلیمان (۱۴۲۳ هـ ق)، **تفسیر مقاتل ابن سلیمان**، محقق: عبدالله محمود شحاته، (دوره‌ی ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۲ و ۴، بیروت: داراحیاء التراث

۶۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ ه ق)، **انوار التنزیل و اسرار التأویل**، محقق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، (دوره ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۱ و ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی
۶۶. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۵ ه ق)، **رسالة فی لبس السواد-الأنوار الإلهیة**، چاپ اول، قم: دارالصدیقه الشهیده (سلام الله علیها)
۶۷. الترمذی، محمد بن عیسی (۱۹۷۵ م)، **سنن الترمذی**، محقق: ابراهیم عطوه، (دوره ۵ جلدی)، چاپ دوم، ج ۴، مصر: شرکه مکتبه و مطبعة مصطفى البابي الحلبي
۶۸. ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد (۱۴۱۸ ه ق)، **جواهر الحسان فی تفسیر القرآن**، محقق: شیخ محمد علی معوض و شیخ عادل احمد عبد الموجود، (دوره ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۶۹. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ ه ق)، **الکشف و البیان عن تفسیر القرآن**، (دوره ۱۰ جلدی)، چاپ اول، ج ۴ و ۵، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۷۰. جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ ه ق)، **احکام القرآن (الجصاص)**، محقق: محمد صادق قمحوی، (دوره ۵ جلدی)، ج ۲، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۷۱. جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷ ه ق)، **معجم فقه الجواهر**، (دوره ۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، بیروت: الغدير للطباعة و النشر و التوزيع
۷۲. جمعی از نویسندگان با اشراف صلاح الدین الهواری (بی تا)، **المعجم الوسیط**، بیروت: دارالمکتبه الهلال
۷۳. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ه ق)، **الصّحاح-تاج اللّغة و صحاح العربیة**، (دوره ۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، بیروت: دارالعلم للملایین
۷۴. حجازی، محمد محمود (۱۴۱۳ ه ق)، **التفسیر الواضح**، (دوره ۳ جلدی)، چاپ دهم، ج ۳، بیروت: دارالجلیل الجدید
۷۵. حقی بروسوی، اسماعیل (بی تا)، **تفسیر روح البیان**، (دوره ۱۰ جلدی)، ج ۱ و ۲، بیروت: دارالفکر
۷۶. حسینی تفرشی، سید مصطفی بن حسین (۱۴۱۸ ه ق)، **نقد الرجال**، (دوره ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)
۷۷. الحسینی الزبیدی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ ه ق)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، محقق و مصحح: علی شیری، (دوره ۲۰ جلدی)، چاپ اول، ج ۷، ۱۱ و ۲۰، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع
۷۸. حسینی سیستانی، سید علی (۱۴۱۴ ه ق)، **قاعده لا ضرر و لا ضرار**، چاپ اول، قم: دفتر آیه الله سیستانی
۷۹. حلی، مقداد بن عبدالله سیوری (۱۴۲۵ ه ق)، **کنز العرفان فی فقه القرآن**، (دوره ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قم: انتشارات مرتضوی
۸۰. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ ه ق)، **قرب الإسناد**، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)
۸۱. خطیب، عبد الکریم (بی تا)، **التفسیر القرآنی للقرآن**، (دوره ۱۶ جلدی)، ج ۲، ۳ و ۱۴، بی جا
۸۲. خوانساری، ابوالفضل (۱۴۰۵ ه ق)، **حاشیه العروة الوثقی**، بنیاد اندیشه ای اسلامی
۸۳. خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵ ه ق)، **جامع المدارک فی شرح مختصر النافع**، (دوره ۷ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان
۸۴. الذارقطنی، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد (۱۴۲۴ ه ق)، **سنن الذارقطنی**، (دوره ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۴، بیروت: مؤسسه الرساله
۸۵. دخیل، علی بن محمد علی (۱۴۲۲ ه ق)، **الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز**، چاپ دوم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات
۸۶. الذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۹ ه ق)، **تذکره الحفاظ**، (دوره ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۱ و ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة
۸۷. _____ (۱۴۰۵ ه ق)، **سیر أعلام النبلاء**، محقق: گروهی از محققین با اشراف شیخ شعیب أرنأؤوط، (دوره ۲۳ جلدی)، چاپ دوم، ج ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰ و ۱۵، مؤسسه الرساله

۸۸. الرَّآغِبُ الْاِصْفَهَانِي، ابي القاسم الحسين بن محمد (۱۳۳۲ هـ ش)، **المفردات في غريب القرآن**، المكتبة المرتضوية
۸۹. الرَّافِعِيُّ الْقَزْوِينِيُّ الشَّافِعِيُّ، ابي القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم (۱۴۱۷ هـ ق)، **العزیز شرح الوجیز المعروف بالشرح الكبير**، (دورهی ۱۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۱۱، بیروت: دارالکتب العلمیة
۹۰. رشید رضا، سید محمد (۱۳۶۶ هـ ق)، **تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار**، (دورهی ۱۲ جلدی)، ج ۱، قاهره: دارالمنار ۱۴
۹۱. _____ (۱۳۵۰ هـ ق)، **تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار**، (دورهی ۱۲ جلدی)، ج ۲، مصر: مطبعة المنار
۹۲. _____ (۱۳۶۸ هـ ق)، **تفسیر القرآن الحکیم المشتهر باسم تفسیر المنار**، (دورهی ۱۲ جلدی)، ج ۱۰، مصر: دارالمنار ۱۴
۹۳. الروياني، ابوبکر محمد بن هارون (۱۴۱۶ هـ ق)، **مسند الروياني**، محقق: ايمن علي ابويمناني، (دورهی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قاهره: مؤسسه قرطبة
۹۴. زحيلي، وهبة بن مصطفى (۱۴۱۸ هـ ق)، **التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج**، (دورهی ۳۰ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱، بيروت-دمشق: دارالفكر المعاصر
۹۵. _____ (۱۴۲۲ هـ ق)، **تفسير الوسيط (زحيلي)**، (دورهی ۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، دمشق: دارالفكر
۹۶. الزركشي، بدر الدين محمد بن عبدالله (۱۴۰۵ هـ ق)، **المنثور في القواعد الفقهية**، (دورهی ۳ جلدی)، چاپ دوم، ج ۳، وزارة الأوقاف الكويتية
۹۷. زمخشري، محمود (۱۴۰۷ هـ ق)، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**، (دورهی ۴ جلدی)، چاپ سوم، ج ۱، بيروت: دارالكتاب العربي
۹۸. الزهيري، حسن ابوالاشبال (بی تا)، **شرح صحيح مسلم**، دروس صوتیة، درس ۲۵
۹۹. سبحاني، جعفر (بی تا)، **موسوعة طبقات الفقهاء**، (دورهی ۱۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه امام صادق (عليه السلام)
۱۰۰. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله (۱۴۰۶ هـ ق)، **الجديد في تفسير القرآن المجيد**، (دورهی ۷ جلدی)، چاپ اول، ج ۲ و ۷، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات
۱۰۱. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد (بی تا)، **بحر العلوم**، (دورهی ۳ جلدی)، ج ۱، بی جا
۱۰۲. سید ابن طاووس، رضی الدین علی (۱۴۰۶ هـ ق)، **فلاح السائل و نجاح المسائل**، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
۱۰۳. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ هـ ق)، **الدر المنثور في تفسير المأثور**، (دورهی ۶ جلدی)، ج ۲، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی
۱۰۴. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم (۱۴۱۲ هـ ق)، **في ظلال القرآن**، (دورهی ۶ جلدی)، چاپ هفدهم، ج ۲، بيروت-قاهره: دارالشروق
۱۰۵. الشاشي القفال، سيف الدين ابي بكر محمد بن احمد (۱۹۸۸ هـ ق)، **حلية العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء**، (دورهی ۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۷، مكتبة الرسالة الحديثة
۱۰۶. شبر، سید عبدالله (۱۴۱۲ هـ ق)، **تفسير القرآن الكريم (شبر)**، چاپ اول، بيروت: دارالبلاغة للطباعة و النشر
۱۰۷. _____ (۱۴۰۷ هـ ق)، **الجواهر الثمين في تفسير الكتاب المبين**، (دورهی ۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، كويت: مكتبة الألفين
۱۰۸. شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹ هـ ق)، **كتاب نکاح**، (دورهی ۲۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، ۷، ۱۱ و ۱۸، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز

۱۰۹. الشّوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۳ هـ ق)، **نیل الأوطار**، محقق: عصام الدّین الصّبّاطی، (دوره‌ی ۸ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، مصر: دارالحديث
۱۱۰. شهرستانی، محمد بن عبد الكريم (بی‌تا)، **الملل والنحل**، (دوره‌ی ۳ جلدی)، ج ۱، مؤسسه‌ی حلبی
۱۱۱. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۹ هـ ق)، **ذکری الشّیعة فی احکام الشّریعة**، محقق: جمعی از پژوهشگران در مؤسسه‌ی آل البيت (علیهم‌السلام)، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۲ و ۳، قم: مؤسسه‌ی آل البيت (علیهم‌السلام)
۱۱۲. شهید ثانی، زین الدّین بن علی بن احمد عاملی (۱۴۱۰ هـ ق)، **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، مصحح: سید محمد کلانتر، (دوره‌ی ۱۰ جلدی)، ج ۱، قم: مکتبه‌ی داوری
۱۱۳. _____ (۱۴۱۹ هـ ق)، **فوائد القواعد**، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیّه قم
۱۱۴. _____ (۱۴۱۳ هـ ق)، **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**، (دوره‌ی ۱۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۱۲، قم: مؤسسه‌ی المعارف الإسلامیّة
۱۱۵. شهید صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ هـ ق)، **بحوث فی شرح العروة الوثقی**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ دوم، ج ۳، قم: مجمع الشّهد آیه الله الصّدر العلمی
۱۱۶. _____ (۱۴۳۸ هـ ق)، **دروس فی علم الأصول (الحلقة الأولى والثانية)**، تحقیق: لجنة التحقیق التابعة للمؤتمر العالمی للامام الشّهد الصّدر (قدّس سرّه)، چاپ نهم، قم: شریعت
۱۱۷. _____ (۱۴۳۸ هـ ق)، **دروس فی علم الأصول (الحلقة الثالثة، جزء الأول والثاني)**، تحقیق: لجنة التحقیق التابعة للمؤتمر العالمی للامام الشّهد الصّدر (قدّس سرّه)، چاپ نهم، قم: شریعت
۱۱۸. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد (۱۴۱۵ هـ ق)، **کتاب الطّهارة (للشیخ الأنصاری)**، (دوره‌ی ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۵، قم: کنگره‌ی جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری
۱۱۹. _____ (۱۴۱۵ هـ ق)، **کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری)**، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، قم: کنگره‌ی جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری
۱۲۰. _____ (۱۴۱۰ هـ ق)، **کتاب المکاسب (المحشی)**، شارح: سید محمد کلانتر، (دوره‌ی ۱۷ جلدی)، چاپ سوم، ج ۱، قم: مؤسسه‌ی مطبوعاتی دارالکتاب
۱۲۱. _____ (بی‌تا)، **مطارح الأنظار**، بی‌جا
۱۲۲. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ هـ ق)، **تفصیل وسائل الشّیعة الى تحصیل مسائل الشّریعة**، محقق: گروه پژوهش مؤسسه‌ی آل البيت (علیهم‌السلام)، (دوره‌ی ۳۰ جلدی)، چاپ اول، ج ۳، ۴ و ۵، قم: مؤسسه‌ی آل البيت (علیهم‌السلام)
۱۲۳. _____ (۱۴۱۸ هـ ق)، **الفصول المهمّة فی أصول الأئمة - تکملة الوسائل**، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۳، قم: مؤسسه‌ی معارف اسلامی امام رضا (علیه‌السلام)
۱۲۴. _____ (۱۴۱۲ هـ ق)، **هدایة الأئمة إلى احکام الأئمة - منتخب المسائل**، (دوره‌ی ۸ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیّة
۱۲۵. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۷ هـ ق)، **الأمالی**، تحقیق: قسم الدّراسات الاسلامیّة - مؤسسه‌ی البعثة، چاپ اول، قم: مرکز الطّباعة والنّشر فی مؤسسه‌ی البعثة
۱۲۶. _____ (بی‌تا)، **الخصال**، تعلیق: علی اکبر غفّاری، بی‌جا
۱۲۷. _____ (۱۳۸۶ هـ ق)، **علل الشّرائع**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قم: کتابفروشی داوری

۱۲۸. _____ (۱۴۰۴ هـ ق)، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، تصحیح و تعلیق: علامه شیخ حسین اعلمی، (دوره ۲ جلدی)، ج ۱، بیروت: منشورات مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات
۱۲۹. _____ (۱۴۰۳ هـ ق)، معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۱۳۰. _____ (۱۴۱۳ هـ ق)، من لا یحضره الفقیه، (دوره ۴ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱، ۲ و ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۱۳۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ هـ ق)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، (دوره ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، تهران: دار الکتب الإسلامیة
۱۳۲. _____ (۱۳۷۵ هـ ق)، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد (للشیخ الطوسی)، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابخانه‌ی جامع چهل ستون
۱۳۳. _____ (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، (دوره ۱۰ جلدی)، ج ۲، ۳ و ۸، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۱۳۴. _____ (۱۴۰۷ هـ ق)، تهذیب الأحکام، (دوره ۱۰ جلدی)، چاپ چهارم، ج ۲ و ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیة
۱۳۵. _____ (۱۳۸۷ هـ ق)، الجمل و العقود فی العبادات، مترجم: محمد واعظ زاده خراسانی، چاپ اول، مشهد: مؤسسه‌ی نشر دانشگاه فردوسی مشهد
۱۳۶. _____ (۱۴۲۷ هـ ق)، رجال الشیخ الطوسی-الأبواب، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۱۳۷. _____ (بی تا)، الفهرست (للشیخ الطوسی)، چاپ اول، نجف اشرف: المكتبة الرضویة
۱۳۸. _____ (۱۴۰۷ هـ ق)، الخلاف، (دوره ۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۱ و ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۱۳۹. _____ (۱۴۱۷ هـ ق)، العدة فی اصول الفقه، محقق: محمد رضا انصاری قمی، (دوره ۲ جلدی)، ج ۱، بی جا
۱۴۰. _____ (۱۳۸۷ هـ ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، محقق: سید محمد تقی کشفی، (دوره ۸ جلدی)، چاپ سوم، ج ۱ و ۲، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة
۱۴۱. شیخ کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ هـ ق)، الکافی، محقق: علی اکبر غفاری، (دوره ۸ جلدی)، چاپ چهارم، ج ۲، ۳ و ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیة
۱۴۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (۱۴۱۳ هـ ق)، المقنعة (للشیخ المفید)، چاپ اول، قم: کنگره جهانی هزاره‌ی شیخ مفید (رحمة الله علیه)
۱۴۳. الصنعانی، أبوإبراهیم محمد بن اسماعیل (بی تا)، سبل السلام، (دوره ۲ جلدی)، ج ۲، دارالحديث
۱۴۴. طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۶ هـ ق)، مستمسک العروة الوثقی، (دوره ۱۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۵، قم: مؤسسه دارالتفسیر
۱۴۵. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ هـ ق)، العروة الوثقی، (دوره ۲ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱، بیروت: مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات
۱۴۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷ هـ ش)، تفسیر جوامع الجامع، (دوره ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم

۱۴۷. _____ (۱۳۷۲ هـ ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، (دوره‌ی ۱۰ جلدی)، چاپ سوم، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۷، تهران: انتشارات ناصر خسرو
۱۴۸. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲ هـ ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، (دوره‌ی ۳۰ جلدی)، چاپ اول، ج ۴ و ۲۸، بیروت: دارالمعرفة
۱۴۹. طبری کیه‌راسی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۵ هـ ق)، احکام القرآن (کیه‌راسی)، (دوره‌ی ۴ جلدی)، ج ۴، بیروت: دارالکتب العلمیة
۱۵۰. طریحی، فخر الدین (۱۴۱۶ هـ ق)، مجمع البحرین، محقق: سید احمد حسینی، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ سوم، ج ۱، تهران: کتابفروشی مرتضوی
۱۵۱. طنطاوی، سید محمد (بی‌تا)، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، (دوره‌ی ۱۵ جلدی)، ج ۷، بی‌جا
۱۵۲. عاملی، علی بن حسین (۱۴۱۳ هـ ق)، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، محقق: شیخ مالک محمودی، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، قم: دارالقرآن الکریم
۱۵۳. العباد، عبد المحسن (بی‌تا)، شرح سنن ابی داود، دروس صوتیة، درس ۱۸۰ و ۴۶۵
۱۵۴. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۴ هـ ق)، تذکره الفقهاء، (دوره‌ی ۱۷ جلدی)، چاپ اول، ج ۲ و ۹، قم: مؤسسه‌ی آل‌البیت (علیهم‌السلام)
۱۵۵. _____ (۱۳۸۱ هـ ق)، رجال العلّامة- خلاصة الأقوال، چاپ دوم، نجف اشرف: منشورات المطبعة الحیدریة
۱۵۶. _____ (۱۴۱۳ هـ ق)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، (دوره‌ی ۹ جلدی)، چاپ دوم، ج ۴ و ۶، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیة قم
۱۵۷. _____ (۱۴۱۲ هـ ق)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، (دوره‌ی ۱۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۴، ۵ و ۷، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة
۱۵۸. علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ هـ ق)، بحار الأنوار، محقق: سید ابراهیم میانجی و محمد باقر بهبودی، (دوره‌ی ۱۱۰ جلدی)، چاپ دوم، ج ۷۵، داراحیاء التراث
۱۵۹. الغروی النائینی (بی‌تا)، محمد حسین، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب (تقریر بحث المیرزا النائینی)، گردآوری: موسی النجفی الخوانساری، (دوره‌ی ۲ جلدی)، ج ۱، المکتبة المحمّدیة
۱۶۰. الغزالی الطوسی، ابوحامد محمد بن محمد (بی‌تا)، المنقذ من الضلال، به قلم عبد الحلیم محمود، مصر: دارالکتب الحدیث
۱۶۱. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ هـ ق)، مفاتیح الغیب، (دوره‌ی ۳۲ جلدی)، چاپ سوم، ج ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۵، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۱۶۲. الفراهیدی، ابی عبد الرحمن الخلیل بن احمد (۱۴۱۰ هـ ق)، کتاب العین، محقق: مهدی مخزومی، ابراهیم السامرائی، (دوره‌ی ۸ جلدی)، ج ۵، قم: مؤسسه‌ی دارالهجرة
۱۶۳. فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹ هـ ق)، تفسیر من وحی القرآن، (دوره‌ی ۲۴ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲، ۷ و ۱۰، بیروت: دارالملك للطباعة و النشر
۱۶۴. الفضلی، عبد الهادی (۱۴۱۵ هـ ق)، دروس فی فقه الامامیة، (دوره‌ی ۲ جلدی)، ج ۱، مؤسسه‌ی أم القرى للتحقیق و النشر
۱۶۵. فیروز آبادی شیرازی، ابی اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف (بی‌تا)، المهدب فی فقه الامام الشافعی، (دوره‌ی ۳ جلدی)، ج ۱ و ۲، دارالکتب العلمیة

۱۶۶. فیض کاشانی، ملّا محسن (۱۴۱۵ هـ ق)، **تفسیر الصّافی**، محقّق: حسین اعلمی، (دوره‌ی ۵ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱، ۲ و ۵، تهران: انتشارات الصدّیر
۱۶۷. فیض کاشانی، محمّد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ هـ ق)، **الوافی**، (دوره‌ی ۲۶ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۶، اصفهان: کتابخانه‌ی امام امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام)
۱۶۸. الفیومی، احمد بن محمّد بن علی المقری (بی‌تا)، **المصباح المنیر فی غریب الشّرح الکبیر للرّافعی**، چاپ اوّل، قم: منشورات دارالرّضی
۱۶۹. قاضی مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمّد تمیمی (۱۳۸۵ هـ ق)، **دعائم الإسلام**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه‌ی آل‌البیت (علیهم‌السلام)
۱۷۰. قدسی، احمد (۱۴۱۶ هـ ق)، **أنوار الأصول (تقریر مباحث آیت الله ناصر مکارم شیرازی)**، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱، انتشارات نسل جوان
۱۷۱. قرطبی، محمّد بن احمد (۱۳۶۴ هـ ش)، **الجامع لأحكام القرآن**، (دوره‌ی ۲۱ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۴ و ۵، تهران: انتشارات ناصر خسرو
۱۷۲. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷ هـ ش)، **تفسیر قمی**، محقّق: سیّد طیب موسوی جزایری، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ چهارم، ج ۱ و ۲، قم: دارالکتاب
۱۷۳. کاشانی، محمّد بن مرتضی (۱۴۱۰ هـ ق)، **تفسیر المعین**، محقّق: حسین درگاهی، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۳، قم: کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی
۱۷۴. کاشانی، ملّا فتح الله (۱۴۲۳ هـ ق)، **زبدۀ التّفاسیر**، محقّق: بنیاد معارف اسلامی، (دوره‌ی ۷ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۲، قم: بنیاد معارف اسلامی
۱۷۵. کرمی حویزی، محمّد (۱۴۰۲ هـ ق)، **التّفسیر لکتاب الله المنیر**، (دوره‌ی ۸ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۲، قم: چاپخانه‌ی علمیه
۱۷۶. کوفی، محمّد بن محمّد اشعث (بی‌تا)، **الجعفریات-الأشعثیات**، چاپ اوّل، تهران: مکتبه‌ی نینوی الحدیثه
۱۷۷. گروهی از علماء با نظارت نظام الدّین بلخی (۱۳۱۰ هـ ق)، **الفتاوی الهندیّه**، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲، دارالفکر
۱۷۸. گروهی از مؤلّفین (۱۴۲۷-۱۴۰۴ هـ ق)، **الموسوعة الفقهیة الكويتیة**، (دوره‌ی ۴۵ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۳۵، مصر: مطابع دارالصفوة
۱۷۹. لنگرانی، محمّد فاضل (۱۴۱۶ هـ ق)، **القواعد الفقهیة (للفاضل)**، چاپ اوّل، قم: چاپخانه‌ی مهر
۱۸۰. مازندرانی، محمّد صالح بن احمد بن شمس سروی (۱۳۸۲ هـ ق)، **شرح الکافی**، (دوره‌ی ۱۲ جلدی)، چاپ اوّل، ج ۱۰، تهران: المکتبه‌ی الإسلامیّه
۱۸۱. المامقانی، الشّیخ عبدالله و دیگران (بی‌تا)، **تنقیح المقال فی علم الرّجال**، (دوره‌ی ۳۴ جلدی)، ج ۵، مؤسسه‌ی آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء التّراث
۱۸۲. المتّقی الهندی، علاء الدّین علی (۱۴۰۵ هـ ق)، **کنز العمّال فی سنن الأقوال و الأفعال**، (دوره‌ی ۱۵ جلدی)، چاپ پنجم، ج ۶، بیروت: مؤسسه‌ی الرّسالة
۱۸۳. مجلسی اوّل، محمّد تقی (۱۴۰۶ هـ ق)، **روضه‌ المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه**، (دوره‌ی ۱۴ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲، قم: مؤسسه‌ی فرهنگی اسلامی کوشانبور
۱۸۴. مجلسی دوم، محمّد باقر بن محمّد تقی (۱۴۰۴ هـ ق)، **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرّسول**، (دوره‌ی ۲۶ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲۲، تهران: دارالکتب الإسلامیّه

۱۸۵. محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ ه ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، (دوره‌ی ۱۸ جلدی)، چاپ اول، ج ۱۷، بیروت: مؤسسه‌ی آل البيت (عليهم‌السلام)
۱۸۶. محقق ثانی (محقق کرکی)، علی بن حسین (۱۴۱۴ ه ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، (دوره‌ی ۱۳ جلدی)، چاپ دوم، ج ۴، ۶، ۸ و ۱۲، قم: مؤسسه‌ی آل البيت (عليهم‌السلام)
۱۸۷. محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ه ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ دوم، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه‌ی اسماعیلیان
۱۸۸. _____ (۱۴۱۸ ه ق)، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ ششم، ج ۱، قم: مؤسسه‌ی المطبوعات الدینیة
۱۸۹. _____ (۱۴۰۷ ه ق)، المعتمد فی شرح المختصر، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قم: مؤسسه‌ی سید الشهداء (عليه‌السلام)
۱۹۰. _____ (۱۴۱۲ ه ق)، نکت النهایة، (دوره‌ی ۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیة قم
۱۹۱. محلی، جلال الدین، سیوطی، جلال الدین (۱۴۱۶ ه ق)، تفسیر الجلالین، چاپ اول، بیروت: مؤسسه‌ی النور للمطبوعات
۱۹۲. مراغی، احمد بن مصطفی (بی‌تا)، تفسیر المراغی، (دوره‌ی ۳۰ جلدی)، ج ۱ و ۶، بیروت: داراحیاء التراث العربی
۱۹۳. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷ ه ق)، العناوین الفقهیة، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیة قم
۱۹۴. مشکینی، علی (۱۳۷۱ ه ش)، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، چاپ پنجم، دفتر نشر الهادی
۱۹۵. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ ه ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، (دوره‌ی ۱۴ جلدی)، ج ۱۰، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۱۹۶. مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۱۱ ه ق)، القواعد الفقهیة، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ سوم، ج ۱، مرکز العالمی للدراسات
۱۹۷. مظفر، محمد رضا (۱۳۹۵ ه ش)، أصول الفقه فی مباحث الألفاظ و الملازمات العقلیة و مباحث الحجّة و الأصول العملیة، محقق: عباس علی الزّارعی السّبزواری، چاپ شانزدهم، قم: مؤسسه‌ی بوستان کتاب
۱۹۸. _____ (۱۳۹۲ ه ش)، دروس فی علم المنطق، چاپ هشتم، قم: مرکز نشر هاجر (وابسته به مرکز مدیریت حوزه‌های علمیة خوارن)
۱۹۹. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ ه ق)، تفسیر الکاشف، (دوره‌ی ۷ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، ۳ و ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیة
۲۰۰. _____ (بی‌تا)، تفسیر المبین، قم: بنیاد بعثت
۲۰۱. _____ (۱۴۲۱ ه ق)، الفقه علی المذاهب الخمسة، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ دهم، ج ۲، بیروت: دارالتیّار الجدید-دارالجواد
۲۰۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ ه ق)، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، (دوره‌ی ۲۰ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۱، ۱۳ و ۱۸، قم: مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (عليهما‌السلام)
۲۰۳. _____ (۱۴۲۴ ه ق)، کتاب النکاح، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ اول، ج ۶، قم: انتشارات مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (عليهما‌السلام)
۲۰۴. ملّا حویش آل غازی، عبد القادر (۱۳۸۲ ه ق)، بیان المعانی، (دوره‌ی ۶ جلدی)، ج ۴، دمشق: مطبعة الترقی
۲۰۵. المواق المالکی، محمد بن یوسف (۱۴۱۶ ه ق)، التّاج و الاکلیل لمختصر الخلیل، (دوره‌ی ۸ جلدی)، چاپ اول، ج ۴، دارالکتب العلمیة

۲۰۶. موسوی خمینی، سید روح الله (بی‌تا)، **تحریر الوسیله**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، قم: مؤسسه‌ی مطبوعات دارالعلم
۲۰۷. _____ (۱۳۹۶ هـ ش)، **تهذیب تحریر الوسیله**، (دوره‌ی ۲ جلدی)، ج ۲، لبنان: مرکز المصطفی‌العالمی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) للترجمه و النشر
۲۰۸. _____ (۱۴۲۱ هـ ق)، **کتاب البیع (للإمام الخمينی)**، (دوره‌ی ۵ جلدی)، چاپ اول، ج ۲، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره)
۲۰۹. _____ (۱۴۲۱ هـ ق)، **کتاب الطّهارة (للإمام الخمينی)**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۳، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره)
۲۱۰. موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی‌تا)، **التنقیح فی شرح العروة الوثقی**، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ دوم، ج ۲، قم: مؤسسه‌ی آل‌البيت (عليهم‌السلام) للطباعة و النشر
۲۱۱. _____ (۱۴۱۸ هـ ق)، **فقه الشیعه-کتاب الطّهارة**، (دوره‌ی ۶ جلدی)، چاپ سوم، ج ۳، قم: مؤسسه‌ی آفاق
۲۱۲. _____ (بی‌تا)، **المستند فی شرح العروة الوثقی**، (دوره‌ی ۱۶ جلدی)، ج ۱ و ۵، بی‌جا
۲۱۳. _____ (بی‌تا)، **مصباح الفقاهة (المکاسب)**، (دوره‌ی ۷ جلدی)، ج ۱، بی‌جا
۲۱۴. _____ (بی‌تا)، **معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال**، (دوره‌ی ۲۴ جلدی)، ج ۸، بی‌جا
۲۱۵. _____ (۱۴۱۸ هـ ق)، **موسوعة الامام الخوئی**، محقق: پژوهشگران مؤسسه‌ی احیاء آثار آیت الله العظمی خویی، (دوره‌ی ۳۳ جلدی)، چاپ اول، ج ۹، قم: مؤسسه‌ی احیاء آثار الامام الخوئی (رحمه‌الله)
۲۱۶. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۱۳ هـ ق)، **جامع الشتات فی أجوبة السؤالات**، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، تهران: مؤسسه‌ی کیهان
۲۱۷. _____ (بی‌تا)، **قوانین الأصول**، حجریه قدیمه
۲۱۸. نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی (۱۴۰۷ هـ ق)، **رجال النجاشی-فهرست أسماء مصنفی الشیعه**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم
۲۱۹. نجفی (صاحب الجواهر)، محمد حسن (۱۴۲۱ هـ ق)، **جواهر الکلام فی ثوبه الجديد**، (دوره‌ی ۷ جلدی)، چاپ اول، ج ۳، قم: مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (عليهم‌السلام)
۲۲۰. _____ (۱۴۰۴ هـ ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، (دوره‌ی ۴۳ جلدی)، چاپ هفتم، ج ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۲۱، ۲۲، ۳۰ و ۳۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی
۲۲۱. نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (بی‌تا)، **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء**، چاپ اول، اصفهان: انتشارات مهدوی
۲۲۲. نجفی (کاشف الغطاء)، حسن بن جعفر بن خضر (۱۴۲۲ هـ ق)، **أنوار الفقاهة-کتاب الطّهارة (لکاشف الغطاء، حسن)**، چاپ اول، نجف اشرف: مؤسسه‌ی کاشف الغطاء
۲۲۳. _____ (۱۴۲۲ هـ ق)، **أنوار الفقاهة-کتاب المکاسب (لکاشف الغطاء، حسن)**، چاپ اول، نجف اشرف: مؤسسه‌ی کاشف الغطاء
۲۲۴. نجل الشّهید الثانی، سعید جمال الدّین حسن (بی‌تا)، **معالم الدّین و ملاذ المجتهدین**، مؤسسه‌ی النشر الاسلامی لجماعة المدرّسین بقم المشرقة
۲۲۵. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ هـ ق)، **مستند الشیعه فی أحكام الشریعة**، محقق: گروه پژوهش مؤسسه‌ی آل‌البيت (عليهم‌السلام)، (دوره‌ی ۱۹ جلدی)، چاپ اول، ج ۳، قم: مؤسسه‌ی آل‌البيت (عليهم‌السلام)
۲۲۶. نراقی، مولی محمد مهدی بن ابی ذر (بی‌تا)، **لوامع الأحکام فی فقه شریعة الإسلام**، چاپ اول، قم

۲۲۷. التّسائی، احمد بن شعیب بن علیّ الخراسانی (۱۹۸۶ م)، السّنن الصّغری للنّسائی، محقّق: عبد الفتّاح ابوغدّه، (دوره‌ی ۹ جلدی)، چاپ دوم، ج ۸، حلب: مکتب المطبوعات الإسلامیّة
۲۲۸. نظام الأعرج، حسن بن محمّد (۱۴۲۸ هـ ق)، شرح النّظام علی الشّافیّة، محقّق: محمّد زکی جعفری، چاپ اول، قم: دارالحجّة للثقافّة
۲۲۹. النووی، ابوزکریّا محیی الدّین یحیی بن شرف (بی‌تا)، المجموع شرح المهدّب، (دوره‌ی ۲۰ جلدی)، ج ۵، ۹ و ۱۹، دارالفکر
۲۳۰. _____ (۱۳۹۲ هـ ق)، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، (دوره‌ی ۱۸ جلدی)، چاپ دوم، ج ۵، بیروت: دار احیاء التّراث العربیّ
۲۳۱. نووی جاوی، محمّد بن عمر (۱۴۱۷ هـ ق)، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، محقّق: محمّد امین الصّناوی، (دوره‌ی ۲ جلدی)، چاپ اول، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیّة
۲۳۲. واحدی، علیّ بن احمد (۱۴۱۱ هـ ق)، اسباب نزول القرآن (واحدی)، بیروت: دارالکتب العلمیّة
۲۳۳. هاشمی، سیّد احمد (بی‌تا)، جواهر البلاغّه فی المعانی و البیان و البدیع، بی‌جا
۲۳۴. هویدی بغدادی، محمّد (بی‌تا)، التّفسیر المعین للواعظین و المتعظّین، چاپ اول، قم: انتشارات ذوی القربی
۲۳۵. الهیثمی، نور الدّین علیّ بن ابی بکر (۱۴۱۴ هـ ق)، مجمع الزّوائد و منبع الفوائد، محقّق: حسام الدّین القدسی، (دوره‌ی ۱۰ جلدی)، ج ۸، قاهره: مکتبۃ القدسی
۲۳۶. یزدی، محمّد (۱۴۱۵ هـ ق)، فقه القرآن (للیزدی)، (دوره‌ی ۴ جلدی)، چاپ اول، ج ۴، قم: مؤسسه‌ی اسماعیلیان

مقالات

۱. بیگدلی، عطاءالله (۱۳۹۲ هـ ش)، «تهران بی سبک؛ تحلیلی از شهر ایرانی مبتنی بر تاریخ شهرهای غربی و اسلامی»، مجله‌ی سوره‌ی اندیشه، شماره‌ی ۶۹-۶۸، (صص ۲۹-۲۵)
۲. خرّازی، سیّد محسن (۱۳۷۷ هـ ش)، «تشبّه به کفّار و پیروی از آنان»، فصلنامه‌ی تخصّصی فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، سال چهارم، شماره‌ی ۱۵، (صص ۴۰-۲۵)
۳. سیمایی صراف، حسین (۱۳۷۹ هـ ش)، «بررسی قاعده‌ی نفی سبیل و بعضی از نمودهای آن در فقه و حقوق»، ماهنامه‌ی دادرسی، سال چهارم، شماره‌ی ۲۰، (صص ۲۷-۲۴)
۴. رضایی، مجید، هاشمی، سیّد محمّد علی (۱۳۹۱ هـ ش)، «بازخوانی قاعده‌ی نفی سبیل با رویکردی به اندیشه‌های امام خمینی (سلام‌الله‌علیه)»، پژوهشنامه‌ی متین، سال چهارم، شماره‌ی ۵۷، (صص ۸۶-۶۱)
۵. عبّاسی، محمود و دیگران (۱۳۹۱ هـ ش)، «اخلاق زیستی از منظر ادیان غیر ابراهیمی»، فصلنامه‌ی اخلاق زیستی، سال دوم، شماره‌ی چهارم، (صص ۱۶۰-۱۱۵)
۶. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۳ هـ ش)، «قاعده‌ی نفی سبیل»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۶ (۳) فقه، (صص ۲۵۳-۲۳۱)
۷. فلّاح یخدانی، محمّد جواد؛ علی پور انجایی، محمّد حسین (۱۳۹۵ هـ ش)، «نگاهی به مفهوم و حکم فقهی تشبّه به کفّار»، دو فصلنامه‌ی علمی-تخصّصی پژوهشنامه‌ی فقهی، سال پنجم، شماره‌ی اول، (صص ۱۴۶-۱۱۷)
۸. مقیمی، غلامحسین (۱۳۹۲ هـ ش)، «نقش موضوع شناسی سیاسی در شیوه‌ی اجتهادی امام خمینی (رحمه‌الله) در مورد تولید اندیشه‌ی سیاسی و پاسخ به مسائل سیاسی»، مجله‌ی علوم سیاسی، سال شانزدهم، شماره‌ی ۶۳، (صص ۳۳-۶۰)
۹. نجفی، زین العابدین (۱۳۸۵ هـ ش)، «تشبّه به کفّار در پوشش، آرایش و آداب و رسوم از منظر فقه امامیّه»، فصلنامه‌ی دین و سیاست، شماره‌ی ۷ و ۸، (صص ۱۱۲-۸۹)

۱۰. هیأت تحریریه (۱۳۸۸ هـ ش)، «الهیات اجتماعی و سوء استفاده از دین»، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی کلام اسلامی، سال هجدهم، شماره‌ی ۶۹، (صص ۱۶۰-۱۵۲)

پایان نامه‌ها

۱. اللّویح المطیری، جمیل بن حبیب (۱۴۱۷ هـ ق)، التّشبه المنهیّ عنه فی الفقه الاسلامی، المملكة العربیّة السّعودیّة: جامعة أمّ القرى، پایان نامه‌ی مقطع دکتری

سایت‌ها

۱. ویکی فقه (دانشنامه‌ی حوزوی)

ABSTRACT

One of the actions of the infidels in order to undermine the Islamic Ummah is to try to unite Muslims to the infidels in order to gradually seize Muslims' desires and separate them from their religious beliefs. The similarity to the infidels is in the pursuit of the individual and social methods of the disbelievers in all fields and even manifestations of life, by a Muslim who looks like them to them. In other words, similarity to the infidels is related to what is referred to as lifestyle. At the moment, the problem of similarity to the infidels with the help of the West's cultural invasion has entered a new stage in its lifetime. On the other hand, considering that the jurisprudential texts have not been dealt with in detail in this regard, the believers are now seeking a concept and a criterion that after recognizing the verbs that are considered as infidels, they avoid bugs. It is condemned to disobedience to the infidels in an affair that is derived from their rituals, and one of the most important documents of this sentence is the jurisprudential principle of the rejection of mustache. But if it is committed to infidels in matters other than rituals, they are condemned to abomination. The criteria for understanding the senses of similarity to infidels are used in narratives, and they can be used to identify new senses of similarity to infidels. This research is a fundamental-applied research and, by reference to existing documents, has been prepared by a library method, after reviewing the decree of similarity to infidels among the five sects of Islamic jurisprudence and the mention of evidence and some of the philosophies of forbidding. It explains the dimensions, the material and spiritual elements, the criteria for recognizing senses, and some senses of similarity to infidels in beliefs, worship, covering, makeup, customs, and construction.

Keywords:

Similarity, Infidels, Lifestyle, Neglect Of Mustache, Cultural Invasion

Alzahra University

Thesis Title

**Essence And Senses Of Similarity To Infidels Among The Five Sects Of Islamic
Jurisprudence**

Thesis Advisor

Zahra Mirhashemi

Thesis Reader

Fariba Hajiali

By

Razieh dalaee

Feb.2019



Alzahra University

Thesis Title

**Essence And Senses Of Similarity To Infidels Among The Five Sects Of Islamic
Jurisprudence**

Thesis Advisor

Zahra Mirhashemi

By

Razieh dalaee

Feb.2019